



ادبیات دری

در

نیمه اول سده بیستم

مؤلف: دکتر اسدالله حبیب

انتشارات پوهنتون کابل

۱۳۶۶

ادبیات دری

در

نیمه اول سده بیستم

بانگرشی

برمسأله دوره بندی در ادبیات دری و مروری
بر چگونگی ادبیات سده های هفدهم، هجدهم و نوزدهم

تألیف: دکتور اسدالله حبیب



پوهنیا رضیاء الدین ضیا

به اہتمام

نشر کرده پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون کابل

فهرست عناوین

صفحه	عنوان
الف	کتابی تازه در باره ادبیات معاصر دری
ج	تقریظ
۸	پیشگفتار مولف

بخش نخست

۱	نگرشی بر مسأله دوره بندی در تاریخ ادبیات دری
	الف) دوره بندی ادب دری (سده های ۱۷، ۱۸، و ۱۹)
۵	و طرح مسأله در ادبیات معاصر
۱۵	ب) دوره بندی که میتوان پیشنهاد کرد
	ج) ادبیات دری در قرن ۱۷ و نیمه قرن ۱۸ ؛
۱۷	(دوره ادامه «سبک هندی»)
	د) ادبیات دری از آغاز قرن ۱۷ تا نیمه قرن ۱۸ ؛
۲۰	(۱۶۰۰ م - ۱۷۴۷ م)
	ه) دوره بیلل گرایی یا عصر بیلل ؛
۲۷	(از نیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۱۹)
	و) دوره جنگناامه سرایی و شعر رزمی ؛
۳۶	(نیمه قرن ۱۹ تا آغاز قرن بیستم)

بخش دوم

	روشننگری و ادبیات معاصر دری
۶۵	الف) نظر کوتاهی بر زمینه های رویش ادبیات نو

۸۱	ب) دوره روشنگری در ادبیات دری
۸۵	ج) محمود طرزی شاعر و روزنامه نگار
۹۶	د) سراج الاخبار و مسأله ادبیات نو
۱۰۶	ه) «ادبیات فنی» و «ادبیات ملی»
۱۱۳	و) هسی پروایسی به اشکال شعری قدیم

بخش سوم

ظهور قالب های نو ادبی

۱۱۷	الف) سفرنامه
۱۱۸	ب) شعر منتشر
۱۲۳	ج) داستان

بخش چهارم

۱۲۸	سایه یاس بر ادبیات
-----	--------------------

بخش پنجم

پیشاهنگان شعر این دوره

۱۳۶	۱- عبدالرحمن لودین
۱۴۶	۲- عبدالهادی داوی
۱۵۹	۳- عبدالعلی مستغنی

بخش ششم

۱۷۱	سالهای نبرد داغ نو جو یسی و تقلید
۱۷۶	نتیجه
۱۸۹	فهرست مآخذ

کتابی تازه درباره ادبیات معاصر دری

کتاب «ادبیات معاصر دری» تألیف محترم کاژندید اکادمیسین پوهندوی دکتور اسدالله حبیب را بادقت و موشگافی تمام مطالعه کردم و مواردی را که پرسیدنی دانستم، از مؤلف پرسیدم و پاسخی قناعت بخش یافتم: این اثر که قسماً در شماره های مجله ادب به نشر رسیده بود و بالاخر به گونه يك اثر مکمل درسی آماده گردیده است، در واقع نخستین اثر درسی است در باره «ادبیات معاصر دری». این اثر يك کتاب درسی مقتبس از کدام اثر دانشمند داخلی یا خارجی نیست؛ بل که يك اثر تحقیقی درسی است، که در روشنایی روشهای جدید علمی در ساحت ادبیات نبشته شده است.

در باره ادبیات زبان دری دانشمندان زیاد همچون استاد فتمید براون، استاد لارار، استاد ریپکا، و استاد دکتور ذبیح الله صفا، استاد دکتور شفق و استاد فروز انور و استاد رشید یاسمی و دیگران آثار سودمند و مشروح تألیف کرده اند؛ اما در باره ادبیات دری افغانستان بالعموم آثار کمتر تألیف شده است، ازین لحاظ ما به داشتن چنین اثر نیازمندیم.

این اثر از دید ویژه و به شیوه جدید دسته بندی و فصل بندی شده است و ایجاب میکند که بر دوره های مختلف ادبیات معاصر روشنی انداخته شود و برای فهم دقیق و همه جانبه جنبش ها و نهضت هایی که در کشور ما پدید آمد ناگزیر باید پیشینه آنها نیز توضیح و تشریح می شد، تا خواننده در تاریکی و سردرگمی باقی نماند.

مؤلف توضیح کرده اند که چگونه وضع سیاسی و جریانات انتهاضی بر روند ادبیات و شیوه تفکر اثر می اندازد، و شعر و نبشته جلوه دیگر و لون تازه می یابد. زیرا ادب معنی را تجلی می بخشد و مفهوم و معنی خوب را بقالب الفاظ نیکو باید آورد.

نمی‌توان با الفاظ و کلمات مرده و بی‌روح به خواننده چیزی القا کرد و نویسنده
و مؤلف ناگزیر است که فکر تازه را با لباس جدید و پسندیده در جلوه دیدگاه قرار
دهد. کاندیدا اکادمیسین دکتور حبیب نهضت‌های سیاسی را که در دوران امیران
مستبد در کشور ما با شکال گونه‌گون بظهور می‌پیوست و بی‌گمان بر اسلوب
نبشته‌ها و افکار مردم و با لخصوص دانشمندان وطن ما اثرات ژرفی داشته
است، خوب بررسی و تشریح میکنند و با ایراد مثالهای خوب و انتخاب اشعار
جالب از آثار آنان تأثیر محتویات این اثر را بر ذهن خواننده
دو بالا و دو چندان می‌سازد، و فرا گرفتن درس بدین شیوه سهولت
و خوشایندتر می‌شود.

این اثر تنها بر ادبیات زبان دری در عصر ما روشنی نمی‌افکند؛ بل که
تاریخ معاصر کشور ما را که بر ادبیات اثر مند بوده است بررسی می‌نماید. تألیف
این اثر توسط کاندیدا اکادمیسین دکتور حبیب برای مجتهدان و آرزو مندان
مطالعه «ادبیات» یک کار بسیار پر ثمر مفید میدانم، تنها دارم
که دنباله این کار را نهد و درباره جوانب دیگر ادبیات ما هم روشنی
افکند. شود و آثاری از این گونه تألیف گردد.

با نشر این اثر و اثر محترم پوهاند قویم تحت عنوان «ادبیات دری از دوره
های باستانی تا قرن چهارم هجری» و آثار دیگر تحقیقی و درسی که توسط
بخش دری پوهنخی زبان و ادبیات تألیف گردد قدمهای مثبت در راه ارتقاء
ادب و فرهنگ خویش برداریم.

کاندیدا اکادمیسین

پوهاند شاه‌علی اکبر شهرستانی

رئیس پوهنخی زبان و ادبیات

پوهنتون کابل

تقریظ :

کتاب تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان ، عنوان اثریست که توسط پوهندوی دکتور اسدالله حبیب ، استاد دیپارتمنت زبان و ادبیات دری بزیور نگارش آراسته شده است. کتاب شامل شش بخش به شمول مندرجات ، پیشگفتار و منابع میباشد . برای اثبات مطالب به مآخذ معتبر مراجعه شده و محتوای آن باینش دقیق علمی عیار گردیده که در آن قویب بخشها ، تسلسل منطقی ، سادگی و روانی جملات و بالاخر کمال استحکام و پختگی جلب توجه میکند بخش نخست که در آن دوره بندیهای تاریخ ادبیات معاصر دری به اساس تألیفات محققان و دانشمندان افغانستان و خاورشناسان جهان باز تاب یافته است تا قرن نژده از آن به صورت فشرده بحث بعمل آمده است .

بخش دوم و سایر بخشها از ۱۹۰۰ تا ۱۳۴۱/۴۵ را دربرمیگیرد که بطور مشخص در زمینه های رویش ادبیات نو ، دوره روشنگری ، ادبیات فنی و ادبیات ملی ، ظهور قالبهای نو ادبی ، پیشاهنگان شعر ایندوره ، سالهای نبرد داغ نوجویی و تقلید ، و سرانجام نتیجه گیری ازین مباحث ارایه شده است ، که در آن ها برجستگی مطالب و موضوعات بخوبی مشهود است . گرچه رسایل نشر شده در زمینه تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان چه در داخل کشور و چه در کشورهای دوست و بیگانه به ملاحظه میرسد ؛ اما واقعا

غالب آنها از دید مادی تاریخ فرهنگ کشور و از جهت تکامل ادبیات نظر به اوضاع اقتصادی و سیاسی بهره‌ی چندانی ندارند. اینجانب ضمن بررسی و مطالعه این کتاب دریافتم که حقا دکتور حبیب در کتاب خود تصویر مشخص از سیر ادبیات معاصر کشور کشیده‌اند و بویژه که با احساس نیازمند-بهای مبرم جامعه ما از نظر علمی، این تصویر را چنان برجسته، محققانه و دانشمندانه کار نموده‌اند که کمتر نظیر آن را میتوان سراغ نمود نویسنده کتاب که خود از شاعران و نویسندگان مرقی، پیشرو شناخته شده کشور میباشد با درک عمیق و همه جانبه از خصایص فرهنگی کشور با توانایی نیروی فهم و قلم توانسته‌اند که در زمینه تهیه این اثر ارزشمند ادبی سهم شایسته فرهنگی و جایب ملی خود را ایفا نمایند اینجانب کتاب موصوف را از نظر پژوهش و نگارش به سطح عالی کتاب نویسی ارزیابی کرده و بدینوسیله چاپ حروفی آنرا جد آرزو میکنم تا باشد که هرچه زودتر چاپ و بدسترس استفاده محصلان عزیز و محققان ارجمند ادبی کشور مان و کشور های دیگر قرار بگیرد.

پوهنوال دکتور محمدافضل بنووال

پیشگفتار

مطالعه ادبیات معاصر درنی با نخستین و بزرگترین مشکل یعنی نبود کتاب در این زمینه مواجه بود و مقاله ها و رساله های کوچکی که تا کنون در این یا آن بخش ادبیات این دوره نگارش یافته اند تصویر کلی درباره وضع ادبی معاصر ارایه کرده نمیتوانند.

برای شناخت قانومندیهای رشد ادبیات معاصر یعنی ادبیات سده جاری که منظور سده بیستم مطابق سالنمای مسیحیت میبایست شناختی کافی از ادبیات دری سده های پیشین داشته باشیم. در این مورد باز مشکل همانا نبود کتاب بود. کتابی که بتواند تصویر ادبیات دری سده های تزام هژدهم و هفدهم را روشن سازد.

نگارنده طی پژوهش ویژه گی های ادبیات سده های گذشته، نخست دوره بندینی را پیشنهاد نمود تا بتوان در چار چوب خصوصیت های هر دوره آشنایی بارویداد ها، رجال، آثار و روند های ادبی آن بدست آورد. بی تردید نتیجه کاوشها چنانکه در بخش نخستین این کتاب آمده فشرده و به صورت اجمالی نگارش یافته است؛ اما عمده ترین نکته ها را که قابل بسط و تفصیل مزید است در آن میتوان یافت این بخش قبلاً زیر عنوان ادبیات معاصر دری بررسی ها، نظریات، پیشنهاد ها طی يك سلسله مقاله ها در مجله ادب (سال بیست و چهارم) به چاپ رسیده است، که بعداً با تعدیلات و تصحیحات لازم و تجدید نظر در این کتاب جاداده شده است.

در این بخش و بخش های دیگر که به ادبیات دری سده بیستم اختصاص دارد آثار محققان داخلی و خارجی مورد تحلیل و داوری قرار گرفته است. در بخش های بعدی کتاب نیز مانند بخش نخستین از شرح و تفصیل غیر لازم موضوعات خود داری شده است و بیشتر تلاش بر عمل آمده تا بر سمت رشد ادبیات، شرایط و اوضاع و مسایل کلیدی روشنی انداخته شود. در محدوده تحلیل و نتیجه گیری های هر فصل علاقمندان خود میتوانند به تحقیق و مطالعه مزید بپردازند.

در این بخش ها ادبیات معاصر دری تا سالیهای جنگ جهانی دوم تحت مطالعه قرار گرفته است. امیدوارم در آینده بتوانم جلد دوم را که شامل بحث بر ادبیات دری بعد از سالهای جنگ خواهد بود آماده سازم.

با همه دقتی که صورت گرفته هنوز کاستی های بسیاری در کار باشد، که با پژوهش های بعدی دانشمندان رفع خواهد گردید.

در برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان آمده است، که حزب تأمین امکانات رشد علوم طبیعی و اجتماعی را بر مبنای جدید ترین دست آوردهای علم و تکنیک به خاطر ترقی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی وطن محبوب ما از وظایف مبرم می شمارد.

به آنکا به این اصل آرزو مندیم، تا کتاب حاضر در عرصه تحقیقات علمی در ادبیات معاصر افغانستان سودمند به شمار آید و در شناسایی سیمای ادبیات این دوره نقشی ولواند که ایفا نموده بتواند.

دوکتور اسدالله حبیب

کابل جلدی ۱۳۶۴

بخش پنجم

نگرشی بر مسأله دوره بندی در تاریخ ادبیات دری

کسار تحقیق در ادب معاصر دری از همان دشواری آغاز می یابد، که در زمینه گاویش پدیده های ادبی سده های گذشته (۱۷ - ۱۸ - ۱۹) سنگ را ه متقی می گردد. و آن نبودن دوره بندی پذیرفته شده علمیست که به واسطه ما، تعجیب، پهلوی و پهلوانی. در افغانستان شماری کتب تاریخ ادبیات (پهلوی و دری) تألیف یافته است که در آنها به مشکل می توان بازتاب و پویا مردم را در آینه ادبیات پیدا کرد و سیر تکامل ادبیات را بروشنی دید و در این خصوص نمی توان بی اعتنا ماند، زیرا که ادبیات را انسان شناسی تعریف کرده اند و از ادبیات افغانستان نیز سوای این نباید منتظر بود. زباده بر آن ناهمگونی که در طرح و دوره بندی تاریخ های ادبیات هست برسمیای هر گونه پژوهشی در زمینه ادبی که بر بنای یکی از آنها استوار باشد، مهر شک و تردید میگذارد. از اینجاست که ارزش مسأله دوره بندی تاریخ ادبیات افغانستان و در پهلوی آن تاریخ ادب دری و بعد طرح مسأله در ادب معاصر دری با اهمیت خاصی جلب توجه مینماید. بنا بر آن ضروری بنداشته می شود

تا این تحقیق را با بحثی در باره دوره بندی تاریخ ادب دری آغاز نمایم .
 در سال ۱۹۶۰ مسأله دوره بندی تاریخ ادبیات دری را پروفیسور براگینسکی
 نماینده شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان مطرح بحث
 قرار داد . (۱)

دانشمند موصوف در سر آغاز سخنرانی خود روش های مروج دوره بندی
 تاریخ ادبیات دری را بر مبنای آثار محققان شرق و غرب چنین خلاصه نمود:
 نخست دوره بندی بر اساس مناطق، چون امین احمد رازی در هفت اقلیم
 و لطف علی بیگ آذر در آتشکده، و دیگر بر اساس خانواده های فرمانروا
 که بیشتر معمول است و در کتب معروف تاریخ ادبیات (همایی، شفیق، صفا)
 و در تاریخ ادبیات فارسی پروفیسور ادوارد براون و تاریخ ایران و ادبیات
 تصوفی کریمسکی دیده میشود و گاهی با تصنیف بر مبنای حوزه های جغرافیایی
 می آمیزد، مثلاً در سخن و سخنوران بدیع الزمان فروز انفر، سدیگر تقسیم
 شعرا به متقدمان، متوسطان و متأخران، چنانکه در شعر العجم شبلی نعمانی
 مراعات شده است. چارم، دوره بندی بهتر که بر سبک ها استوار دارد و در سبک
 شناسی ملک الشعرای بهار دیده می شود. پنجم، ذکر شعرا از روی حروف
 اول نام یا تخلص که در مجمع الفصحای رضا قلی هدایت در نظر بوده است.
 ششم: دوره بندی از روی انواع یا ژانر های مهم که اثر معروفش

Grundriss der iranischen philologie 1

و عده بی از مؤلفان غربی بکار برده اند و انواع آمیخته آن در آثار خاورشناسان
 ایتالیائی، آلمانی و روسی و غیره

(۱) اناس براگینسکی در باره مسأله دوره بندی تاریخ ادبیات دری از مقاله های هیأت نمایندگان
 اتحاد شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان مسکو، سال (۱۹۶۰).

برآگینگی پیشنهاد کرد که در برابر شناخت مروج ادبیات در حلقه های مشرق‌شناسان، یعنی شناخت ادبیات چون مجموعه ساده شعر آوانویسندگان مفهوم جریان ادبی را باید نهاد و با تحلیل ادبیات در ترکیب شناختنیش با تاریخ مردمان سمت های رشد ادبیات را باید دریافت و تنها با دوره بندی علمی میتوان درک ماهیت جریان ادبی و شناخت و ارزیابی درست آثار يك شاعر و نویسنده را میسر ساخت؛ بنا بر آن دانشمند موصوف برای تاریخ ادبیات دری چنین دوره بندی را بارمز انکشاف ادبیات سازگار میداند:

۱- ادبیات قدیم که میتوان اوستا و نوشته های سفدی، پهلوی و پارتی را از آن جمله شمرد.

۲- ادبیات سده های میانه (از قرن ۹ تا ۱۹) که به این بخش ها تقسیم می شود:

- دوره اول سده های میانه (از قرن ۹ تا قرن ۱۵).

- دوره دوم سده های میانه (از قرن ۱۶ تا قرن ۱۹).

و چون از قرن ۱۶ مسیر رشد ادبیات کشورهای شامل این حوزه از هم جدا می شود بنا بر آن در تاریخ ادبیات تاجکستان، سده های ۱۵-۱۶-۱۷ را دوره انکشاف مسایل شهری که ایک یا لوزی پیشه وران را منعکس می سازد و تقویه (سبك هندی) شناخته شده است.

از قرن ۱۸ تا ۱۹ (بشمول قرن ۱۹) را بنا بر توجه بیشتر شعرآبه بیدل دوره «بیدلیم» نام میگنارد و در داخل «بیدلیم» بر مبارزه دوروند، مترقی و محافظه کارانه انگشت میگنارد.

برای تثبیت چنین شناختی از ادبیات و چنین دوره بندی، از آن پس مقاله

هایی در زمینه‌های دوره بندی ادبیات شرق (۱) رنسانس شرق (۲) به نشر می‌رساند. این برداشت و این طرح را به وسعت همه ادبیات شرق در حلقه بحث خاورشناسان بگذارد. مقاله‌های پروفیسور براگینسکی از پشتیبانی محققان صاحب نظر دیگری برخوردار بود و مسأله رنسانس شرق در شماری از مقاله‌های دیگر مورد تحلیل قرار گرفت (۳) تا سرانجام براساس بحث‌ها و نظریات مخالف و موافق در کتاب دو جلدی «تاریخ ادبیات شرق در سده‌های میانه»، مؤلفان اینگونه دوره بندی را اساس کار خود قرار دادند:

- ۱- دوره آغا ادبیات سده‌های میانه (از قرن ۷ تا ۱۳).
 - ۲- ادبیات دوره پیش از رنسانس (از قرن ۸ تا قرن ۹).
 - ۳- ادبیات دوره رنسانس (از قرن ۱۰ تا قرن ۱۵).
 - ۴- ادبیات دوره اخیر سده‌های میانه (از قرن ۱۶ تا اواسط قرن ۱۷). (۴)
- تا اینجا تلاش‌هایی را که در خصوص دوره بندی علمی تاریخ ادبیات مشترک مردمان افغانستان، ایران و تاجکستان در سطح جهانی شده است بررسی کردیم.

۱- ای. س. براگینسکی درباره حدود دوره بندی در ادبیات شرق (تیزس‌ها) در مجموعه مقالات «مسائل دوره بندی تاریخ ادبیات خلق‌های شرق» مسکو ۱۹۶۷ و مقاله دیگر از همان محقق محترم زیر عنوان «يك بار دیگر درباره مسأله دوره بندی تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی» و مقاله دیگری که با اشتراك پروفیسور بالدیروف نوشته شده و زیر عنوان «نظری درباره دوره بندی ادبیات کلاسیک فارسی و تاجیکی» در همان مجموعه به چاپ رسیده است.

۲- ای. س. براگینسکی درباره تاریخ رنسانس و مقاله «آبارنسانس در شرق ممکن است» در مجموعه مقالات «مسائل نظری ادبیات شرق» مسکو ۱۹۶۹.

۳- درجوع شده به مقاله چهارتن خاورشناس معروف شوروی: بارولینه. پافسکویه و پوژدیریه «درباره بعضی مسائل مشترك رنسانس در ادبیات شرق» و مقاله «درباره بعضی تمایلات رنسانس در ادبیات ترك» در همان کتاب.

۴- ادبیات شرق در سده‌های میانه. مجلد دوم. پوهنتون مسکو ۱۹۷۰.

برمیگردیم به ادبیات افغانستان در قرن ۱۷ و مخصوصاً نیمه قرن ۱۸ که با تشکیل دولت مستقل افغانستان به همت احمد شاه بابا (۱۷۴۷ تا ۱۷۷۳) ادبیات راه خود را میگیرد و شکل ملی را اختیار می کند و باید با خصوصیات تکامل درونی و اثرگذاری و اثر پذیری آن در برابر ادبیات و حوادث سیاسی کشور های همسایه و دنیا مطالعه شود .

الف) دوره بندی ادب دری سده های ۱۷ - ۱۸ و ۱۹ و طرح

مسئله در ادبیات معاصر

پیش از ابراز نظر درین زمینه، دوره بندی تاریخ ادبیات دری را از (قرن ۱۶ تا ۲۰) در آثار محققان افغانستان و کشور های خارج مطالعه و ارزیابی میکنیم .

درافقه نستان نخستین تاریخ ادبیات را گروه دانشمندان: احمد علی کهزاد، علی احمد نعیمی، علی محمد زهما، میر غلام محمد غبار و محمد ابراهیم صفا نوشتند، (۱) در کتاب مذکور تاریخ ادبیات افغانستان به پنج دوره تقسیم می شود :

دوره اول - از قدیمترین زمانها تا ظهور دین مقدس اسلام .

دوره دوم - از ظهور دین مقدس اسلام تا تهاجم تا تار .

دوره سوم - از حمله چنگیز تا سقوط سلسله تیموری در افغانستان .

دوره چهارم و پنجم - که در این بخش مخصوصاً مورد نظر ما است . نخستین از سقوط بدیع الزمان میرزا تا ظهور محمد زایی ها و دومین از ظهور محمد زایی ها تا سالهای مقارن تألیف کتاب محدود میشود . در این دوره بندی اگرچه ظاهر آرا رسم توجه به خاندانهای حکمروا (غزنویان، سلجوقیان

۱- کهزاد و دیگران . تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسه ها ، کابل: ۱۳۳۰ -

و غیره) شکسته است؛ اما در جزئیات از آن بایستگی اطلاعات می شود و زیاده بر آن رسم دسته بندی شعرأ به حوزه های جغرافیایی نیز بکار رفته است؛ مثلاً دوره چهارم، چنین تصنیف میشود مقدمه؛ فصل اول - شعرأ و فضلادر قرن دهم در بلخ و بدخشان و هرات. شعرای کابل در قرن دهم. فصل دوم - شعرای قرن ۱۱ در هرات، قندهار، کابل. فصل سوم - قرن ۱۲ و ۱۳ بلخ و بدخشان و هرات، قندهار و کابل. چنانکه دیده می شود روش دوره بندی بر اساس قرن ها که در بعضی از کتب تاریخ ادبیات بکار رفته است نیز در این اثر مورد توجه قرار گرفته است. قابل یاد آوریست که هیچگونه تقسیم و تزیین دوره معاصر در کتاب و تاریخ ادبیات افغانستان برای صفوف ۱۲ ضرور نداشته نشده است.

تنها بصورت ضمنی اشاره میکنیم که در کتاب مذکور زیر عنوان ادبیات، از مؤرخان، علما و دانشمندان و حتی خوشنویسان و نقاشان بحث می شود که از نظر ما پذیرفتنی نمی باشد.

انجمن آریانا دایرة المعارف نیز در کتاب افغانستان که در ۱۳۳۴ نشر کرده است، بخشی را به تاریخ ادبیات افغانستان اختصاص داده است در آن کتاب بخش ادبیات افغانستان در ادوار قدیمه را احمد علی کهزاد و نخستین سخنسرایان فارسی را ابوالفرج سکزی، دکتر احمد جاوید و ابوالفرج به بعد را محمد حسین بهروز نوشته است. چون اساس دوره بندی آن، خانواده های فرما نرواست و در این خصوص تازگی ندارد، بحث بیشتر بر آن ضروری نمیشد. (۱) در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی محمد حیدر ژوبل استاد تاریخ ادبیات فاکولته ادبیات کتابی به نام «تاریخ ادبیات افغانستان» تألیف نموده (۲) چون روش

(۱) «افغانستان - انجمن آریانا دایرة المعارف، سال ۱۳۳۴».

(۲) ج ۲ و ۳. تاریخ ادبیات افغانستان، سال ۱۳۳۶.

دوره بندی ژوبل و یا با بیان دقیقتر بهره بندی کتاب، نما یا نگر بر خوردی سالمت
با ادبیات است، بررسی گسترده آن از نگاه هدف این تحقیق مفید خواهد بود.

کتاب ژوبل به دو بخش عمده تقسیم می شود :

۱- ادبیات افغانستان از قدیمترین دوره ها تا ظهور اسلام ، که بیشتر شامل
مطالبی در باره زبانهاست .

۲- تاریخ ادبیات افغانستان بعد از اسلام که چنین تقسیم شده است .

دوره اول- از قدیمترین زمانها تا سال ۲۱ هجری .

دوره دوم - از سال ۲۱ هجری به بعد .

دوره دوم تقسیم میشود به :

الف - دوره حکمروایی عرب از سال ۲۱ تا ۲۰۵ هـ

ب- آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری.

در بخش (ب) از دوره ظاهریان (۲۰۵ - ۲۵۹ هجری) و صفاریان سیستان

(۲۴۵ - ۲۶۹۰) بحث می شود . یعنی همان دوره بندی معمول که خانوادگی

های فرمانروا اساس آن است، مراعات شده است .

فصل سوم - شالوده مشنوی سرایی و قصیده و تکامل شاهنامه نگاری که

شامل این مباحث می شود :

الف - دوره سامانیان بلخی و ترقیات ادب دری (۲۶۱ - ۳۸۹)

ب - نخستین دوره ارتقای زبان و ادب دری (عصر روه کی).

ج - حماسه سرایی یا شعر رزمی و تکامل آن (دقیقی و فردوسی)

فصل چهارم - جنبش قصیده سرایی و تکامل آن (دوره عنصری و فرخی) که

این فصل نیز به دو حصه تقسیم می شود، بدینصورت :

الف - دوره غزنویان و اوج قصیده سرایی (۳۸۹ - ۵۸۳ هـ).

ب- دوره سلجوقیان ، خوارزمشاهیان ، غوریان هرات و بامیان (۴۳۲) -

۰ (۸۶۲۸)

ج- داستانسرایان عشقی و رباعی سرایی

فصل پنجم - جنبش تصوف و تکامل مشنویهای عرفانی . این فصل

شامل این اجزاء است :

الف - حدیقه سنایی ، تهذیب شعر تصوفی .

ب- منطق الطیر عطار مبنای سمبولیزم (رمزگرایی) .

ج- مشنوی مولوی شاهکار عرفانی .

د- تکامل نثر تصوفی .

ه- ادب اخلاقی دوره مغول (۶۲۸-۷۷۱) .

فصل ششم- رنسانس افغانستان یادورجامی و بهزاد که چنین تقسیم می شود:

الف - رنسانس شرق ، دوره تیموریان هرات (۷۷۰-۸۰۷ هجری) .

ب - جامی و داماد استانسرایان عشقی

ج - جنبش تاریخنویسی و میرخواند .

فصل هفتم - جنبش غزل سرایی و عصر بیدل که حاوی این عناوین فرعیست:

الف - ترقی غزل و سبک هند .

ب- بیدل و تأثیر سبک وی در ادبیات ما .

ج- ادبیات در عصر درانی ها .

به نیکویی پیداست که ژوبل در نوشتن تاریخ ادبیات به جریان ها و

انواع و پیدایی قالب های تازه ادبی و سیر تکامل آنها نظر دارد تا خواننده

را از آن طریق به سیر تکامل ادبیات آشنا سازد .

البته این عقیده خود تا حدی مزاحوار قائد است؛ مگر نقص کار ژوبل هر آنست که، مثلاً گاه بحث از آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری و هیچ نوع با جریان ادبی تازه نیاخته، ناگزیر بر رسی خود را به رسیدن خانواده طاهری و صفاری میستان به قدرت سیاسی گره میزند. در فصل سوم که از اساسگذاری مثنوی سرایی و قصیده سرایی و تکامل شاهنامه نگاری سخن میگوید، چون مشخصه ها تصویرهایی از رودکی، دقیقی و فردوسی می کشد، اما دوباره برمی میگردد به آغاز دوره غزنوی و از جنبش قصیده سرایی بحث میکند و باز منت گزایان دوره خوارزمشاهیان غوریان هرات و بامیان را عنوان قرار میدهد و گاهی که در فصل ششم از نسانس صحبت میکند تا برابری فصل ها به خوبی روشن می شود. بدین توضیح که رنسانس با مفهوم وسیع آن در کنار حماسه که نوع ادبیست و قصیده که قالب ادبیست مثلاً دوره سلجوقی که چند سال فرمانروایی خانواده بیست که تأثیر مشخص بر سیر بالندگی ادبیات میتواند داشته باشد و میتواند نداشته باشد، گذاشته می شود. این تصویر کاملاً فریبده است که با نگرشی ژرفتر از آسوی بحث پدید آمده های گوناگون ادبی همان دوره بندی مروج یعنی دوره بندی بر اساس خانواده های حاکم را در کتاب ژوبل میتوان تشخیص داد. گذشته از همه باز هم بصورت ضمنی باید یاد آور شد که بیان جنبه تاریخنویسی که در فصل ششم آمده، در تاریخ ادبیات به عقیده ما موردی ندارد. فصل آخر کتاب (فصل هشتم) به ادبیات معاصر اختصاص یافته است که زیر عنوان دوره تجدید ادبی و جنبش نثر نویسی امروز، در دو بخش مطالعه می شود:

۱- از ۱۲۵۴ - ۱۲۹۷ (پیش از استقلال)

۲- دوره بعد از استقلال

هرگاه مسأله دوره بندی را کنار بگذاریم، «تاریخ ادبیات افغانستان» تألیف ژوبل در میان کتبی که در زمینه تاریخ ادبیات در افغانستان نگارش یافته است، از لحاظ دقت مباحث و عمق تحلیل و تحقیق کم نظیر است.

در باره ادبیات معاصر افغانستان نخستین رساله را نیز ژوبل نوشت. «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» (۱) از همان مؤلف در واقع سخنرانی او در باره ادبیات دری از کهنترین زمانه ها تا قرن بیستم، فشرده ای از کتاب «تاریخ ادبیات» اوست که نویب و دوره بندی را در آن بررسی کردیم. با علاوه فصل آخرین از همان اثر، و حالا مبحث ادبیات معاصر دری را در رساله «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» ارزیابی مینمایم.

چنانکه دیدیم ژوبل در «تاریخ ادبیات» خود آغاز دوره معاصر را سال ۱۲۵۴ میداند که معلوم نیست چرا مبدأ قرار گرفته است؛ و اما در رساله «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» مبدأ را حذف مینماید و می نویسد: تا ۱۹۲۸ و بعد از آن، با وصف آنکه در رساله مذکور، ژوبل آغاز ادبیات معاصر را نشر «سراج الاخبار» مینویسد؛ اما زیر تأثیر «تاریخ ادبیات خود» که آغاز را به حکومت رسیدن خانواده محمدزائی دانسته بود، از اصلاحات امیر شیرعلیخان بحث میراند و پیوسته بآن از حماسه سرایی زمان جنگ اول و دوم افغان و انگلیس حکایت می کند، پس از آن به زعم ژوبل دوره بازگشت (به سبک) های قدیم می رسد (بخش چهارم) و سپس از نثر نویسی و جنبش آزاد پخواهی سخن می گوید (بخش پنجم) و بعد به دوره پس از استقلال می پردازد.

با یاد آوردن که ژوبل در بررسی ادب معاصر افغانستان، روزنامه نگاری و حتی تدوین نظامنامه و قانون نامه ها را در حلقه بحث می کشاند که قابل تأمل است.

نکات مهمی که در مورد کار ژوبل در ادب معاصر افغانستان قابل تردید به نظر می آید، البته با فرو گذاشت جزئیات، یکی آغاز ادبیات دوره معاصر را با آغاز فرمانروایی خانواده محمد زائی یکی دانستن است و دیگری دوره بی را بنام بازگشت به سبک های قدیم مشخص ساختن. به عقیده ما در مورد اول، ژوبل (در تاریخ ادبیات خود) بدون مناسبت آغاز دوره ادبی را با آغاز حکومت خانواده بی گره میزند که در رساله نگاهی به ادبیات معاصر تصحیح کرده است (۱). در مورد دوم در تاریخ ادبیات معاصر افغانستان هیچ دوره پیکه با بازگشت به سبک های قدیم مشخص شود وجود ندارد؛ بلکه آنچه وجود دارد نبرد پیگیر کهنه گرایی و تقلید است، با جنبش های نو.

نمایندگان کهنه گرایی (و بازگشت) در دوره بی زندگی می کنند که جنبش حماسه سرایی در ادبیات، مبارزات آزادی خواهانه نمایندگان مردم را همراهی می نماید. بنا بر آن پیکاران این دو گونه طرز تفکر خصوصیت آن دوره است و جریانی که روحیه مردم را منعکس می سازد حماسه سراییست که دوره مذکور را با آن مشخص شود.

در سال ۱۳۴۰ رساله (سیر ادب در افغانستان) به چاپ رسید (۲) مؤلف رساله مذکور، مانند ژوبل ادبیات معاصر افغانستان را به دودوره، پیش از استقلال و پس از حصول استقلال تقسیم می کند. در رساله سیر ادب در افغانستان همراهِ (ادبا) از روی آثارشان به سبک خراسانی، سبک آمیخته و سبک جدید تصنیف می شوند و در بخش دوم (ادبا و نویسندگان) به نویسندگان ادبی، اجتماعی، سیاسی، نویسندگان تاریخی، علمی، فلسفی و اسلوب تازه دسته بندی می گردند.

(۱) همانجا ص ۱۵.

(۲) - سیر ادب در افغانستان - کابل حمل ۱۳۴۰ ش.

نویسنده محترم رساله مذکور مقاله‌های سیاسی، اجتماعی و کتب تاریخی
هامی و فلسفی را از جمله آثار ادبی می‌داند و تاریخ ادبیات را چون مجموعه
ساده شعر و نویسندگان می‌پندارد که بهر طوری می‌توان تقسیم کرد، اما باید دو
نکته، نمیتوان موافق بود.

در خارج کشور کوشش دوره بندی تاریخ ادب افغانستان و از آنجمله
ادبیات معاصر توسط گراسیمو و گیرس دانشمندان شوروی در سال ۱۹۶۳
در رساله «ادبیات افغانستان» به عمل آمده است. (۱) در رساله مذکور ادبیات
معاصر افغانستان چنین دوره بندی میشود:

— نخستین گامهای ادبیات نو (آغاز قرن بیست).

— نخستین سالهای آزادی (۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹).

— مرحله استواری ادبیات نو (۱۹۲۹—۱۹۳۹).

— ادبیات روشنگری سالهای بعد از جنگ جهانی دوم.

— ادبیات ملی و میهن پرستانه سالهای پنجاه.

— ادبیات روزگار ما.

در این تقسیم ادبیات پشتو و دری هر دودر نظر بوده، توجه بیشتر مؤلفان
به ادبیات پشتو منی باشد که از نگاه خصوصیات ادب معاصر دری هر گاه قرار
باشد جداگانه مطالعه شود؛ حرفهای در باره دوره بندی مذکور هست،
مخصوصاً تقسیم دوره معاصر به دوره های ده ساله از نظر ما تا حدی قابل
تأمل است.

(۱) گراسیمو و وگس. گیرس. ادبیات افغانستان، مسکو: ۱۹۶۳، (به زبان روسی).

در رساله «تاریخ مختصر ادبیات ایران، افغانستان و ترکیه» که مجموعه دوسه‌ای سه دوره تعلیمی فاکولته شرقی لنینگراد است. ادبیات افغانستان به اواخر قرن‌ها دوره بندی شده است. رچکوا نویسنده آن فصل بحث خود را از قرن ۱۶ (شهر فیودالی سده های میانه) آغاز مینماید و از پای به گزاری دولت درانی، ادبیات افغانستان را به قرن های ۱۸-۱۹ و ادبیات تازه تر (قرن بیستم) تقسیم مینماید. در این رساله نیز به ادبیات دری کمتر التفات شده است.

دوره بندی از روی قرن‌ها در تحقیقات دانشمندان اروپای غربی نیز سابقه دارد: هوگگ ژان دود یا نوس فرانسوی در شماره ۳۱ مجله *Orient* در سال ۱۹۶۴ مقاله یی زیر عنوان «ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰» به چاپ رساند (۱) طوری که از عنوان مقاله برمی آید، نویسنده ادبیات افغانستان را (ادبیات دری را) در این دو دوره کاملاً فشرده مطالعه میکند.

جورج گراسمک آمریکایی در کتاب افغانستان زیر عنوان «نگاهی به ادبیات افغانستان» ادبیات معاصر دری را نیز از زیایی میکند اما به هیچگونه دوره بندی متصل نمی شود. (۲)

در کتاب لویی دو پری آمریکایی که به نام «افغانستان» در سال ۱۹۷۳ در پرستون نیوجرسی چاپ شده، فصلی به زبانها و ادبیات افغانستان تخصیص یافته است (۳) مؤلف در فصل مذکور از قدیمترین آثار ادبی آغاز سخن میکند

۱- هوگگ ژان دود یا نوس. ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰ به ترجمه دری آقای شاه علی اکبر شهرستانی در مجله ادب شماره های سوم و چهارم سال ۱۳۵۳.

2- Grassmuck, George, et al (eds) Afghanistan.

Some New Approaches, Ann Arbor. The University press, 1969.

3- Louis Dup ree, Afghanistan, Princeton University Press, Princeton New Jersey, 1973.

و تا زمان معاصر میرسد و از شعرا و نویسندگان قرن بیست فقط با ذکر نام اکتفا می‌ورزد، بحث و وپری درین زمینه آنقدر فشرده و سطحیست که اشتباهاتی مانند ذکر میرزا عبدالقادر بیدل (متولد در ۱۶۴۴ و متوفی در ۲۱-۱۷۲۰) در شمار شعرای قرن بیستم افغانستان در آن رخ داده است (۱) در کارد وپری با تعمق زیاد میتوان استخوان بندی دوره های غزنوی، سلجوقی و مغول را تشخیص داد و دوره های بعدی سوز قرنها (۱۷-۱۸-۱۹ و ۲۰) در زمینه گفتار او آشکار می شود.

در کتاب «تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران» نوشته پرفیسور عباس مهرین شوشتری که در سال ۱۳۵۲ شمسی (۱۹۷۴ م) در ایران به چاپ رسید است (۲) ادب و شعرای افغانستان به دو نوع تقسیم می شود: متقدمین و متأخرین بحث شعرای متأخر که با استفاده از جلد سوم آریانا- دایرة المعارف ((نوشته شده از تیمورشاه درانی آغاز می شود و تعدادی از شعرای معاصر افغانستان را بروش تذکره نگاری قدیم معرفی مینماید. پروفیسر شوشتری ز حمت بیشتر را بخود روانداشته و با چند سطر زندگینامه و چند بیت شعر از هر شاعر اکتفا کرده است. و اشتباهات چون شاه اشرف را خواهرزاده محمود هوتک پنداشتن (ص ۲۳۵) و زندگینامه محمود طرزی را به پدرش غلام محمد طرزی و شرح حال پدر را به پسر بستن و در پهلوی آن از شیر احمد ملک لشعرای دربارا میرحبیب الله و قتیل یکباره به عبدالرحمن پژواک گذاشتن و میر محمدعلی آزاد، محمدانور بسمل، عبدالغفور ندیم، سردار محمد عزیز و عبدالحی مستغنی شاعر نامدار دوره روشنگری افغانستان و قاری عبدالله

(۱) همان اثر ص، (۹۲)

(۲) عباس مهرین شوشتری زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، چاپخانه

فردوسی ایران، ۱۳۵۲.

ملك الشعراء و استاد بیتاب ملك الشعراء و ده ها تن دیگر را از قلم انداختن و از شعرای روزگار ما تنها از دو تن نام بردن همه دلیل آن است که ابن بخش کتاب باشتاب زیاد نوشته شده است.

بررسی آثار در باره تاریخ ادبیات افغانستان بیانگر آنست که ادبیات دری پس از قرن ۱۶ طور لازم و کافی مطالعه نشده است و تا هنوز تصویری مشخص از راه حرکت آن در پهنه تاریخ در هیچ اثری چه در خارج و چه در داخل کشور دیده نمی شود. بنا بر آن کار بالای دوره بندی ادبیات دهی در این سه قرن و بعد از آن مطالعه و شناخت هر دوره بذات خود ارزش و اهمیت زیادی دارد. و برای کسیکه در ادب معاصر دری تحقیق مینماید نیز شناخت وضع ادبیات در این برش تاریخ شرط نخستین و حتمیست.

دوره بندی تاریخ ادب دری از قرن ۱۶ به بعد باید بر مبنای چنان رویداد های سیاسی و اجتماعی صورت گیرد که بر استی چرخشی در روند تکامل ادبیات آورده باشد و در طرح چنان دوره بندی، چنانکه پیش از این گفته ایم، باید تاریخ ادبیات چون جریانی در نظر گرفته شود تأثیر ادبیات بر اجتماع و اثرات اجتماعی بر ادبیات از نظر نیفتد و پیوند ادبیات ملی با ادبیات کشور های همسایه و جهان فراموش نشود. عقیده نگارنده چنان نیست که سیاست و اقتصاد در هر گام جهت ادبیات را تعیین مینماید؛ اما تحولات مهم در تاریخ ادبیات خواه مخواه انگیزه سیاسی و اقتصادی دارد.

ب) دوره بندی که میتوان پیشنهاد کرد

۱- قرن ۱۷ تا نیمه قرن ۱۸، ادامه سبک هندی که با بیان گسترده تر این دوره بنا بر شرایط خاص سیاسی و اقتصادی بارواج تصوف و شعر صوفیانه مشخص شده میتواند.

۲- از نیمه قرن ۱۸ (تشکیل دولت درانی) تا نیمه قرن ۱۹ (قیام ملی سال ۱۸۴۱ علیه متجاوزین برتانوی) دوره بیدل گرایست که در زمینه رواج سبک هندی و تصوف به اندیشه های عرفانی بیدل توجه بهر شده است و در حلقه های ادبی اشعار بیدل شرح و تحلیل میشده شعرا به پیروی از غزلهای عرفانی او غزل می گفته اند.

۳- از نیمه قرن ۱۹ تا آغاز قرن بیست دوره جنگنامه سرایی و اشعار رزمیست. درین دوره جنبش حماسه سرایی و آزاد پخواهی در ادبیات طوری تا اوایل قرن بیستم ادامه میابد که کهنه گرایی به شکل تقلید از قدما و در مرکز آن توجه به بیدل در فضای دربارها و در میان شعرای نماینده قشرهای بالایی جامعه همراه و در پیکار با آن تادوره های بعد میماند و پایداری میکند.

۴- ادبیات قرن بیستم (دوره روشنگری) از آغاز قرن بیستم با نشر سراج الاخبار در سال ۱۹۱۱ آغاز می شود.

ادبیات دوره روشنگری و ادبیات قرن بیستم را در مجموع بنا بر رویداد های داخلی و حوادث جهانی و اصل ها ییکه معضله خاصی را در زمانهای مختلف در دستور روز قرار داده است و با انعکاس یافتن آن معضله ها در آثار ادبی جهت بالندگی ادبیات را مشخص کرده است، به دوره های ده ساله میتوان تقسیم کرد.

طرح دوره بندی پیشنهاد شده شاید پرسش های زیادی را در ذهن بیدار کند برای اینکه این طرح از گنگی نجات یافته باشد، لازم می افتد تا وضع ادبی افغانستان در هر یکی از دوره های مذکور بیشتر تحلیل شود و جوانب مسأله روشتر گردد.

قرن ۱۷ ادبیات دری مرز فراختری دارد و در دوره های مختلف تاریخ میزان آمیزش عناصر فرهنگی آن گوناگونست و تنها پس از سده هفدهم میتوانیم آنرا با ابعاد مختلفش در قالب مشخصات ملی تصور کنیم.

ج) ادبیات دری در قرن ۱۷ و نیمه قرن ۱۸ دوره ادامه

• سده هندی

در قرن هفدهم خاکهای افغانستان پیرامون زیراخت و تاز حکومت گورگانیان هندو و صفویه ایران قرار داشت. ست بازیهای قدرت های همسایه قبایل مختلف را در مرز کشورها برای بناگذاری دولت مرکزی و آزاد برانگیخت قیام میرویس هوتک در برابر بیداد نگر گجین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای تشکیل دولت مستقل افغانستان بود. پس از مرگ این بزرگمرد تاریخ در سال ۱۷۱۶ پیشوایی جنبش بدست عبدالعزیز برادرش افتاد که او هم توسط محمود برادرزاده اش کشته شد و محمود را اشرف به خوانخواهی پدر به قتل رساند. تمام دوره فرمانروایی خانواده غلزایی تا اشرف آخرین شاه این خانواده که در جنگ با راد افشار کشته شد دراز و خورد برای گسترش قلمرو سپری شد.

تنها در نیمه سده هژده یعنی در سال ۱۷۴۷ دولت مستقل درانی به پا بردی احمد شاه ابدالی بنایافت.

شمار قرن ۱۷ و ۱۸ خاکهای افغانستان در زمینه پیوندهای قبیله ای میروید که هنوز ویرانه های نظام بردگی در آن باقی بود. جنگ ها اقتصاد را تحت تاثیر رابرهم میزد و شهرهای بزرگ چون هرات، قندهار و کابل با هر هجوم و لشکر کشی ها تاراج می شد. بار جنگ ها بدوش کشاورزان سنگینی توان فرساست و خرج اصلی لشکر کشی ها را آنها می پرداختند.

در مدرسه ها حلقه درس تنگ و در خانقاها مجال ذکر اندک بود. فشار جنگ ها و فقر باعث آن می گرهید که زیر سایه تصوف که نیروی اجتماعی

بود، مردم به تصوف روی آوردند و بنا بران بیشتر شاعران این دوره اهل سلوک و دودیش اند. صاحب آثاری در تصوف اسلامی مانند - ولانا شاه محمد ابوالمجد متخلص به شاه که در سال ۱۶۶۱ وفات یافته است. وی در زمان شاه جهان در کشمیر زندگی میکرد و شاه جهان و داراشکوه اراکتمندش بودند. صاحب چند مثنویست و تفسیری از او مانده که دره ندبه «تفسیر ارگک شاه» معروف است و دیوانش پنجا هزار بیت دارد. (۱)

و خلیفه ابراهیم فرخاری متوفی در سال ۱۷۴۷ که شش هزار بیت مثنوی داشته است و شرحی بر نکات شاه نعمت الله ولی نوشته است (۲) و سعدالدین احمد انصاری مشهور به حاجی صاحب پا پینار که در ده یحیای کابل زاده شد و همانجا زندگی میکرد و از آثار مشهورش شور عشق، شورش عشق، جوش عشق، رموز عشق و ساز عشق، نیرنگ عشق، فرهنگ عشق، آهنگ عشق، یحیی الایمان، کشف المحقق را میتوان نام برد. سعدالدین احمد انصاری سفری به حج کرد و در سال ۱۷۵۷ به وطن بازگشت و بارها طریقه غوثیه پرداخت. (۳)

آشنائی اوضاع عمومی کشور ما دلیل آن شد که شماری از شعرا برای کتب دانش تن به غربت دادند؛ مانند میر غیاث الدین غیاثی که در حصار کجرم بدخشان تولد یافت، برای فرا گرفتن دانش به هند سفر کرد و در عهد محمد شاه گورگانی در هند میزیست و در سرهند در پادشاه غلام محمد معصوم معروف به معصوم ثانی گردید و پس از زمانی دوباره به وطن آمد و در سال ۱۷۶۷ - ۶۸ در فیض آباد وفات یافت. (۴) تعدادی دیگر به دربارهای هندوایران و آسیای میانه روی

(۱) رضاقلی هدایت. ریاض العارفین، ص ۱۵۲.

(۲) عبدالحکیم رستانی. چراغ انجمن ص ۸۵ و رضاقلی هدایت همان اثر ص ۶۰.

(۳) محمد حیدر ذوبل تاریخ ادبیات افلاستان ص ۱۳۸.

(۴) خسته. یادای از رفتگان ۱۳۲۲ ص ۸۸ تا ۹۰.

آوردند، مانند ملا نظامی بدخشی که در ماوراءالنهر ملك الشعراى دربار نذر
محمدخان (۱۶۴۰-۱۶۴۷) گردید و حکیم لایق بدخشی، ملایگانة بلخی و ملا
مفید بلخی به دربار امام قلیخان (۱۶۰۸-۱۶۴۰) میبوده اند. (۱)

و میر چوچک علمی از سرپل بلخ: قرار نگارش محمود کتابدار در بحر الاسرار-
ملك الشعراى دربار عبدالمؤمن خان شیبانی بود (۱۵۹۹-۱۵۹۸) و در اوایل
جلوس امام قلیخان وفات یافت. ملا میرك بدخشی چهار سال در اصفهان زیست و شاه
عباس ماضی توجه زیادی به حالش داشت. (۲) و همان پادشاه در سال ۱۶۲۱ که به
هرات آمد شعر فصیحی هروی را پسندید و او را با خود به مازندران برد و شهادی
از شعراى قرن ۱۷ مانند: میر محمد هاشم بدخشی مولانا و قاضی هراتی؛ مولانا
بهزاد، کابلی و جهی هروی؛ مولانا و امق بدخشی تحت حمایت عبدالرحیم خان خاغانه
(متوفی در سال ۱۶۲۹) در هند میز پستند. (۳)

فراقی کابلی که در ریاض الشعرا و ردایف الاشعار فخری هروی ذکرش
رفته است. به طبابت نیز دست داشت و به قول ریاض الشعرا در خدمت رستم میرزا
بن بگرام میرزا بن شاه اسماعیل که از ایران برآمده و در هند اقامت گزین شده
بود بسر میبرد. (۴)

درچنان اوضاع و احوال سخنورانیکه در کشور پایداری کردند نیز بیشترشان
صوفی و اهل سلوک بودند و شعر سبک هندی را بر ای بیان احساسات سر
گرفته خود سازگار می یافتند.

(میرزا صالح شهادت) که در سنگ چارك تولد یافت تمام زندگیش را در
شیرخان بسر برد و در سال ۱۷۳۷ در همانجا وفات یافت و به خاک سپرده شده.

(۱) تذکره نصر آبادی صفحه ۲۲۰-۲۲۱.

(۲) همانجا ص ۱۶۵ تا ۱۶۶.

(۳) رجوع شود به تذکره نصر آبادی.

(۴) افغانستان- اربانا دایرة المعارف. سال ۱۳۲۲ و ص ۲۷۳.

و میرزا محمد ارشد که در سال ۱۶۱۶ در برنا با هرات تولد یافت (۱) پیرو سبک هند بود، و سوای این ها از حافظ مزاری که مجاور آرا مگا، خواجه عبدالله انصاری بود، خواجه حسن قندهاری، میرحمیدی سیستانی که شاعری مجذوب بود و سرو پا برهنه می گشت و مولانا سلامی که در هرات ابریشم کاری میکرد و آشفته کابلی که در سال ۱۷۵۸ به مرض جنون درگذشت، میتوان نام برد.

د) ادبیات دری از آغاز قرن ۱۷ تا نیمه قرن ۱۸

(از ۱۶۰۰ تا ۱۷۴۷ م)

از اوایل قرن ۱۶ تا نیمه قرن ۱۸ تجزیه خالک های افغانستان ادامه می یابد. در دوام لشکر کشی ها هرات، قندهار، و مشهد زیر فرمان صفوی ها می رود و کابل و مضافات آن به نام صوبه کابل جزو قلمرو امپراتوری مغول هند می گردد و بر بلخ و بدخشان شیانی ها تسلط می شوند.

با از میان رفتن حکومت مرکزی و تجزیه کشور وضع اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی افغانستان دستخوش بحران سختی گردید. زراعت، آبپاری و صنایع ملی متلاشی شد. از جانب دولتهای اشغالگر عواید گمرکی و مالیات سنگین بر خلق های ما تحمیل گردید و موازی با بهره برداری از نعم مادی زمین های اشغال شده بی توجهی زیاد در مورد حقوق انسانی مردم صورت می گرفت. مدارس، کتابخانه ها و مؤسسات خیریه با وقوفات آنها از بین رفت. بهترین چراگاهها برای ستوران سپاه بیگانه اختصاص داشت و بهترین کشتزارها در جنگ ها لگد مال شد.

در این مرحله دشوار برای مردم افغانستان، در هند در دربار امپراتور - مغول مخصوصاً از اوسط قرن ۱۶ ادبیات دری به درخشش چشم گیری رسید.

بود و حتی منازل خانها و نواب های بزرگ، محل تجمع سخنوران و علاقمندان ادبیات دری بود. در آن تحرک عظیم ادبی در پهلوی شعرای هندی کسان دیگری نیز قرار داشتند که زادگاهشان افغانستان بود. استاد غبار از شعرای افغانستان که به هند رفته اقامت گزین شده بود زندان آتش فنده ری، ارزانی، امانی کابل، الله یار بلخی، بیگمسی غزنوی، جهانگیر هروی، تاش محمد قندزی، نیازی بدخشی، میر فخرالدین میخنگی، کمالی شبرغانی، میرک هروی و غیره چهل تن را نام میبرد. (۱) آثار شعرای مذکور در انکشاف ادبیات ملل هند تأثیر شایسته داشت و در پهلوی آن شعر دری از مواد فرهنگ هندی غنا یافت و رنگین گردید.

فرار از دایم بنا بر سبب های مختلفی از سده ۱۶ آغاز یافت. بیشتر شعرای قرن شانزدهم بدخشان به هند سفر کردند و علت آن یکی تهاجم فیودالهای شیانی و هسترخانی به آن منطقه بود که اکثر سخنوران استیلای بیگانه را تحمل نتوانسته، به سوی هند که نسبت به دیگر مراکز نزدیکتر بود، فراری شدند. علت دیگر عزیمت شعرای قرن شانزدهم به هند آن بود که امپراتوران مغول هندو مخصوصاً اکبر در سده مذکور نسبت به شیانی ها و هسترخانی ها به پشتیبانی ادب دری و دلجوئی شعرا که برای آرایش دربار و افزایش شهرت امپراتوری لازم، بود بیشتر پرداختند و به ویژه آنان را که باشیانی ها ناسازگار داشتند و از قلمرو خان های مذکور فرار می کردند به گرمی پذیرا شدند. انگیزه سومین فرار بیکاری و بدر و زنگاری در زمین های تاراج شده و جنگ زده افغانستان، از جمله بدخشان بود. هارشی بدخشی شاعر قرن شانزدهم که از کاروان شعرای فراری سر باز زد چنین دلیل آورد:

(۱) میر غلام محمد غبار، افغانسان در مسیر تاریخ، دولتی مطبعه، کابل ۱۳۴۶، ص ۴۰۳.

عارضی از پی روزی تو مرو جای دگر
آن خدایی که به هند است به بدخشان هم هست (۱)

و دوستی نیز در باره این جستجوگران روزی در دیار دیگران گفته بود :

... چو دوستی سری هندرفت آنکه از پی مال

غریب نیست گوش رنج و یأس پیش آمد

... بداد نقد جوانی ز کف زهی خمران

که پیرو مفلس و بی زر به ملک خویش آمد

ز سفید چو بردش سوی زمین سیاه

سیاه روی شد اما سفید ریش آمد .

بنا بر علت‌ها اینکه بر همدردیم در قرن شانزدهم از بیست و نه سخنور بدخشان
دوازده تن را در هند می‌یابیم. از سفر کرده‌ها میتوان مدامی، محمد قاسم موجی
(سال فوت - ۱۵۷۱ م)، مولانا ابتری، نیازی (تا سال ۱۵۹۴ که سال تألیف هفت
اقلیم است زنده بوده)، خایفه ابراهیم، حافظی خطیب، مخفی، قاضی نظام
و فضل الله صبوچی (سال وفاتش ۱۵۶۵ م) را نام گرفت. تنها ندیری بدخشی به
بخارا و واقفی به سمرقند رفت و در آنجا به شهرت رسیدند .

در سده ۱۷ و نیمه سده ۱۸ نیز زیاده بر سبب‌های یاد شده شماری از شعرا
یا برای کسب دانش، یا غرض بهره و رشدن از حمایت در بارها و یا برای
پرویش هنر خویش در جنب را هنمایی استادان بزرگ شعر و استفاده از
محضر شعرای نام‌آور وقت و یا کسب فیض از تلقین و ارشاد صوفیه معروف،
وطن و ترک گفتند .

به گواهی تذکره نصر آبادی و تذکره میخانه، این شاعران قرن هفده افغانستان در هند می زیسته اند: میر محمد هاشم بدخشی، وفای هراتی (۱)، مولانا بهزاد کابلی حیدر خصال و برادر بزرگش وجهی هروی (۲) مولانا و امان بلخی علاوه بر شعرای مذکور شماری را در آسیای میانه می یابیم، مثلاً نظمی بدخشی که دزما و رالنهر ملك الشعرای دربار نذر محمد خان (۱۶۴۰ - ۱۶۴۷) گردید و حکیم لایق بلخی، یگانه بلخی، مفید بلخی، در دربار امام قلیخان (۱۶۰۸ تا ۱۶۴۰) میبوده اند (۳) و میر چوچک علمی از سرپل قرار نگارش محمود کتابدار در بحر الاسرار ملك الشعرای دربار عبدالؤمن شیانی بود و در اوایل جلوس امام قلیخان وفات یافت.

در چنین احوال بعضی از شعرای هرات و بلخ و بدخشان به دربارهای صفوی کشانده شده اند، چون میرک سبزواری، محمد باقر سبزواری و فصیحی هروی که شاه عباس در سال ۱۶۲۱ م هرات آمده شعر او را پسندید و وی را با خود به مازندران برد. و میرزا اعجاز هراتی که در نثر و نظم تمایل به طنز پردازی داشت و میر بقایی بدخشی - (۴)

خصوصیت دیگر این دوره که سیمای شعر را مشخص میساخت رواج بی حد و حصر تصوف بود، تصوف این دوره عاری از هر گونه جوهر مبارزه و پیکار بود. شعرا در توجیهات صوفیانه سر نوشت جهان و انسان تسلی دل شکسته و نا امید خویش را جستجو می کردند و زکوهش نامه های دنیای مادی و هستی

(۱) میرزا محمد طاهر نصر آبادی. تذکره نصر آباد. تهران ارشدان، ۱۳۱۷ ش. ص ۳۳۸.
(۲) ملا عبدالنبی فخر لزمانی قزوینی تذکره میخانه باهتمام احمد گلچین معانی اقبال. تهران،

(۳) نصر آبادی، همان اثر، ص ۲۲۰ یا ۲۲۱

(۴) نصر آبادی، همان اثر ص ۱۳۱ - ۱۵۱



عینی را چون افیونی برای خویش و دردمندان ما یوس دیگر می سرودند .
 صایه یاس صوفیانه بر تمام ابعاد زندگی گسترده بود و موازی با وضعی که در هند
 جاری بود ، یعنی افزایش حیرت انگیز شماره مجاذیب و قلندران . در افغانستان
 نیز ترك دنیا و زایویه نشینی ، سخت در میان با سوادوبی سواد پسندیده افتاده بود .
 اکثر شعرا صوفی و ریاضت کش و گوشه گیر بودند حافظ مزاری مجاور
 آرامگاه خواجه عبدالله انصاری بود میرحمده سیستانی از مجاذیبی بود که
 سر و پا برهنه می گشت و آشفته کابلی در ۱۷۵۸ به مرض جنون در گذشت .
 «سبك هندی» مناسب به بیان امیال سر کوفته و احساسات صوفیانه شاعر ما و
 برای پروازهای دور تخیل او از دنیای مادی به جهان ذهن و او هام ، استعاره تشبیه
 و زبان انعکاس سخت مجرد ، بیگانه نما و ابهام آمیز را در اختیار داشت . بنا بر
 آن شعر این دوره مطابق ارزش نما های «سبك هندی» سروده می شد که به
 علت نبودن زمینه پرورش پایه بلندنداشت .

نکته مهم دیگر در مورد خصلت ادبیات این دوره آنست که بر اساس جنگ
 رقیبانه صفویان و فیودالهای شیانی و هشترخانی برای تصاحب هر چه بیشتر
 خاك های کشور ما که برخورد تعصب آمیز مذهبی شیعه و سنی را در بطن خویش
 داشت و با فشاری امپراتوری با بری در زاویه سوم این مثلث دنیای شعر و
 ادبیات دری که سابق بر آن در قلمرو فراخی گسترش یافته چند بعدی و شامل
 عناصر فرهنگی گوناگون بوده به سوی متلاشی شدن میرفت و آهسته آهسته در
 چو کات ملی منحصر می گردید .

جذبش های آزاد یخواهانه توده های زحمتکش ما با دونیرو مواجه بود
 یکی فیودال های داخلی فروخته شده به قوه های اشغالگرو دیگری اردوی
 زورمند آن دولت ها .

در دوام تقسیم خاکهای افغانستان ولایات شرقی و شمال شرقی (بلخ ، نغار ، بدخشان) تحت فرمانروایی حکام شیانی ، تیموری و محلی به تدریج ارتباط خویش را از مراکز اداری هندو ماورالنهر گسستند و شکل تقریباً مستقل را اختیار کردند. این حالت آرامش داخلی این مناطق را تأمین نکرد. در ولایات غربی و جنوبی تسلط دولت صفوی را اردوی نیرومندی پاسداری میکرد دولت صفوی قیام هرات ، مقاومت اندخوی و قندهار و بلوچستان را فرو شکست و با غارتگری و دست درازی به مال و جان مردم که از سوی عمال صفوی صورت میگرفت توانست تا قرن ۱۸ جلوه مبارزات آزاد یخواهانه مردم را بگیرد. مخصوصاً کشمکش امیرهای غلجایی و درانی بر زمین های قلات جنبش های ملی را ضعیف ساخته بود. تنها در شرق کشور از آغاز قرن ۱۶ تا قرن ۱۷ قیامها فرو نه نشست هر چند منتج به پیروزی نشد اما نبردهای آزاد میخواستارانه را در جنوب کشور برانگیخت. (۱)

مخصوصاً از اواسط قرن ۱۶ جنبش نیرومند روشانی به سرکردگی بایزید انصاری مردم متصوف و صاحب طریقه ، مخصوص و مؤلف تصانیف مذهبی چون حالنامه و خیرالبیان برضله امپراتوری بابر آغاز یافت. پس از بایزید پسرش جلال الدین و بعد از او احمداد برادرزاده جلال الدین و سپس عبدالقادر پسر احمداد یکی پس از دیگر مبارزین را رهبری نمودند.

پس از شکست یافتن عبدالقادر از سپاه شاه جهان و وفاتش در سال ۱۶۳۶ قاسی سال دیگر جنبش روشانی تقریباً خاموش گردید. بار دیگر در سال ۱۶۶۶ - آخند چالاک و باکو خان یوسف زایی مجدداً پرچم مبارزه را علیه تسلط با بری به خاکهای افغانسان برافراشتند.

قیام میرویس هوتک در برابر گرگین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای
تشکیل دولت مستقل افغانستان محسوب می شود. پس از مرگ میرویس در
سال ۱۷۱۵ پیشوایی جنبش به برادرش عبدالعزیز تکیه کرد که او را محمود برادر
زاده اش کشت. و محمود از ۱۷۱۶ تا ۱۷۲۵ پادشاه بود. و محمود را اشرف به خون
خواهی پدر به قتل رساند و اشرف نیز در سال ۱۷۲۹ در جنگ با سپاه نادر
افشار کشته شد. پس از شاه اشرف شاه حسین هوتکی مدتی در برابر قشون اعزامی
نادر افشار مقاومت کرد تا سرانجام در سال ۱۷۳۸ تسلیم شد.

در سال ۱۷۱۷ عهده الله خان حکومت ابدالی هرات را اساس گذاشت که
در سال ۱۷۳۱ به دست نادر برافتاد. نادر تا سال ۱۷۴۷ فرمانده خراسان بود.
دوره حکمرانی هوتکی ها در جنگ برای فراختر کردن قلمرو سپری شد

و به مسایل فرهنگی و در آنجمله به ادبیات توجه لازم صورت نگرفت.
در فرجام این بحث باید یادآور شد که فقدان چنان مرکز اداری که تکثیر
نسخه های دو اوین شعر را پشتیبانی نماید و در پهلوی آن پریشان حالی مردم
که فرصت پرداختن به تلاش های فرهنگی را کمتر داشتند باعث گردید که
تک نسخه های مجموعه های شعر شاعران این دوره در آشوبها از دست برود و
تا زمان ورود صنعت چاپ به افغانستان جز یکی دو نسخه از یکی دو شاعر چیزی
به جا نماند، بنابراین اصل داوری بر شعر این دوره که بیشتر بر اساس چند
نمونه نقل شده در تذکره ها صورت می پذیرد تنها میتواند تصویر مغشوشی از
چگونگی وضع هنر شاعری را در این یک و نیم قرن نشان دهد. پس به جز شعرایی
که دیوان شان در دسترس بوده است در باره شعر دیگران سخن گفتن و
قضاوت کاریست دشوار.

هـ (دوره بیدل گرای بی‌عصر بیدل

از نیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۱۹

از نیمه قرن ۱۸ با تأسیس دولت مرکزی ابدالی و توجه امرای آن خانواده به شعر و هنر، باز کاخها مرکز تجمع شعرا و هنرمندان گردید. در عهد حکومت ابدالی زبان دری زبان رسمی دربار بود و اکثر پادشاهان و رجال دولتی قبیل ابدالی بزبان دری شعر می‌گفتند و به شعر دری علاقه مند بودند و با تشویق شعرا پاسداری شایسته‌ای از ادبیات و شعر دری کردند. تیمور شاه، شاه شجاع شهزاده نادر، شهزاده عبدالرزاق، عبدالله خان دیوان بیگی و کیل - الدوله همه در شعر دری شهرتی و مقامی داشتند.

توجه شعرای افغانستان به «سبک هندی» در سراسر قرن ۱۷ و نیمه اول قرن ۱۸ در این دوره جهت معینی یافت و بدور محور واحدی متمرکز گردید. در دربار تیمور شاه درانی حلقه ادبی تشکیل شد که از اعضای آن خود شاه، میر هوتک افغان، لعل محمد عاجز طبیب و میرزا قلندر بودند. فضایی این حلقه ادبی با مشاعره‌های به طرز میرزا عبدالقادر بیدل (۱۷۲۱ - ۱۶۴۴ م) که در «سبک هندی» مقام و مکتب خاکی داود گرم می‌شد.

توجه به مکتب بیدل ارمغانی بود که توسط شعرای ما که در هند با آسیای میانه سفر کرده بودند، به افغانستان آورده شد و بیدل که در آنوقت هرسال سالگرد وفا تشرای شعرای شاه جهان آباد با تجمع بر مزارش و خواندن اشعارش بر گزاری می‌کردند (۱) و آواز سخنش آسیای میانه و افغانستان را مسخر کرده بود، از واقف و هاتف و طالب آملی و کلیم و فیضی جلوتر افتاد و سخنوران افغانستان را بدنبال خود کشید. بیدل گرایی در سالیانه برج و باروی دربار و بیدل‌دور - قرین گوشه‌های کشور ریشه دواند.

(۱) غلام همدانی. عقد شریا.

عهد شاهان درانی از نظر سیاسی پرحادثه و ناآرام بود و بار جنگ‌ها
پدوش و حیت سنگینی می‌کرد و به نوبت خود آتش‌ها و زد و خورد های ناز و تروا می
افروخت.

در این دوره مالیات به اجاره داده می‌شد چون در اثر جنگ‌ها اقتصاد
زراعتی با مال می‌شد، مردم قضا ضای عظیم دولت را در باب مالیات پاسخ گفته
نمی‌توانستند و مستاجران نمی‌توانستند، زرخزانة دولت را برسانند. چنانچه
عزیزالدین و کیلی فو فلزایی در کتاب تیمور شاه در ضمن واقعات زمان
تیمور شاه می‌نویسد: «اعلیحضرت تیمور شاه نظر به پراگندگی اوضاع و عدم
دارایی فرمانی به اسم شیخ عبد اللطیف خان که در آغاز سلطنت، موصوف
حیثیت و زیرماليه را داشت صادر نمود و متن فرمان اینکه از عمال مستاجران
ز سر کار را حصول نموده و بزودترین فرصت تحویل خزانه شاهی نماید.» (۱)
شیخ عبد اللطیف تمام مستاجران حاضر کابل را آگاه ساخت و از جمله
به نبال کا کا عبد الخالق سالدو زایی که مستاجر شکار پورو میبلغ شش لک روپیه
باقی ده بود، کسان خود را فرستاد، عبد الخالق برادر خود را به شکار پور روان
کرد، اما هنوز زرنر رسیده بود که عبد اللطیف با فرستادن مکرر محصلان او را
به ستوه آورد. وی ناچار با چند نفر از ملازمینش شب شب به سوی قندهار گریخت
که سخن به قیام کا کا عبد الخالق و شورش قندهار و پورش به سوی پایتخت
کشید. بدینصورت هنوز که وضع اقتصادی جامعه متشنج بود و صوفیگری و
(سبک‌هندی) در میان شعرای افغانستان رواج زیاد داشت، تصوف پر دامنه و به
کمال رسیده بیدل که در محیط هند بارنگ هسای شیوة تفکر و زیست هندی
رنگین شده بود، زبان خاص بیدل یعنی زبانی آراسته بار مزو کنایه و صنایع

(۱) عزیزالدین و کیلی فو فلزایی. تیمور شاه درانی. کابل، ۱۳۳۳. ص ۶۲.

لفظی و در سبب عالی برای اکثریت شعرای ماد نشین و مطلوب بود. چون عرفان بیدل و غزل‌های صوفیانه او با همان شکل افاده منحصر به فرد و در اوج تمام ارزش‌های هنردر باری را جمع داشت، نه تنها در هر صد سال یعنی از نیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۱۹ طبقات حاکمه افغانستان به بخش و گسترش آن تلاش ورزیدند، بلکه در دوره‌های بعدی نیز گاهی در زمان تسلط ادبیات مترقی و مردمی در پهلوی آن به زندگی ادامه داده است. و گاهی غلبه یافته، بر تاج سنت گرایی و تقلید و عنقه پرستی مسلط بر ادبیات درخشیده است و تا امروز طرفدارانی در میان شعرای افغانستان دارد.

شایسته یادآور است که تا امروز بیشتر شعر صوفیانه و عقاید عرفانی بیدل را شعرای ما آموخته و به آن دلبسته‌اند و از آن در کار شاعری اثر پذیرفته‌اند و با بیشتر در دوره‌های مختلف تاریخ ادبیات افغانستان پیروی از بیدل و گرایش به شیوه شاعری او چون نوعی سنت گرایی و تقلید و برخوردی بیمار گونه به شعر و ادبیات ظهور کرده است و استادانی مانند عبدالمعلی مستغنی در دوره «ادب فنی» و قاری عبدالله ملک الشعرادر دوره «شعر سبک جدید» که ذکرش خواهد آمد به تعهد بیدل در برابر اجتماع و اندیشه‌های مترقی او متوجه گردیده و جره و واقعگرایانه شعر بیدل را و پیشروی‌های او را در استعمال زبان و شیوه‌های توصیف و تجسم ستاره را تنها قرار داده‌اند. در این مبحث مراد ما از مکتب بیدل همان یک جهت از مکتب هنری او، و مقصود از بیدل گرایی، توجه به عرفان بیدل و تقلید از غزل‌های صوفیانه او می‌باشد. از چهره‌های تابناک شعر در عهد تیمور شاه یکی میر هوذک افغان است، پسر محمدنیرمان که در عهد احمد شاه بابا تولد یافته است. وی مصاحب و مشاور تیمور شاه در سفر و حضر بود. در شعر از بیدل پیروی میکرد و در این سبک سرآمد روزگار بود. از قصیده و نامه‌ها بیکه دوست و شاعر معاصرش

عاجز کا بلی در زمان اقامت او در بلخ برایش فرستاده است، پر می آید که حده۔
 بی از معاصران، همیشه در منزل افغان یا عاجز جمع میشده اند و در بیدل
 خوانی می کرده اند. توجه میر هوتک افغان به شعر بیدل به آن پیمانۀ بود که
 اکثر مضامین اشعار بیدل در سخن او راه یافته است. مثلاً موضوع این
 بیت بیدل :

ز سودای چشم تو تا کام گیرم دو عالم فروشم دو بادام گیرم
 درین بیت میر هوتک دیده می شود :

گر به سودای دو چشم تو بود دسترسم دو جهان گیرم و قربان دو بادام کنم
 سال تولد و فوت میر هوتک را نمیدانیم؛ اما اینقدر معلوم است که دیوان اشعار
 خود را در سال (۱۲۰۳ هـ. ق) (مطابق ۸۹-۱۷۸۸ میلادی) تمام کرده است. (۱)
 میرزا لعل محمد عاجز یکی دیگر از شعرا و طبیب دربار تیمور شاهست که
 از شاه به تاریخ ربیع الاول سال ۱۱۹۲ عبد الشافی خان لقب یافت. وی تا
 سال ۱۳۲۸ هجری قمری زنده بود، به کمال پیری رسیده است. چنانکه خود
 گوید :

خم شد قدم از حسرت ایام جوانی این بار سبک ما به چه مقدار گران بود
 تاریخ تولد و فوتش در دست نیست، عاجز اکثر غزلهای بیدل را تخمیس

(۱) برای کسب اطلاع بیشتر درباره میر هوتک افغان رجوع شود به: مقاله عاجز افغان یا افغان
 عاجز نوشته حافظ نور محمد کهگدای. مجله کابل سال ۱۳۱۳. و یاد از رفتگان. تألیف
 خسته. دولتی مطبعه کابل. ۱۳۲۲ و مقاله آقای عبد الحی حبیبی دیوان اشعار علیحضرت
 تیمور شاه. مجله کابل. سال سوم. شماره ۸، و امان التواریخ. عبدالمحمد مؤدب السلطان جلد
 هفتم، تیمور شاه درانی تألیف عزیزالدین وکیلی (بخش تذکره شعرای دور تیمور شاه) و مقاله
 خسته زیر عنوان «افغان» در مجله عرفان. شماره ۸ سال ۲۰. عقب ۱۳۳۵ و تذکره روز روشن
 و مقاله آقای سرور گوبازیر عنوان «دیوان میر هوتک افغان» در مجله کابل شماره دهم سال سوم.

کرده. خصوصاً نیز به شیوه بیدل غزل می سرود، از شعرای «سبک هندي» به شوکت نیز توجه داشت. حاجز، میر هوتک افغان و میرزا قلندر دوسقان صمیمی و هم عقیده بودند نه تنها از شیوه شاعری بیدل پیروی میکردند؛ بلکه به وی ارادت مهورز بلند و به حیث پیر و پیشوای معنوی می نگریستند.

در سنه ۱۲۰۵ که شاه مراد بیک حاکم بخارا به مرزهای شمالی افغانستان رخنه کرد، تیمور شاه سوی بلخ شقاقت و میر هوتک و میرزا قلندر را نیز با خود برد و حاجز در کابل ماند. وی در قصیده ۲۶ بیتی خود به یاد آن دو دوست گرامی چنین می نویسد:

اول فصل ربیع و آخر ماه صیام

بود کز نهرنگ کاری های دهر بی مدار

هر من حاجز بلایی شد محیط از چارسو

در برویم بسته بود از شش جهت راه فراو

داشتم از جمله باران دو بار مهربان

چون دو چشم خود عزیز و خورد بین و نیک کار

آن دو تن همچون دولب سر پوش حرف و صوت من

من از ایشان چون مشهور هر شهر و دیار

آن یکی از بی نظیری شوکت و کثرت سخن

و آن یکی از طبع سالم صائب این روزگار

آن یکی میر هوتک شاعری در افغان لقب

و آن یکی میرزا قلندر باغ معنی را بهار .. (۱)

(۱) مفصل شرح حال حاجز رادر تاریخ ادبیات افغانستان برای صنف ۱۲ لیسه ها تالیف آقای

محمد حیدر ژوبل، کابل ۱۳۰۰ ص ۲۲۳ و حاجز افغان و افغان عاجز و هادی اوردگان، تیمور شاه درانی که در مورد شرح حال میر هوتک اشاره کردیم میتوان جستجو کرد

میر هوتک افغان نیز در اشعارش از دوستی خود با عاجز یاد کرده است؛ مثلاً^۱
در این غزل :

من و عاجز سبب عرض تمنای همیم

محفل افروز هم و انجمن آرای همیم . . .

میرزا قلندر که آرامگاهش امروز در پریان پنجشیر به با با قلندر معروف است، فرزند شاهین داده است که در پریان در خانواده متدینی تولد یافت. علوم متداول را در پنجشیر و قطغن فرا گرفت، در شاعری به شهرت رسید و در سلك مصاحبین تیمورها در آمد. (۱)

بیدلگرایی در عهد فرزندان تیمور شاه نیز ادامه یافت. شاه شجاع در شعر از پیروان بیدل بود. در دیوان او اکثر غزلها به اقتضای بیدل سروده شده است، مثلاً^۲ این غزل :

دارم دلی چون غنچه تنگ از عشق چنانان در بغل

مجروح و غرق بحر خون از زخم هجران در بغل (۲)

این وزن و قافیه و ردیف را بیدل سخت پسندیده و غزلهای زیبا و استادانه در آن قالب سروده است، با این مطالع :

ای از خرامت نقش پا خورشید تابان در بغل

از شوخی گردد رخت عالم گلستان در بغل (۳)

عمریست چون گل میروم زین باغ، حرمان در بغل

از رنگ دامن بر کمر از بوگریبان در بغل (۴)

۱) جهت مزید معلومات رجوع شود، به مقاله محمد هاشم انتظار. شرح حال ملا قلندر. مجله آریانا شماره اول سال ۱۳.

۲) شاه شجاع. دیوان. مطبع اسلامیة لاهور. ص ۱۸۲.

۳) بیدل. کلیات. جلد اول (غزلیات). پوهنی مطبعه، ۱۳۴۱، ص ۸۰۷.

۴) همانجا ص ۸۱۶.

محوجنون ساکنم شور بیا بان در بغل

چون چشم خوبان خفته ام ناز غزالان در بغل (۱)

می آید از دشت جنون گردم بیا بان در بغل

توفان وحشت در قدم فوج غزالان در بغل (۲)

وشهزاده عبدالرزاق پسر زما نشاء نیز در غزل پیر و بیدل است، مثلاً این غزل او:

بسی دارم برو چون مه ولی چشمان مستش

دو افمی حلقه ها بر بسته و بر گل نشستش

به پیروی از این غزل بیدل سروده شده است:

من و آن فتنه بالایی که عالم زبردستش

اگر چرخست خاکستش و گر طو یست پستش (۳)

در باربان شاعر و شعرای درباری بیدلگرایی را تا اواسط قرن ۱۹ بصورت

تمایل ادبی مسلط بر قلمرو ادبیات بخش کردند چنانکه سردار علم خان علم

پسر ارشد سردار عبدالله خان دیوان بیگی عهد احمد شاه بابا و وکیل الدوله

تیمور شاه در شعر در پی پیر و بیدل بود خودش در غزلی چنین اشاره به موضوع دارد:

کن علم را در سخن سازی به شهر قندهار

پیر و صاحب دلی چون حضرت بیدل مرا (۴)

سردار مهرداد مشرقی متولد در ۱۲۱۲ ه. ق (مطابق ۹۸ - ۱۷۹۷)

و متوفی در ۱۲۷۱ ه. ق. (مطابق ۵۵ - ۱۸۵۴ م) در قندهار محافل بیدلخوانی

(۱) همانجا، ص ۸۱۸.

(۲) همانجا، ص ۸۱۸ به همین وزن و قافیه و ردیف غزلهایی از مخفی خراسانی و قدسی نیز داریم و شاید از شعرایی دیگر هم موجود باشد.

(۳) بیدل همان اثر ص ۷۷۲

(۴) عزیزالدین و کیلی همان اثر ص ۲۲۰ و ۲۱۹.

دایر میگرد و شعر را به پیروی از بیدل تشریح مینمود، خودش هم به روش
بیدل شعر می گفت. (۱)

سره ارغلام محمد طوری که در سال ۱۲۴۵ هـ ق (مطابق ۳۰ - ۱۸۶۹ م)
در شهر قندهار تولد شده در سال ۱۳۱۸ هـ ق (مطابق ۱۹۰۱ - ۱۹۰۰ م) در
دمشق وفات یافته است بیشتر به تقلید از قدما شعر می گفت و بخصوص پیر و
بیدل بود و بعد از او پسرش محمد امین عندلیب - تولد در سال ۱۲۷۱ هـ ق
(مطابق ۵۵ - ۱۸۵۴ م) از طرفداران جدی شعر بیدل بود.

وی در ثنای بیدل و شعرش گفته است:

زبان جوهر شمشیر زهر آلود میباید

رگ نب لوزه و بیم است مر دطیم بیدل را

و بر اقتضای بیدل جای، دیگر چنین تأکید میکند:

پیر و بیدل گلزار سخن شو عندلیب

مرشد صاحب دِلان و اهل منی بیدل است (۲)

بیدل - گرایشی - محدود و پندار نماند. شعرای زبانی و

گوشه های مختلف افغانستان به آن پیوسته و شعر بیدل در اکثر

حلقه های ادبی راهش را باز کرد. میرزا عبدالجواد - مع طیب

پسر میرزا لعل محمد عاجز نیز از پیروان بیدل بود و میر مجتبی الفت کابلی

که در سال ۱۲۲۴ هـ ق تولد یافته و در سال ۱۲۹۸ هـ ق وفات کرده دیوان خود

را در سال ۱۲۴۹ تمام نموده که در آن اشعار زیادی به پیروی بیدل دارد (۳)

(۱) خسته. بادی از رنگین ص ۱۰۸.

(۲) محمد سرور گويا. آثار نزدیگان. مجله کابل شماره ۱۱ - سال ۳.

(۳) آریانا دائرة المعارف. افغانستان. کابل ۳۱۰۰ هـ ش. ص ۳۲۳.

میر غلام شاه ذوقی دروازی متوفی در سال ۱۲۵۲ ه. ق (مطابق ۳۷ - ۱۸۳۶) از پیروان بیدل و صاحب بود. (۱) و عبدالواحد صریح که در سال ۱۲۲۳ ه. ق (مطابق ۹ - ۱۸۰۸ م) در خرم سمندگان تولد یافت فرزند عبدالشکور خرمی بود و در شعر از بیدل پیروی می کرد و حتی در نامه بیکه از او مانده است تأثیر سبک نثر بیدل بوضاحت دیده می شود. (۲)

نصرالدین و ارث شبرخانی که شاعری متصوف بود در شعر سبک بیدل را می پسندید (۳) میر محمد غوث کامل متوفی در ۱۳۳۶ ه. ق که در فقه و حدیث و تفسیر استاد مسلم عصر بود به تقلید بیدل شعری گفت و به حافظ و صاحب نیز علاقه داشت.

هر دوره بیدلگرایی تقلید از شیوه سخن پردازی بیدل نه اسودی که به شعر دری آورد هما نا تشجیع شعر آورد به استعمال ترکیب ها و عبارات تشبیه و استعاره جدید، مخصوصاً به روش بیدل در همان محدوده موضوعات عشق و فنا شدن و پشت بازدن به هستی مادی و غیره که از نظر ارزش های زیبایی شناختی به تکامل شعری و غنای بیشتر آن توانست کمک بنماید.

در این دوره مانند هر دوره ادبی دیگر بیرون جریان های مسلط شعرایی قرار داشتند که بیشتر به تقاضاهای اجتماعی می پرداختند و موضوعات شعر خود را از زندگی خود و جامعه انتخاب میکردند و سرصفحه اینگونه سخنوران که تعداد شان نهایت اندک است. عایشه شاعره نام آور افغانستان است. هایشه که هر چند خود را بسته به دودمان سلطنتی بود، هم برخی از غزلها و شمس که بر وزن

(۱) خسته. همان اثر.

(۲) خسته. همان اثر. ص ۵۲.

(۳) آریانا دایرة المعارف. افغانستان. ص ۳۲۵.

وقایع بعضی غزل‌های معروف حافظ سروده شده است، بیداد اجتماعی و خود سری امر او مردم فریبی‌ها را به باد انتقاد گرفت و در بخش عمده دیوان خود به مناصبت کشته شدن فرزند جوانش فیض طلب در نبرد کشمیر با سوگنامه‌های دردناکی بزبان ساده در پیکار با سياهکارهای قتل‌راندان برآمد و تصاویر درخشانی از جامعه وزندگی مردم و دربار را بدست داد.

یکی دیگر از خصوصیات دوره بیدلگرایی رجوع شعراً و هنرمندان است از کشورهای همسایه به سوی دربارهای افغانستان که میرزا محمد واصل فروغی اصفهانی شاعر، شهاب قرشیزی شاعر، محمد هاشم لاهوری نقاش و آقا بابای اصفهانی حجاز از آن شماراند.

در نیمه قرن نوزدهم تاجان مسلحانه سپاه برنا نوی به خاک افغانستان (۱۸۳۸-۱۸۳۹) حادثه تکاندنده‌ای بود که لزوم اتحاد طبقات و قشرهای مختلف مردم را نشان داد. عده‌ای از شعرای کشور با آزاد پخواهان پیوستند و با سلاح شعر در پیکار آزادی میهن وارد شدند این دوره را که دور جنگنامه سرایی و شعر رزمی نامیده ایم، یکی از دوره‌های تابناک شعر در میباش پس از این معرفی خواهیم کرد.

ز) دوره جنگنامه سرایی و شعر رزمی (از نیمه قرن نوزدهم تا آغاز قرن بیستم)

بهار سال ۱۸۳۹ رویداد تلخی‌زنده‌گی مردم افغانستان را از بنیاد تکان داد. قشون سی هزار نفری انگلیس بر اساس تصویب پارلمان آن کشور بر این خاک حمله کردند. در سر راه متجاوزین نبردهای دفاعی مردم آتش‌های کم‌دوامی افروخت که سپاه انگلیس از آن‌ها با پیروزی گذشت و در میان برق‌سرنیزه‌ها

شاه هجاء را بر تخت کابل نشانند و این حادثه بیش از هر چه بر غرور ملی مردم آزادی دوست ما، آسیب رساند و خشم هارا بر انگیزت.

این حادثه وقتی اتفاق افتاد که مردم ما از مداخله های بیجای «فرنگی» به ستوه آمده بودند و حتی در بار که همیشه در مذاکرات باز ما مداران برتانوی بر دو نکته یکی ضمانت شکل میراثی سلطنت بر اولاده امیر و دیگری حفظ امنیت داخلی کشور با کمک پول و سلاح هنگام شورش های احتمالی تأکید می کرد، روزی رسید که از این دو تقاضای معمول نیز صرف نظر کرد. امیر دوست محمد در یکی از مذاکرات گفت که من نمیخواهم سلطنت را به خانواده من تفصیم کنند و مردم افغانستان خواهش دارند که حکومت برتانیه در کشمکش های داخلی شان نیز مداخله نکند و حل دعوی های شان را بخودشان بگذارد. برآستی این تقاضای جدی مردم بود که امیر را واداشت که حتی در حالتیکه تخت به آسانی بین برادران سدوزایی دست بدست می شد این ضمانت را نخواهد.

مردم دل آزرده ما به قیام های خونین برخاستند و امیر دوست محمد خودش را کنار کشید. در سال ۱۸۴۱ آزاد پخواهان چارپکار را گرفتند. در شیخ آباد نزدیک غزنی قوای انگلیس تارو مار شد. قبایل باشندۀ درۀ خیبر ضربات محکمی بر انگلیس ها وارد کردند. روحانیون چهارچهار اعلان نمودند. در سراسر کشور ماسعار پیکار متحد علیه دشمن پخش شد. در کابل سران وطن دوست قبیله ها طرح قیام مسلحانه را ریختند و رستاخیز بی امان صفوف گسترده مردم روز دوم نوامبر سال ۱۸۴۱ آغاز یافت. مردمان شهر، پیشه وران، دهکده گان و دهاقین اطراف شهر بر اقامتگاه برنز، حکمدار انگلیس حمله ور شدند و او را کشتند. سپاه انگلیس که در حومه کابل اقامت داشت محاصره شد و در این وقت اکبرخان پسر امیر دوست محمد باشش هزار نفر مسلح وارد کابل شد.

زیر آتش پیکار گرم آزاد بخوابان، قوما بدانی اجمالی انگلیس مجبور به تسلیم بلا شرط شد و سخنی به آنجا کشید که از سپاهیان اشغالگری یکی جان به سلامت نبرد و حتی شاه شجاع نیز بهای تجاوز را با خون خود پرداخت.

این جنگ ها که در تاریخ به نام «نخستین جنگ افغان و انگلیس» یاد می شود، طبقات مختلف مردم ما را متحد ساخت که با یکپارچگی برای آرمان مشترک و حیاتی که عبارت از آزادی کشور و نجات زندگی از تنگ اسارت بوده پیکار کنند. تعدادی از شعرا که به مردم زحمتکش نزدیک بودند، درین نبرد ها با سلاح بر زده شعر داخل شدند و مشعل آزادیخواهی را فروزانتر کردند و اما تعداد دیگر که از نظر کمیت نیز قزونی داشتند بی توجه به حوادث مهم زمان و تقاضای جامعه تقلید از قدما را ادامه دادند و همان موضوعات مکرر را با تعبیرات کهنه و تکراری بیان نمودند و از مدیحه سرایی دست نگرفتند.

در این دوره به همت شعرای دسته نخستین، شعر در خدمت زندگی قرار گرفت و شاعر احساس مسؤولیت کرد که با هنرش به سوال مهم روز پاسخی جستجو کند. در جهان شعر از نظر اندیشه، واقعگرایی (به معنای عام کلمه) به کرسی نشست. و این جنبش واقعگرایی هم آورد ملیونها پیکار گروا آزادی نیروی عظیم یافت و نفوذی عمیق، تا آنجا که در حصار ارزش های هنری قرون وسطی نیز رخنه کرد و قصاید مدحی را نیز متأثر ساخت.

امیر شیرعلی باریفور هم از بیکه به مشوره سید جمال الدین افغانی آورد و به او اشاره را از جنس به نقد تبدیل کرد. سپاه را با زمان بخشید و بر تعدادشان افزود. چنانکه در سالهای ۶۰، قرن ۱۹ به پنجاه هزار می رسید و تشکیلات پولیس را اساس گذاشت، پست عصری را تأسیس کرد، با اصلاحات دیگر از این قبیل پشتیبانی مردم را جلب نمود. میرزا محمد جان خان پسر میرزا سعید احمد خان

مقولد در حدود ۱۲۴۷ و متوفی در سنه ۱۳۱۸ (۱۹۰۱-۱۹۰۰ م) در قصبه یی
خواست به مدح امیرپردازد و اما نتوانست از بیان مثنوی واقعیت ها فراتر برود
بجای میالغه های معمول در این نوع شعر به این بیان ساده اکتفا کرد :

... آنکه کرده به وطن مستری خانه تأسیس

آنکه فرمود دران جمع همه پیشه و ران

آنکه شد ساخته در دوره او توپ و تفنگ

با گلوله و پتاقی به وطن بسی پایان

آنکه در عهد خوشش فوجی لایق داریم

چمله بارعب و مسلح همه چون شیر ژبان (۱)

باز در نوامبر سال ۱۸۷۸ دولت برتانیه که از سالها پیش پلان تقسیم افغانستان
را طرح کرده بود دبهانه یی بدست آورد و ۳۵ هزار سر باز مسلح را وارد
افغانستان نمود. پیکار افغان و انگلیس آغاز یافت. امیر شیرعلی تخت کابل را
به پسرش سردار محمد یعقوب گذاشت که با انگلیس معاهده گندمک را
امضا کرد.

این معاهده هر چند در ظاهر صلح مؤقت را سبب شد اما مورد تأیید مردم قرار
نگرفت و علیه آن شورش ها آغاز یافت. محمد جان خان وردک و ملا دین محمد
معروف به ملا ملک عالم در بسیج کردن و رهبری قشون ملی جهاد فراوان کردند.
به پاسخ تلاش های آزاد یخواهان مردم ما دولت برتانیه جنرال رو برتس را
با قوای قهاری به افغانستان فرستاد که تا بالا حصار هزاران مردوزن این خاک
با سرب و مینه راهش را سد می کردند.

در سال (۱۸۸۰) انگلیس ها بر غزنی مسلط شدند و هزاران رزم آور مسلح با تبر را که بارها قشون منظم انگلیس را شکست داده بودند، از تیغ کشیدند. انگلیس ها یعقوب خان را از تخت فرود آوردند و امیر عبدالرحمن را که از ماوراالنهر آمده بود، به پادشاهی افغانستان پذیرفتند و معاهده ای با وی امضا کردند. درباره یکی از نبردهای مردم پادشمن آزادیشان در حومه شهر کابل مؤلف عین الوقایع می نویسد که چگونه سپاه بی راهبری و سلاح کافی با توپ و تفنگ انگلیس می جنگیدند تا آنکه از تپه بالا رفته در صف انگلیس ها شکست آوردند و می نویسد که چگونه زنان با مشکهای آب در میان شان دلیرانه خدمت می کردند از چهارصد زن هشتاد و سه نفر در آن روز کشته شد و جنگاوران افغان بعد از شش ساعت جنگ آسمایی را گرفتند و انگلیس ها را راندند (۱) این گفته بهترین سند آنست که هر وجب این خاک با خون هزاران زن و مرد آزاد شده است و بهترین گواهی فداکاری زنان جامعه ماست و به بهترین و جوی نشان میدهد که جنگ های افغان و انگلیس در حق جامعه مشتعل می شد و هیچ گروهی، هیچ قشری و هیچ طبقه ای بیرون آتش نمی توانست بماند.

محمد غلام غلامی ولد ملا تیمور شاه شاعری از قریه آفتابه چی کوهستان حوادث جنگ اول افغان و انگلیس را به نظم کشید و جنگنامه ای بر وزن شاهنامه فردوسی سرود (۲)

کار نظم جنگنامه در سال ۱۲۵۹ (۱۸۴۳ م) به پایان رسید و خود شاعر ۴۷ سال

(۱) - عین الوقایع ص ۱۹۰ .

(۲) - درباره درك بهای تاریخی این اثر رجوع شود به مقاله های ديك اثر هم جدید راجع به جنگ های اول افغان و انگلیس « و معیارات جنگنامه مولانا محمد غلام کوهستانی به قلم احمد علی کهزاد . مجله ووندون شماره های دوم و سوم سال پنجم .

بعد از آن یعنی در سال ۱۳۰۶ (۱۸۹۰ م) وفات یافت. سال ختم جنگنامه
مصادف بود با بازگشت امیر دوست محمد به کابل و جلوس دوباره او بر اثر بکّه
سلطنت.

غلامی اثر خویش را بعد از حمد و زمت با توصیف امیر دوست محمد آغاز میکند
و عنوان و رهایی یافتن سردار محمد اکبرخان از بند پادشاه بخارا و آخرین
عنوان متن چاپی اثر است که در سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) از طرف انجمن تاریخ
افغانستان به چاپ رسیده است (۱).

چنانکه از مقدمه احمد علی کهزاد برمی آید، چاپ کتاب از روی بگانه
نسخه بدست آمده، تهیه شده است که از آخر افتادگی داشته است بنا بر آن با
نویسنده مقدمه میتوان موافقت کرد که بدون شبهه از تاریخ رهایی سردار محمد
اکبرخان از بند تا تخت نشینی مجدد امیر دوست محمدخان حوادث زبّادی
رخ داده است که می توانست بیا نگر فصحی قهرمانی های ملی مردم این کشور باشد
مگر افسوس که آخرهای کتاب افتاده است و نمیتوان درباره آن تا پیدا شدن
نسخه پوره کتاب چیزی گفت. استاد کهزاد در مقدمه می نویسد: «شاعر علاوه
بر این کتاب غزلیات دیگری هم داشته که برخی از آن در کتاب تحفه شاهنشاهی
در موزه کابل موجود است (۲).

در «تحفه شاهنشاهی» اشعاری هست از شاعری به تخلص غلام نه «غلامی» و حتی در
مواردیکه وزن شعر تقاضای کرده که «غلامی» ذکر شود باز هم شاعر به آوردن
کلمه «غلام» اصرار ورزیده است. (۳)

۱- مولینا محمد غلام غلامی کوهستانی. جنگنامه مطبوعه دولتی. میزان ۱۳۳۶.

۲- همان اثر ص ۳.

۳- مثلاً در این بیت که به جای «غلامی» «غلاما» گفته شده است. (دعای ازدیاد عمرو اقبال

غلاما کن بهر دم در همه حال (ص ۲۴۸ - ۲۴۹).

تا بر آن چو نکه در بیت ها و رباعی ها بیکه در حاشیه متن اصلی کتاب نوشته شده شاعر تخلص خود را هم غلامی نوشته است (به قول کهزاد در مقدمه) بی تأمل نمی توان تخلص شاعر را غلامی پذیرفت.

در نسخه بدست آمده نام اثر معلوم نبوده است. و حین چاپ با توجه به متن کتاب به آنرا «جنگ نامه» نامیده اند. چون در وقت چاپ به سبب خرابی نسخه، کلمه «ما» مصرع ها و حتی بعضی بیت ها خوانده نشده بجای آن نقطه چینى کرده اند. و این وضع در پهلوی آنکه کلماتی غلط چاپ شده و کلماتی هم غلط خوانده شده بحث و قضاوت را بر کتاب غلامی بر اساس متن چاپی موجود دشوار می سازد به ویژه آنکه متن اصلی نیز در کتابخانه خطی کمیته دولتی کلاتور دستیاب نشد. بهر حال در باره این اثر ارزنده و مهم تاریخ ادبیات کشور ما با یک نظر تحلیلی میتوان نکته هایی را بر شمرد.

با همه پیوستگی حوادث «جنگنامه» شاعر تمایل خاصی دارد که هر حادثه را در قالب قصه یی مستقل بیان کند و با ختم آن حادثه پایان قصه را اعلان نماید و باز گاهی با مقدمه و گاهی بی مقدمه حادثه دیگری را شرح دهد. نمی توان گفت که قهرمان عمده جنگنامه چه کسیست. امیر دوست محمد میر مسجدی خان، سردار محمد اکبر خان، شاه شجاع، و یا هیچکدام. البته سخن از قهرمان عمده نمیتواند در میان باشد. بدون قهرمانان مثبت مانند اشخان صبیکه ذکرشان رفت و قهرمانان منفی مانند لات (مکنا تن) برنس (برنز) داکتر ژرار و غیره در سراسر جنگنامه نقش فعالی دارند و توجه را جلب میکنند، اما بنگاهی ژرف پیدا است که شاعر در حوادث گوناگون انبوه مردم را در محل آزمایش می گذارد و کنش ها و واکنش ها پیش از آنکه می سنجد و حالات روانی کتله ها را در اوضاع خاص نشان میدهد. در این سنجش البته تاریخ و معیارهای آن

راهنمایی شاعر است. به همان اندازه که شاعر در شرح حوادث از تصرفهای هنری به نفع تاریخ بهره میزند و ایکاش که نمی کرد و حتی دراما نیزم حوادث را که دردسترس او قرار دارد و مثلاً با کمی دست کاری میسر می شود با بیان مؤرخانه نابود می کنند قهرمانان جنگ نامۀ غلامی هر یک با ضعف و قوت خود و خصوصیت های روحی شان تصویر شده اند و آن خصوصیت ها را ما بیشتر از واکنش های شان در برابر رویدادها درمی یابیم. تصاویر ذهنی که از قهرمانان بدست می دهد مانند فردوسی با تشبیه آنان به شیر، شیراز، شیرزیان، پیل، پیل دمان، ازدها و غیره صورت می گیرد و فراتر از آن از قهرمانان شاهنامه چون رستم و اسفندیار و افراسیاب و سهراب نیز در تصویر قهرمانان کمک می جوید. لشکر، بیشتر به کوه یادریا تشبیه می شود مثلاً در این بیت ها:

در آن بزمگه حیدر نامدار	بهر گوشه رو کرد چون ازدهار (ص ۶۰)
به تنها یی آن حیدر نامور	در آن گله مانند آن شیراز (ص ۶۰)
بگرید چون کوس بر پشت پیل	بجنبید لشکر چو دریای نیل (ص ۵۳)

* * *

برون گشت از لشکر شهریار	سواران جر نیلیان سی هزار
بیستند صد و ق بر پشت پیل	روان گشت و آنکه چو دریای نیل (۸۲)
به سوی قعله تیز بنهادرو	بجنبید با لشکری همچو کوه (ص ۶۳)

مسأله مهم دیگر مسأله مرگ است. مرگ پایان زندگی هانیست بل که آغاز زندگی های شکوهمندی برای قهرمانان است. بدین معنی که فقط مرگ است که قهرمان را درین بست ها به یاری می رسد و آنان را دلیری عارق العاده می بخشد و دست بدست مرگ است که قهرمان تن به خطرهای بزرگ می زند و

سلامت پدر می رود، مثلاً در جنگ امیر دوست محمد و برتر سردار محمد افضل که هر صه راننگ می بیند و وسوی پدر می کند.

به شه گفت افضل که ای کامران نما ند کسی در جهان جاودان ازین زندگی مرگ برتن نکو که باشیم اینگونه بی آبرو... (ص ۱۹۳)
شاهر چنان در بیان رویداد ها سرگرم می شود که به محیط قصه ها کمتر می پردازد و طبیعت که هر چند یکی دو جای به نظر می خورد تابع حادثه است و موازی با آن تأثیر حادثه را بر خواننده شدت می بخشد: دل شب از کشتگان مستمند می شود. شب جامه سیاه به تن می کند و به سوگواری می نشیند. شب پادل نا امید بر کشتگان می گرید و صبح از غم گریان می درد و غیره (ص ۵۹) تصویر زمان با استعاره و تشبیه پیچیده تر صورت می گیرد، البته با مقایسه شاهنامه فردوسی، مانند افتادن آفتاب از بام فلک و بر کشیدن خسرو آفتاب کلاوه زربینش را و یا این تصویر دین سپیده:

چوباز سپید سحر در رسد به جنگل دل زاغ شب بر درید (ص ۲۶)
غلامی در سرودن جنگنامه سخت ز بر تأثیر فردوسی قرار دارد و حتی سخن استاد طوس چون تضمین هم در اثرش راه یافته است و چون تواردهم. مثلاً در جایی می گوید:

چه خوش گفت فردوسی نامدار (ه) که این نکته دارم از او یادگار
پسر کوزند از نشان پدر تو به گانه خوانش خوانش پسر (ص ۶۵)
و در جایی دیگر گاهی که برتر با سردار محمد اکبر سوار بر پیل به در با رامیر دوست محمد می رسد برتر بد های شاه لب می گشاید و می گوید:
... همه ساله بخت تو و فیروز باد همه وقت تو و نو روز باد

(*) این مصرع بامصرعی از سعدی توارد دارد که: چه خوش گفت فردوسی پاکزاد ...

به تو هر که کج باز داند زمان شود خوار و زار و شکسته روان (ص ۱۵)
 در شاهنامه فردوسی گاهی که رستم و اسفندیار در کنار هیرمند ملاقات میکنند
 رستم در پایان سخن ها اسفندیار را دعا میکند :

همه ساله بخت تو پیروز باد شبان سیه پرتو نوروز باد (۱)
 چون جنگ ها و جنگ افزار ها نو است استعاره ها و تشبیه های تازه در جنگنامه
 غلامی دیده میشود که در حماسه های کهن جستجو شده نمی تواند و شاعر با بیان
 بی تکلف و روان چنان به سرعت رویدادها را حکا یه میکند که خواننده تا پایان
 در عمق حوادث می ماند. برای مثال این گفته ها و صفت یکی از صحنه های جنگ
 را از حماسه غلامی نقل میکنیم :

ز دند دست در مار آتش فشان	... بدین گفته یکبار همه سرکشان
بجو شید در کام دریا نهنگ	برآمد فغان از دهان تهننگ
فگندند آتش هم اندر جهان	وزان سوی هم خیل نصرانیان
برآمد فغانها به چرخ کبود	سراسر سیه شد جهان همچو دود
وزو نامداران کشیدی اسم	وزان پس بیارید غمبار غم
چو سیماب لرزید روی زمین	بغریب غرابه در روز کین
بیفگند آن از در پر شرار	همی خشت بر خشت برج حصار
رسیدند با لشکر بیکران	چو نزدیک دیوار نصرانیان
زدندی به تیرو به خشت و به سنگ	وزان سوی هم نامداران جنگ
که دیوار بر پنجه بشگا فتند	ولی کافران رو بر تا فتند
که شد خندق قلعه پر موج خون	چنان می زدند سرکشان از درون
که این دوره قلعه چون پشته شد	بسی خیل نصرانیان کشته شد

از آن فوج کس زنده يك فن نماند فلک بر پلان آفرین ها بخواند
 دمی توپ یکدم نبودى قرار بسیار بد بمرهمچو ابر بهار
 چو برنس مرین کار را دید سخت بلرزید برسان برگ درخت
 بگفتا که تا پناه دارم بکین نشوید بسا کس اند زمین
 همی ریش برکنند و بر باد داد یکی جله اش آندم آمد بیاد ...
 (ص ۱۱۶)

تشبیه تفنگ به مار آتش فشان و تشبیه توپ به ازهر بر شرار و تشبیه میدان
 کارزار به صیاب از تازه های این اثر در زمینه زبان است و مانند این تشبیهائی
 دیگر نیز دارد .

غلامی در کار برد کلمات گفتاری تردیدی ندارد و هر گاه که لازم آید
 بجای زهرزار و بجای شهر ، شار استعمال میکند و ناشر جنگنامه با تأسف
 بدون توجه به این خصوصیت سخن غلامی درجایی «زار» را «زهر» ساخته که
 بیت چنین شده است :

کسی کوهی میرد از دست زهر پس از مرگش تو را ک تا بد بکار (ص ۶۱)
 و اشاره در بیت های زیادی آمده است چون این بیت ها از صفحه ۶۲ :
 که درمید آباد دارند قرار بدل دارند آیین یغمای شار ...

• • •

بدان سان گذشتند ز پهلوی شار که آگه نشد کس از آن گهر و دار ...

• • •

کنون تا یکی داری اینجا قرار بیا بد که پویان شوی سوی شار ...

غلامی شاعر جنگ نامه بیشتر به معنای امروزی کلمه هنرمند است . بیشتر ترکیه
 به احساس خود میگوید هم در توصیف اشخاص و اشیا و هم در تصویر حوادث

و در گزینش کلمات و استعمال زبان کمتر به ارزش های ادبیات قدیم ها بند است و اما در مجموع از نظر هنری در کار خود پیشرفت زیادی ندارد به توصیف های مشخص و دقیق تازه یاد دست نمی یابد. تصویر صحنه ها اکثر باوصایل تصویر متداول یعنی استعاره و تشبیه مروج در آثار حماسی قدیم صورت می گیرد. خواننده کمتر به دریای ذهن قهرمانان راه می یابد و ظاهر پهلوانی نمایشی حوادث را فرومی گذارد و قربانی بیان تاریخ نگاری ساده می سازد.

یکسال بعد از جنگنامه غلامی ملا حمیدالله حمید کشمیری پسر مو اوی حمایت الله نیز حوادث نخستین پیکارهای افغان و انگلیس را به نظم کشید و با نظر داشت اهمیت سیمای سردار محمد اکبر در آن حوادث کتابش را «اکبرنامه» نامید.

حمید در قرن هفدهم میلادی تولد یافته در سال ۱۲۶۴ هـ ق (۱۸۴۷-۴۸) (۵) از جهان رفته است. آثار منظوم او عبارتست از اکبرنامه، شکرستان، چاینامه و بی بوجنامه و از آثار منشور حمید دستور العمل و نا پیرسان نامه را تذکره نویسندگان نام برده اند. (۱)

حمید چنانکه در سر آغاز اکبرنامه می نویسد تصمیم داشت که کار نامه های سردار محمد اکبر را طوری به شعر بیاورد که مردم بدانند سخنوری در زبان دری با سعدی و حافظ و فردوسی پایان نرفته و خریداری اگر مراغ شود شاعر توانا امروز هم هست و شعر خوب امروز هم سروده می شود و بنا بر آن قصه های

(*) دکتر گک. ل. نیکو دربارسی سرایان کشمیر تاریخ وفات او را ۱۸۴۸ قید کرده است

چاپ تهران- هـ ۱۶۲.

۱ - سید حسام الدین راشدی. تذکره الشعراء کشمیر- ۱۶۷۹ هـ ۲۵۱.

دوکتور گک. ل. نیکو. پارسی سرایان کشمیر- ۱۳۴۲ هـ ۱۶۲.

آن جنگها را از اشخاص مختلف که باشند آن نبردگاهها بوده اند شنیده و روایت ها را پهلوی هم گذاشته بر در سترین روایت ها و اقوال مؤکد منظومه اش را بنا کرده است.

که بودند باشند آن د بار	۰۰۰ پیرسیدم از مردم هوشیار
بهم داده تطبیق گفتم تمام	در اخبار بود اختلاف کلام
نگفتم درین قصه يك نکته بیش (۱)	من از خود جز آرایش بزم خویش
که آن روز بودا نذران هاویه	روایت چنین کرد آن را و به
(ص ۱۶۲)	

و. مخصوصاً در میان راویان حمید کسانی هم بوده اند که چشم دیده های خود را قصه کرده اند و این اطلاعات دقیق و مشخص سبب آن شده است که رویدادهای تاریخی واقعینا نه بیان شده و شیوه بیان نیز با تشریح جزئیات و خصوصیت های ارزشناك صحنه ها و اشخاص رنگ داستان پردازی واقعی را بگیرد.

از نام اثر برمی آید که سراسر منظومه ستایش نامه رزم ها و دلیری های اکبر باشد و شاعر شاید پیش از آنکه دست بکار شود چنان عزمی داشته است؛ اما اسناد دقیق و باور کردنی و درست که توسط اشخاص آگاه و گاهی شاهد حوادث در اختیار حمید گذاشته شده است او را بیشتر شیفته حقایق تاریخی ساخته است تا سیمای اکبر یا کس دیگر. در این منظومه شخصیت ها چنانکه از آزمایش تاریخ برآمده اند تصویر می شوند پایداری و استقامت شان سر بازی هایشان و در مواردی لغزش ها و خطاهایشان همه صادقانه و صمیمانه تجسم می یابد و حمید به نفع هیچکس از اظهار حقیقت چشم نمی پوشد. اکبر نامه به قول خود حمید در سال ۱۲۶۰ تمام شده و شاعر در يك سال آنرا سروده است.

۱- حمید کشمیری، اکبر نامه، کابل ۱۳۳۰ ص ۲۳۶.

حمید کتاب خود را با فرار شاه شجاع الملک به لودیانه و رسیدن تخت کابل به امیر دوست محمد شروع میکند .

تیمور شاه درانی در سال ۱۲۰۷ وفات یافت و ۳۷ فرزند بعد از خود گذاشت که ۲۴ آن پسر بودند. بعد از تیمور شاه، زمان شاه پادشاه شد. زمان شاه برای اتحاد ملت لازم دید که نفوذ سران قوم را از میان بردارد و به تحریک یکتی از متنفذان رؤسای قبیله‌های مختلف، برادر زمان شاه، شهزاده شجاع را علیه او تقویه کردند. زمان شاه فرمان اعدام تمام رؤسای قبایل را صادر کرد. فتح خان پسر پاینده خان از حصار قندهار فرار کرد و در گرشک باد یگر برادران خود پیوست و محمود را که در آن وقت در ایران بسر میبرد بر ضد زمان شاه سلاح انتقام ساخت و محمود به سر لشکری فتح خان کابل را فتح کرد. زمان شاه به جلال آباد گریخت و به قلعه عاشق شنواری پناهنده شد که در همانجا به امر محمود کور شد. شهزاده شجاع در پشاور از کور شدن برادر تنی خویش خبر شده به سوی کابل لشکر کشید. بر کابل دست یافت و محمود را زندانی کرد و بر خود شاه شجاع الملک لقب گذاشت. محمود از زندان رهایی یافت و به یاری فتح خان عرصه را بر شاه شجاع الملک تنگی ساخت تا آنکه به کوهستان ختک متواری شد و شاه محمود بار دیگر بر تخت کابل دست یافت. بعد از شماری رویدادها مانند کور شدن فتح خان در هرات و کشته شدن او به دست محمود و جلوس دوست محمد بر تخت سلطنت کابل انگلیس‌ها شاه شجاع الملک را که در بند بسر می برد به تسخیر سلطنت کابل تشجیع کردند و در سال ۱۸۳۹ قوای انگلیسی با هجوم و حشتناکی بر خاک افغانستان شاه شجاع را به بالاحصار کابل آوردند. نخستین جنگ‌های افغانان و انگلیس‌ها از همان تاریخ آغاز می‌یابد .

چنانکه پیشتر اشاره کردیم در اکبر نامه حمید کشمیری تاریخ بر منطق راستین خود استوار است یعنی گرداننده چرخ رویدادهای تاریخی کتله‌های

مردم اند نه، فلان شاه و شاهزاده. حمید کشمیری با نبوغ هنری به این کشف
ارزنده راه برده است و در اکبرنامه شخصیت هار کدام جای خود را دارند
و به اندازه نقش تاریخی شان بها گذاری می شوند.

قهرمان همیشه پیروز نیست، همیشه دستش بالا نیست و همیشه قبرش به هدف
نمی خورد. تزلزل و شکست و اشتباه و ضعف هم دارد روین تنی در اکبرنامه
دید نمی شود. شکست با همه دلاپلش و پیروزی با همه دلاپلش استادانه تصویر
می شود.

زمانیکه امیر دوست محمد از زندان نصرالله خان امیر بخارا فرار کرد و
تا کوهستان افغانستان خود را رساند و بعد از نبرد ناکامی که به کمک مردم خلم
با انگلیس ها انجام داد با نو میدی افراد با قیما زنده سپاه را رخصت کرد. در
سیغان سران کوهستان نزدش آمدند و از بیداد انگلیس ها شکایت کردند و از
دوست محمد خواستند که به جهاد کمر بیند. گفتند که نیروی مصمم و یکپارچه
مردم که دیگر از آزار فرنگی به ستوه آمده اند پیروزی را ضمانت خواهد کرد.
امیر دوست محمد را سران مردم قوت قلب بخشیدند و در صف نخستین نبرد
قرار دادند. تصویر پیکه حمید از دوست محمد خان و سران مردم کوهستان
می نگاره در خور توجه است :

کهستانیان را رسید این خبر
چه از بوم زجر و چه از چارپیکار
شکایت ز جور فرنگی و شاه :
بنا مست سزد و صف ظل خدای
سازد ز ما هرگز این سایه دور
شجاع دوروی از دورنگی چه کرد

چو بنمود چندی به سیغان مقر
همه سروران حد کو هسار
برفتند و رفتند چون داد خواه
و بگفتند شای میر کشور کشای
جهان آفرینی تا دم نفخ صوار
چه گویم بر ما فرنگی چه کرد

ز حد جور و بیداد ادا داد
 بدیدیم از حد ستمگاری پی
 بگفت: ای بزرگان روشن قیاس
 چه خیزد ز دستم که یاری کنم
 من از بیم دشمن به کهسارها
 کج-ازور سر پنجه ام تارها
 همه کابل و هند و مندو فرنگ
 کجا طاقتسم تا به تنه اتنی
 از آنها ترسم چنان وقت کار
 اگر شیر زر گرگ را خون کند
 بگفتندش: ای سرور نامدار
 که افغان ز ما بیش دل خسته اند
 از اینجا ز دست تو خنجر یک زدن
 مخالف بمابس نخواهد شدن
 که هر کس ز زبور خورد دست نیش
 هر اسی ز جنگ فرنگی مدار
 برو به فنی شیر گیری کنند
 تو بر جنگ کن اسب را تنگ تنگ
 کمر کرده وادر تماشا نشین
 چو تازی-م یکبارگی بارگی
 که دشمن همه جامه در خون زند

همه خاک این شهر بر پا داد
 خدا را بما باز کن یاری پی
 نبرد آزما یان دشمن شناس
 بدست تھی ما به یاری کنم
 چو شیران بجویم بن غارها
 کنم دیگری از دم از دها
 بکین خواهی من کمر بسته تنگ
 بیندم کمر بر سر دشمنی
 که از مردم کابل و قندهار
 ولیکن به همجنس خود چون کیده
 از این غم دل خویش درهم مدار
 به جنگ فرنگی کمر بسته اند
 وزانها پی رزم طنبک زدن
 مدد گار او کس نخواهد شدن
 رسیدست هر یک به پاداش خویش
 که زن نیست شایسته کارزار
 چه امکان که باما دلیری کنند
 دگر ما و میدان و فوج فرنگ
 نبرد هر بران و پیران بین
 بسازیم زانگونه خو نخواهگی
 چو خرچنگ در قعر دریا خزند...

وزمانیکه به سر کردگی محمد زمان خان بار کزایی عده پی از آزادخواهان برتر
 را کشتند و هنوز می اندیشیدند که چگونه به غلّه خانه سرکاری دست یابند تا غاز پان

نیرو گیرند و سپاه دشمن در گرسنگی بیچاره شود که خبر قتل بر تذر شهر شهره شد و مردم با انبیا و جوال به سوی غله خانه یورش بردند. هر چند پیروزی دست نداد؛ اما برای سران قشون ملی آزمایش پرثمری بود که از آن استفاده عظیم کردند، دانستند که غله خانه با قوای مجهزی پاسبانی می شود و یگانه راه دست یافتن به آن منفجر کردن یکی از دروازه هاست با نقب. و همان بود که از علی نقاب کمک خواستند و او هم این کار را با کامیابی انجام داد.

حمید می نویسد:

چو کشتند برونس به شمشیر کین	شنیدم که گره ان کابل زمین
بافتاد در دست شان سیم وزر	پرسند از دشمن بد گهر
همه کس نظر داشت بر غله دان	ز کم با بی غله و قحط نان
در اندیشه بود ند با همدگر	بزرگان دین پر ورو نامور
به نیروی مردی به یغما بریم	که بر غله دان حمله یی آوریم
مهیابود توشه و برگ و ساز	که تاغ از پان رادرین ترک تاز
بیابند از روزی تنگ تنگ	اگر قحط افتد به فوج فرنگ
که این ماجرا شهره شد در دیار	هنوز آن بزرگان به تدبیر کار
بجوش آمده بر زن و کوی و بام	به یکبار شد ازدحام هوام
نه آگه که هست اندرین نوش نیش	چپ و راست نادیده رفتند پیش
با میید یغمای مال و منال	بخود هر یکی داشت خیک و جوال
زدازد و ریند وق و شاهین فغان	چو نزد یک رفتند از غله دان
که هست اندرین خانه هم نیز کس	که ای شوخ چشمان بمانید پس
که بر غله دان دشمن آورد دست	خبردار شد لات مغرور و رومست
فرستاد شمشیر زن یک هزار	ز تو کسی سپاهان جنگی سوار

همه غرق آهن ز پا تا به سر
ساحش و و پرن و چون شیر زر
چو سیلاب جوشان، خروشان چو ابر
چرتند رغر یوان، شتابان چو پیر
سوی اهل کا بل نهادند روی
بگردون شد از مردوزن های وهی...
(ص ۱۵۰)

جنگ ها بیکه در تاریخ به نام نخستین جنگ افغان و انگلیس یاد می شود در واقع به همت و مبارزی مردم شهروده که گاهی رهبری منظمی داشته اند و گاهی نه، به پیروزی انجامیده است و همین جمعیت های پراکنده ضربه های اصلی و اساسی را بر پیکر دشمن وارد کرده اند. یکی از صحنه های جالب و گرم در کتاب حمید جنگ زنان و مردان و اهل بازار شهر کابل است با قشون دوازده هزار نفری انگلیس که به امر ملک شریف از بالا حصار به شهر سر از پر شده بودند. حمید آن نبرد جانسوز را که به پیروزی و سرافرازی شهریان کابل انجامید است چنین تصویر میکند:

...چو لشکر به بازار کابل تمام
در آمد بر آمد خروش و اوم
زن و مرد پیرو جوان صوبه سوی
ستادند بر برزن و بام و کوی
هز بران کابل پس و پیش راه
گرفتند بر لشکر کینه خوراه
نمودند در کوچۀ تنگ بند
ز بام و در غرفه های بلند
بهر کس فتاد آنچه دردم بدست
بفرق سر خصم سرکش شکست
نهایی غزالان نخچیر گیر
در آن جنگ آشفته چون ماده شیر
زهر روزن و برزن و پیش طاق
یکی را به سر کاسه بی از هوا
بکی خمره گاو دوشه به دست
دگر را شکستند بر سر سبزو
که گاهی شکاری زدندی به تیر
زبالانند یدند بالا و زیر
بر آمد صد ای ترا قاتراق
بیفتاد و شد کاسه سر جدا
بر آورد و بر فرق دشمن شکست
که شد حلقه اش راست اندر گلو

نو گفتمی که در گردن آن عنود
 یکی را بيفتاد طشتی زبام
 یکی را بسر آب جوشان فتاد
 چو سودا پيسان اهل بازارها
 ز سودا که در بار خود داشتند
 دکاندار گردی ز کین بر فراشت
 چو سنگ فلاخن به میزان نهاد
 بین بازی گردش روزگار
 عجب هرج و مرجی که از مرد وزن
 چنان رونقی یافته کار مرگ
 دلبران کابل چو شیران مست
 به بندوق و شاهین و تیغ و تبر
 قفنگ آنچنان زد بالا راصلا
 به مردم چنان تیغ شد جان گسل
 قفنگ آمد از خشم ز انسان بجوش
 چنان شعله زد شوره در سر کشی
 هوا گیر شد دود همچون سحاب
 ازان ابر بارید باران مرگ
 سپاه فرنگ اندران جای تنگ
 ز جان دست شسته به جنگ و زبرد
 و لیکن چو بود آسمان وز میه
 بدیدند کوتاه دست سنبز

شد از آسمان طوق لعنت فرود
 فتادش به سر طشت و طشتش زبام
 دگر گشت از نارسوزان به باد
 به جنگ و جدل با خریدارها
 کسی بی دم نقد نگذاشتند
 نمک سنگ و سنگی که در پیش داشت
 بیفگند بر دشمن بدنهاد
 که چون سنگ شد رایج آن دهار
 نمی گفت کسی جز بگیر و بزن
 که بازار گردید بازار مرگ
 بغل بر کشوده بر آورده دست
 جهانرا نمودند زیروز بر
 که کابل شده وادی کربلا
 که از رحم شد گواه را نرم دل
 که تارش برون آمد از راه گوش
 که شد کرة خاک هم آتشی
 که شد اندران ناپدید آفتاب
 جبابش سرو نیم سرها و ترک
 چو صیدی گرفتار در پا لهنک
 به مقدور خود هیچکس کم نکرد
 بر آنها کمر بست خشم و کین
 نهادند تا چار و هر گریز
 (ص ۱۴۷ تا ۱۴۹)

گردنکشان اکبر نامه که صفحه های باشکوهی از نبرد تن به تن شانرا حمید هنر مندانه تصویر کرده است عبارت اند از سردار غلام حیدر ، سردا محمد افضل عبدالله خان چکزابی ، شمس الدین خان پسر سردار در محمد خان برادر امیر دوست محمد ، تاج محمد خان ، عارف کشمیری و امیر دوست محمد و خود محمد اکبر خان .

محمد اکبر خان در نبرد با هر یسنگ که ناشناخته او را می کشد و در جنگ تن به تن با تن میجر پامکنا تن که او را هم به قتل می رساند چون پهلوان حماسه ها تصویر می شود ؛ اما در این حماسه اکبر و روز مها بش هرگز به شکوه مندی و در درخشانی سیمای غلام حیدر خان در جنگ غزنی نیست . عارف کشمیری پرخاشگر پرهیز در جنگ با سپاه پانزده هزار نفری لات و با سردار محمد افضل خان که حمید سردار پلانش می نامد در جنگ با کانلی در کوهستان برابری کرده نمی تواند . در جنگ هر یسنگ که افضل خان داد مردانگی میداد ، جهانگل خان ناصری درین جنگ با اکبر خان خیلی باری کرد . حمید موضوع را چنین حکایت میکند :

وزان سوی اکبر دران رسته یز	دو دل بود در فکر جنگ و گریز
یکی را سر از تن جدا ساختی	بد دیگر کس از پادر انداختی
یکی را تنها آنچه چنان زد بجوش	که مغزش برون آمد از راه گوش
هر بر افگنی جانگل نام او	بدو گفت : دای سرور نا بجو !
درنگ آر مگریز نا کرده جنگ	مزن سنگ بر شیشه نام و ننگ
ره سخت پیش است و دشمن ز پس	نماند زما در جهان زنده کس
بفرض محال از بروز حیات	ازین ورطه باشد مقدر نجات
ولی پیش بردان به وقت عتاب	چگویم از شر مساری جواب
نکو گفت رستم که مردن به جنگ	بسی بهتر از زندگانی به ننگ

چو پرسد چگو یی جواب پدر
نظر دود نور کن ز سستی گلر
به این سردی و گردی و جست و خیز
نوشیری، نزدیک ز شیران گریز
بکن گرم جولان چو مردان مرد
تنگ آور مخالف بر آوز بگرد
ازین گفتن آن پشت بر کرده شیر
شد ایستاده باسی سوار دلیر
بیکبار گی بار گسی نیز کرد
بجولانگری گرم مهمیز کرد...
(ص ۴۵ و ۴۶)

گفتیم که داشتن آگاهی دقیق از جریان حوادث حمید را کمک کرده است تا نقش مردم را در تعیین فرجام رویدادها در یابد و شخصیت ها را درست و دقیق بها گذاری کند و صداقت هنریش در سراسر این حماسه ملی بی خدشه بماند. در پهلوی آن این آشنایی نزدیک با موضوع در شیوه داستان سرایی حمید، در شرح حوادث و تصویر نگاری صحنه ها و اشخاص نیز تأثیر کرده و بیشتر او را براه داستان پردازان واقعگرایی برده است و چه زیبا بود که این شیوه توجه دیگران را نیز جلب می کرد و در ادبیات ما راهی برای خودش می کشود. مثلاً در توصیف جنگ تن به تن دوست محمد با داکتری (ازاردوی کانلی) این بیت ها را در اکبرنامه می خوانیم:

... به تندی چو برق و به تیزی چو تیر
بیاورد حمله بدوی ایسر
ز بس خشم دندان بهم بر زنان
به خاک از دم آتشین در زنان
بروتش ز گوش از سر کین شده
جبینش چو کیمخت پر چین شده
امیر دلاور تگاور جهانند
چو آب روان سوی آتش برانند
سریش در زیر دندان گرفت
بکف تیغ چون برق رخشان گرفت
به سبک چو شیر زیان تاب داد
زخون عذو تیغ را آب داد...
(ص ۱۲۲)

حمید کشمیری تمام جزئیات صحنه را توصیف نمی کند؛ بل که به روش بعضی داستان پردازان واقعگرای به یکی دو خصوصیت صحنه یا حالت یا شخص اشاره میکند. یکی دو خصوصیت مهم که خواننده را کمک میکند تا تمام صحنه، حالت یا شخصی را به اتکای تجارب شخص تصور کند، مانند بهم خوردن دندانها، چین جبین و بروتهای داکتر که از گوشهایش نیز فراتر سر کشیده و حرکت امیر گاه حمله یعنی زیر دندان گرفتن ریش که برای مرد شرقی بارش دراز هنگام غضب یا آغاز کار مهمی حرکتی نمونه وارو اصطلاح تیپیک است و تاب دادن بروت نیز مانند آن در تخیل کردن صورت ظاهری و حتی حالت درونی قهرمان خواننده را یاری میکند. و نیز در جای دیگر مثلاً لشکر شهزاده شاهپور برادر فتح جنگ و محمد زمانخان بار کزایی را که در دشت مرنجان رو بروی هم صف کشیده اند، در سه بیت چنین توصیف میکند:

سپاه محمد زمان شش هزار	سه چندان ز شهزاده نسامدار
مقابل ستاندند با هم به جنگ	هوارا گذرگاه کردند تنگ
سرریش بر ناف و اطراف دوش	ده انگشت سیلت برون تر ز گوش

(ص ۲۱۴)

که این چند خصوصیت يك چند و سه چند بودن تعداد سپاهیان، فشردگی صفوف و ریشهای انبوه درازشان با سیل های یکه از گوش ده انگشت بیرون زده است اگر با جنگ افزارها و جامه های جنگ که بار بار ذکر شان در گذشته رفته است و خواننده در خاطر دارد بکار تجسم صحنه گرفته شود تصویر روشن و مشخصی به خواننده میدهد تصویر یکه کمک میکند تا خواننده تمام جنب و جوش حوادث را تصور کند و حتی سمت انکشاف حوادث را نیز حدس بزند.

«لات» برنز و دیسگر فرماندهان اردوی انگلیس، شجاع، محمود، جوانشیر و ملک، سیماهای منفی اکبر نامه اند. تاریخ تعیین کننده است که نقش چه کسی مثبت و نقش چه کسی منفی بوده است. اشخاص به معیار نفع کشور و مردم سنجیده می شوند.

محمودخان از قوم جوانشیر به تحرك و تطميع شاه شجاع حاضر شد که در وازه حصار غزنی منفجر سازد و ملک نیز با وی متحد شد. گاهی که غلام حیدر خان از نبرد گاه جهت دم راستی به حصار برگشت یکی از دروازه ها منفجر شد و دشمن در داخل حصار هجوم آورد. غلام حیدر خان تنه ها با هزاران نفر داخل پیکار شد تا آنکه به امر شاه شجاع با کمند ها او را گرفتند و کشان کشان نزد شجاع بردند. قضاوت حمید درباره محمودخان چنین است: دو محمود بین کز یکی غزنو اند چسان خواند هر يك به وضعی شوند یسکی رازروی وفا بر عوام بر حمت همه خلق گیرند نام دگر شد به مولای خود بی وفا بود تا ابد لعنتش در قفا . . . (ص ۹۳ و ۹۴)

توصیف کرکترها بیشتر به سخن خود شاعر و توسط کنش و واکنش خود کرکترها در حالات و رویدادهای مختلف صورت می گیرد و گاهی از زبان يك کرکتر و با قضاوت او تصویر کرکتری دیگر کشیده می شود، مثل اینکه دوست محمودخان در پیامی که به اکبر می فرستد می گوید:

که غزنین شجاع ستمگر گرفت به تلبیس محمود حیدر گرفت ز آنش بسی خانه بر باد کرد کنون روسوی سید آباد کرد . . . (ص ۹۴) کرکتر شجاع در جاهای مختلف با زبان دیگر قهرمانان توصیف شده است و مفصلترین آن حرفهای شجاع الدوله پسر محمد زمانخان بارکزی است. شبانگاه که شاه شجاع الملك پنهانی با پالکی به بالا حصار بر می گشت،

شجاع الدوله سر راهش را گرفت و به پاسخ تحقیر بکه از شجاع شنیده بود با کتایه های تاخ فها ند . که قصد خونینی دارد . پاسبا نان شجاع را کمک کردند که فرار نماید؛ اما از تیغ دسته شجاع الدوله جان به سلامت نبردند. شجاع الدوله شاه شجاع را که از پالکی بیرون جهیده بود، در میان جوی آب یافت ، در حالیکه برق تیغ بالای سر شاه شجاع قرار دارد چنین صحبت پرا حساس و در دناك و تلخی میان دو حریف می رود:

بگفتش که ای شیرشوریده سر	چه کردم که بستی بخونم کمر
چه صحبت بیاری دران گیرودار	که پرسد ز خون منت کرد گار
که کشتم ترا تا بخون ریزیم	زخونش بد امن در آویزیم
چوخ و دگر زنی بر سرمه تیغ	نشا بد زدن بر سر شاه تیغ
خدا یاد کن بگد را ز کین من	فرامش مکن حق دیر یسه من
شجاعش بگفت ای ستمکاره کیش	تو کی شاه بودی که خوانی به خویش
تو بومی که بودت زشاهی خطاب	شد این بوم از ظل شومت خراب
سیه مست چون فیل جنگی شدی	مدد گار فوج فرنگی شدی
خرابی به غزنین و کابل رسید	بهر خانه دست تپاول رسید . . .
چو این گفت تیغش چنان زد به فرق	که در خون خود شد دران جوی غرق

(ص ۲۰۶)

در میان تصاویر قهرمانان اکبر نامه مخصوصاً قهرمانان منفی اثر، بعضی تصویر های خنده آور و جود دارد که برجسته ترین آنها این دو تصویر از دو سپاهی فرنگیست در نبرد بکه دوست محمد خان با داکتر کرده است:

بیامد دگر تندر و بی چو یار	بقامت چو مبار و به حموت چو تار
چنان بینیش بود در چشم شور	که تا بوت اندر میان دو گور

دہا نش چو گور پر از ترس و بیم ز دندان پر از استخوان رمیم
تنش کوہ الوند گردن چومیل غلام بنا گوش او گوش پیل
لبا نش لب چه دهنی چون مغاک چو آواز خرنعرہ اش هولناک ...
(ص ۱۲۳)

و تصویر دیگر چنین است :

رسید از پیش زشت رویی دگر بجای کلمہ دادہ طشتی بسر
سراسر برش از برص داغ داغ دریادہ دهن تا گلویش چوزاغ
وجودش چو بوزینگان پرزوی ز زنگار چشمش ز شنجرف روی
دوسوراخ ببتیش چاہ سیاہ کہ از اندرون رستہ دارد گیاہ
امیر از غضب نعرہ چون شیرزد روان بر سرش رفته شمشیرزد
فرنگی بی آورد بر سر سپر بہ عیاری از پس بلندید سر ...

(۱۲۴)

این تصاویر در واقع ہجو نامہ ہا ییست از قہرما نان منفی . در پہاوی آن
شکل دیگر تصاویر طنز آمیز در اکبر نامہ کار تونہای سادہ ییست با چند خط
کہ یک قہرمان از دیگری می کشد . نمونہ ہای آنر ادر نامہ ہر یسنگ بہ امیر
دوست محمد وجواب دوست محمد بہ ہر یسنگ می یابیم وما نند آنہا را در
شاہنامہ فردوسی در نبرد رستم واسفندیار نیز می توان یافت . این کار تونہا نیشخند
ہا ییست کہ در پہاوی حرف ہای نرم ومسالمت آمیز قہرما نان فروتن خشم
وتہدید وتوصیف ہای داغ از نبردهای خونین حماسہ را از نگاہ احساس ولحن
غنی می سازد و چون نسیم گوارایی در فضای گرم وشکر ہمند جنگ ہا میسوزد .
در دل پذیر ساختن فضای حوادث اکبر نامہ تأثیر چنین کار تونہا کہ شمار
شان اندک است با خوانش دقیق محسوس می شود . مثلاً زمانیکہ مردم کا بل

بعد از کشتن بر تر به خزانة حمله کردند و با فروختن توده کا. آنرا آتش زدند
حمید دود و آتش سوزی را تصویر میکند و با يك خط تصویر خنده آوری از شاه
نیز می کشد که از نظر موقف شاه در آن حالت بر علاوه تنوع بخشیدن به فضای
قصه اهمیت دارد:

چنان گشت زان کا آتش بلند که دودش به کیوان رسانده کمند
چنان دودش منتشره - رکناز که شه عطسه می زد زبالا حصار ۰۰۰

(ص ۱۴۶)

حمید در پایان هر حکایت به شیوه اکثر داستان پردازان ادب کهن دری
به ساقی خطاب می کند و اما به جای شراب، چای میخواند. این «چاینامه»
های حمید، اگر بتوان چنان تعبیری را بکار برد، برای يك مجلس قصه خوانی
شرقی مناسب تر است تا ساقی نامه های قدیم و این نکته هم از نوآوری های پسندیده
و ارزشمند است. در اینجا چند بیت از «چاینامه» ها را از نظر می گذرانیم:

بیاساقی از چای جامی بیار مراده به شکرانه اختصار
که صد داستان در یکی داستان بیان کردم از گفته داستان
گرت نیست دل خوش را جمال منی بیاتا به تفصیل گویم سخن
که تا میشود بر بزرگان پدید که در هر فن دست دارد حمید (ص ۲۹)

• • •

بیاساقیا آب نوش تو کو بجوشم زغم چای جوش تو کو
ز شیرین و تلخ آنچه داری بیار بمحتاج با تلخ و شیرین چه کار (ص ۱۳۰)

• • •

بد ساقیا چای یا قوت رنگ به شکرانه دفع اهل فرنگ
که تا فرخی آیدم در ضیم - روم تا به کابل رسانم امیر (ص ۲۳۰)

بیا ساقی از چای شیری ایاغ لب لب بده تا شوم تر دماغ
در نگی مکن جای تاخیر نیست بده تلخ گرمسکه وشیر نیست (ص ۱۵۳)

* * *

بده ساقی جامی از چای نغز که نیروی تن باشد و قوت مغز (ص ۱۵۹)
در افغانستان تا همین چند سال اخیر هم نقال ها در بازار ها با بیان داستان
های حماسی مردم را سرگرم می ساختند و همیش هنگام قصه گویی پیاپی
در دست میداشتند و در میان قصه حلقه ها را ترمی کردند که شاید حمید آرزو
داشته است تا روزی بجای قصه های امیر حمزه اکبر نامه او را بر سر بازار ها بیان
کنند و در پایان هر حکایت چای بخوانند و گلو تر کنند و شاید انگیزه دیگر، پابندی
حمید به ارزش های دینی است که بجای ساقی نامه چای نامه سروده است.
حمید کشمیری شاعریست در فن شاعری استاد و پابند سنن شعر کلاسیک.
صناعات ادبی را با مهارت خاصی در شعر بکار می برد که واقعاً سخنش را
می آراید، مثلاً:

خدا یا چه اندا را کبر تو پی کرم گستر و بنده پرور تو پی (ص ۱)
اکبر در بیت بالا هم صفت خداوند است و هم اشاره به سردار محمد اکبر خان
یکی از قهرمانان اصلی اکبر نامه و صنعت براءت الاستهلال را حمید خوش
دارد و زیاد از آن کار می گیرد. در آغاز «داستان مصاف شجاع الملک با
مردم قندهار و گریختن کهنل و مهر دل بایران» می نویسد:

دگر روز چون صبح صادق دمید شجاع خور از کوه سر بر کشید
فگنده سپهر مهر دل خان ماه دژ مغربی کرد جای پناه
سپاه اندرون حاجی شب گریخت سپاه ستاره به قایم بر یخت ۰۰۰

(ص ۷۸)

که علاوه بر وصف دمیدن صبح در این بیت‌ها اشاره‌هایی به جریان حوادثیکه
بعداً اتفاق می‌افتد و اشخاص دخیل وجود دارد. شجاع همان شاه شجاع است
و مهر دل‌خان پسر سردار پاینده خان و مراد از حاجی همانا حاجی ولی‌خان
مصاحب و وزیر امیر دوست محمد خان است.

صنعت تجنیس با هنرمندی کم نظیری در اشعار حمید آمده است که شعرش
را آب و رنگ می‌دهد، مثلاً در این بیت‌ها :

پس آنکه که بنشینم از دور دست به آتش کنم گرم از دور دست (۱۳۶)

نشیمن به شهباز زبید بدست ورش در قفس می‌نشانی بدست (۱۳۶)

به لشکر خبر شد که در شه شهید شد امشب ز تیغ اجل شه شهید (ص ۲۰۶)

ازین هم مرنج و مرنجان بیا بلشکر بدشت مرنجان بیا (۳۱۲)

بین همت عالی شاه باز که ناخوانده آمد بر شاه باز (۱۷۷)

چومن ساختنی روح پاینده شاد خیدا از تو پاینده خوشنود باد (۲۲۷)

جهت تصویر بهتر و پر احساس تر صحنه‌های رزم بیشتر به حوادث شاهنامه
فردوسی اشاره می‌شود و این تلمیح‌ها البته برای خواننده یکباره از شاهنامه با
خبر باشد بیشتر معنی دار است در غیر آن در افزایش تأثیر عاطفی صحنه‌ها
هیچ کمکی نمی‌نماید :

مانند این بیت ها :

ببفکنند خیلی ز نام آوران چورستم بمیدان هاماوران (ص ۹۰)

بدانسان ببفکنند از شست صاف خدنگک زمین دوز سندان شکاف
که رستم بزد بر سرا شکبوس ویا بر زر یوند قنطال روش (۲۴ و ۲۳)

دلیرانه تنها شد اکبر روان چورستم بر شاه مازندران (۱۷۷)

چنان رزم کردند با همه گـر به شمشیر و تیـر و سنان و سپـر
که دیوسپید و تهمتن به جنگ نمودند با هم دران غارتنگ (ص ۱۲۴)
در بعضی موارد به حوادث شاهنامه مانند غرق شدن فرعون در رود نیل
نیز اشاره شده که اندک است.

آخرین نکته قابل یادآوری در باره اکبرنامه حمید کشمیری فزونی و
فراوانی نامهای پوشاک و افزار جنگ است که فراخنای باخبری حمید را در این
زمینه نشان میدهد و اگر فراهم شود فرهنگ مفیدی از آن نامها ساخته می شود و
در اینجا در پایان سخن تعدادی از آنها را بدانصورت که در اکبرنامه آمده
است، مثال گونه ذکر میکنیم: کوس، شاهین، توپ، تفنگ، طبل، کرنا، شیپور،
خورمهر، نای ترکی، رویه طاس، شتر ناله، رهکله، شور، غضبان، غنپاره،
منجنیق، غربین، کمان، کمند، عمود، تیغ، تبرز بن شش پر، گاودم، طمانچه یا
طماچه، جزایر، بلاغون، خمپاره، بندوق (تفنگ) و چارآینه.

بخش دوم

روشنگری و ادبیات معاصر دری

الف نظر گوناومی بر زمینه های رویش ادبیات نو

از نخستین تجاوز مسلحانه انگلیس ها به افغانستان (۳۹-۱۸۳۸ میلادی) طرد استعمار و حصول آزادی میهن نیازمند آن بود که شعر به کار نبرد رهایی بخش گرفته شود و بنا بر آن جریان معین شعر حماسی و رزمی در کنار ادبیات نثر باری به وجود آمده، آثاری به نام جنگنامه سرایش و نگارش یافت. بررسی و تحلیل جنگ نامه های نامداران آن دوره نشان میدهد که ظهور شخصیت های تاریخی در قبال قهرمانان داستانهای حماسی و حکما به پردازی از رویداد های تاریخی شاعر و شعر را به واقعیت های عینی نزدیکتر کرد و جاذبه واقعیت شاعر را متمند آن روز را به سنن ادبی کلاسیک و به سنت پرستی بی اعتنا و بی علاقه ساخت. این گفته چنان تفسیر نخواهد داشت که شعر اهمیت ارزش نماهای ادبی کهن را از مرز ایجادگری برآورده بختد؛ بلکه مراد اشاره به تأثیر هدف ادبیات بر ماهیت آنست، یعنی مخصوصاً زبان اشعار به خاطر صف فراخ پذیرنده آن به سادگی

گرایند و اقرار نمودند بر معنی استعازه، تشبیه و صحنه سازیها بیشتر مشخص گردد بد. در کنار این دیگر گونی چشمگیر و پراهمیت در قلمرو ادبیات سیمای زندگی نیز با تظور درگیر بود، بدین تفسیر که پدیده های فروریزنده نظام مسلط ملاکی در عمق جامعه جوانه میزد، تجارت خارجی افغانستان از آغاز سده نهم؛ چنانکه سید جمال الدین افغانی مشخص کرده بود، با بخارا، ایران و هند چاری بود (۱) پس از نیمه آن سده رشد بیشتر یافت و فراخ تر گردیده

موهنلال می نویسد: امیر دوست محمد در زمینه بازرگانی طرح های تازه ریخت و بدین صورت داد و ستد را بارور تر ساخت (۲). امیر شیرعلی زیر تأثیر مشوره های سید جمال الدین افغان در دوره دوم امارت (۱۲۸۵ - ۱۲۹۶ هـ) مطابق (۱۸۶۷ - ۱۸۷۸ میلادی) به اصلاحاتی دست زد، بدین تفصیل:

۱- در بخش بازرگانی: به گواهی پژوهشگران زمانش چون فیشر (۳) و سید افغانی، امیر شیرعلی بسوی سازماندهی امور تجارت گامهای استوارتر و فزاینده برداشت. با وصف آنکه در زمان فرمانروایی او بداندگونه که سید جمال الدین افغانی یاد آور می شود همواره قافله ها را صدای تیر گردنه گیران بیمناک میداشت و راههای تجارتی نا ایمن بود.

۲- تنظیم قوه اجرائیه: امیر دوست محمد کمتر مایل بود تا در امور اداره کشور به کسی صلاحیت داده شود در زمان او به کسی لقب وزیر داده نشده است. با وصف آن در دوره اول امارت او میرزا عبدالسمیع و در دوره دوم

۱- سید جمال الدین افغانی، تتمه البیان فی تاریخ الافغان: ۱۹۰۱ م (عربی) ص ۱۸۲.

۲- موهنلال حیات امیر دوست محمد. لندن ۱۸۴۶ میلادی جلد اول ص ۲۳۴-۲۳۵ (انگلیسی)

۳- فیشر از معاصران امیر شیرعلی است که کتابش در سال ۱۸۷۸ م به نام: Afghanistan and central Asian Question.

در لندن به چاپ رسیده است.

عبدالرزاق وزیر او شناخته می شدند. سپه سالاری هم به عهده امیر بود و در غیاب او پسرانش صلاحیت سالاری سپاه را داشتند. در دوره اول پادشاهی امیر دوست محمد میرزا سید حسن مستوفی و رئیس دیوان امیر شناخته می شد. در دوره دوم امارت که میرزا عبدالرزاق مستوفی الممالک شناخته شد. کار دیوان استیفا به میرزا محمد حسین پسر میرزا عبدالسمیع گذاشته شده بود و دیگر مأمورین عالی رتبه در دوره دوم پادشاهی او اینها اند:

میرزا محمد حسن دبیر که شخص شاعر و فاضل بود دفتر پادشاهی را اداره میکرد. شاعری شیردل بار کزایی کارهای داخلی در بار و امور داخله را به کف داشت، غلام محمد مختار پو پزایی در امور عسکری و غیره بحیث مشاور شاه شناخته می شد، قاضی عبدالرحمن خان علوم بار کزایی قاضی القضاات بود و اداره امور عدلیه را در کف داشت.

میر حاجی بن میر و اعظم مرحوم نیز قدرت کافی را مالک بود؛ اما امیر به او اعتماد نداشت، و سید جمال الدین افغانی که مربی شهزاده محمد اعظم و دربار منسلک و در سفر هرات همراه امیر بود. فرامرز جرنیل سر لشکر عنوان داشت. (۱۸) امیر شیرعلی با پای به گذاری هیأت وزرا به اسلوب مصری قوه اجرائیه دولت خود را استواری بخشید. بدین تفصیل که مطابق روایت شمس النهار روز دوشنبه ۲۵ رمضان ۱۲۹۰ شش تن را به کار وزارت گماشت، چنانکه دوشمنس النهار می خوانیم: «سیادت پناه سید نور محمد شاه صاحب که از عرصه دراز سرگرم خدمات شایسته دولتی بوده در انجام امور مأموره خود حتی الوسع در بیغ نفردوده و نیز شخص نجیب الطرفین از احاطم سادات پیشین

۱- سید قاسم و شنبه. افغانستان در قرن ۱۹، مطبعه عمومی کابل: ۱۳۲۹ شمسی.

معلقه قندهار و ملازم قدیم این سلطنت و در دیانت و لیاقت ممتاز بود به
عهده رفیعه جلایه (صدراعظم) و «مختارالملک» دولت افغانستان
مقرر نموده، به خلعت فاخر سرافر از نمودند، که ترجمه القاب او شان در
زبان صلابت بنیان افغانی (لوی قول مخفار) است، شمس النهار به دوام آن
مینویسد: میرزا حبیب الله وردك به سمت مستوفی الممالك
گماشته شد. جایگاه کارش را دفترخانه خاصه شریفه می گفتند و تمام کارهای
وابسته به مالیه و معاش در کف اداره او بود. مستوفی الممالك آن روز گار همه
وظایفی را که وزیر مالیه و داخله امروزی بدوش دارند انجام میداد.

سوم - ارسال خان جبار خیل غلجایی را (وزیر دول خارجه) مقرر نمودند.
چهارم - عصمت الله غلجایی (وزیر کوهستانات) یا (حشمت الملک) مقرر شد.
پنجم - میرزا محمد حسن رادبیر الملک مقرر کردند. وی از ترکان شاه ملو
برادر محمد ابراهیم حیرت بود که پس از اوسمت دبیر الملک به محمدنبی
واصل تفریض شد.

ششم - احمد علی چغتایی به سمت معیر الدوله مقرر شد. امور تمام خزاین
دولتی و گمرکات (چه پوره) نامیده می شد، در کف اختیار معیر الدوله بود.
هفتم - حسین علی راسبه سالار مقرر کردند. (۱)

۳- تنظیم امور نظامی بخش دیگر نقشه اصلاحات امیر شیرعلی بوده. یعقوب
علی خانی می نویسد: «خلص کلام سلطنت دوم باره سرکار امیر شیرعلی دوازده سال
کاملی شد. و در مدت سلطنت خود اول قانون نظام را برپا نمودند و جمیع افواج
افغانستان را افواج نظامی کردند. از نظام لشکر بزرگی بهم رسانیدند و قانون

۱- حافظ نور محمد کهگدای. اسناد و یادداشت های تاریخی آریانا، سال اول، شماره ۱.

نظام داری را به کمال رساندند و دولت افغانستان را به دول های (دول) خا رجه گویا همسر قرار دادند. باوجودیکه قبل ازین در زمان امیر کبیر هم کمتر نظام داری در افغانستان جاری بود، لکن اندک و دیگر سپاه همه متفرقه و پراکنده بودند. در وقت خدمت بس اشکال داشت تا جمع میشدند و موجود کردن مشقت بود. بل که کمتر موجود میشد. درین وقت جمیع افواج افغانستان انتظار یک حکم می باشند و فوراً حاضر خدمت استند. هرگاه امر بخدمت شوند از توپخانه و پلتن و رساله مکمل اسباب، امروز و فردا نمی گویند. . . . (۱)

نخستین قطعه نظامی منظم به یاری نایب عبدالصمد هندی در نخستین دوره پادشاهی امیر دوست محمد تشکیل شد که در جنگ بشاه شجاع که در قندهار اتفاق افتاد شرکت ورزید (۱۲۵۰ ه. ق. - ۱۸۳۵ میلادی). مگر بصورت اساسی در دوره دوم پادشاهی امیر موصوف توسط مستر کمبل انگلیسی که در جنگ قندهار اسیر شده، اسلام آورده بود و بنام شیر محمد خان در عسکر افغانی به تعلیم سپاهیان می پرداخت و به یاری جنرال ارلان امریکایی که از خدمت رنجیت سنگ به ملازمت امیر آمده بود و به همدستی همان نایب عبدالصمد هندی اساس عسکر منظم گذاشته شد (۲) و در سال ۱۲۵۹ که امیر پسران خود را به حکومت ولایات مقرر نمود، سازمان جدید سپاه بدین صورت بوجود آمد:

- ۱- به نام وزیر محمد اکبر دو فوج پیاده هشتصدی
- ۲- به نام سردار شیرعلی یک فوج
- ۳- به نام سردار محمد امین یک فوج
- ۴- به نام محمد شریف یک فوج

۱- میرزا یاقوب علی پادشاهان متأخر افغانستان، (دولتی مطبعه کابل: ۲۰ میزان ۱۳۳۶)
جلد دوم، ص ۵۵.

۲- رشتیا. افغانسان در قرن ۱۹، ص ۱۲۹.

این پنج فوج با پنج کندی از جاگیرهای شهزادگان معاش می بردند؛ چنانکه از تاج التواریخ (۱) و قاموس الاعلام (۲) و تاریخ افغانستان اثر هملتن (۳) بر می آید به شماره پنج فوج بعد آ افزایش صورت گرفته است؛ اما امیر شیرعلی گامیکه از جنگ داخلی فراغت یافت امور نظامی را به شیوه جدید مرتب نمود و تقریباً شصت هزار فوج بمکمل از قسم توپخانه پیاده و رساله (سواره) با اسلحه جدید همان زمان در شهر کابل آماده ساخت. (۴) منشی بلاقی داس نیز در شمار دیگر تاریخ نویسان در باره شماره سپاهیان امیر شیرعلی اطلاعاتی بدست میدهد. (۵) بر بنای احصائیه های موجود در کتب تاریخ، عسکر منظم امیر شیرعلی یکصد هزار نفر و تنها پیاده ۸۶ پلتن هشتصدی بود. فوج های مقیم کابل عبارت بودند از: پلتن کابل و سه فوج مسمی به پلتن دیو از جوانان قناور که با تفنگ های بی به نام شیر کش مسلح بودند و فوج پلتن اردل که از قبایل گوناگون تشکیل شده بود. رساله های کابل نیز نامهای خاص داشت مانند نقره پوش، زرد پوش، اردل، ولیعهدی، شاه رخی و غیره. (۶)

در عهد امیر شیرعلی فرمانداری سپاه را به ۹ درجه مختلف تقسیم کردند بدینقرار :

- ۱- تاج التواریخ- جلد دوم، (بمبئی ۱۳۲۲)، ص. ۴۰.
- ۲- شمس الدین سامی. قاموس الاعلام، (استانبول سنه ۱۳۰۶)، ص. ۲۴۹.
- ۳ هملتن. تاریخ افغانستان، (لندن ۱۹۰۶)، ص. ۳۱۲.
- ۴ کنگدای. «اسناد و یادداشتهای تاریخی»، قسمت دوم، آریانا، شماره، ۱۱ (اول قوس ۱۳۲۲)، به نقل از خلاصه تاریخ وطن تألیف سید هاشم. (کابل سنه ۱۳۰۰)، ص. ۱۱۳.
- ۵- رجوع کنید به منشی بلاقی داس. تواریخ جلسه شاهنشاهی، طبع میود پرس، ۱۸۷۸ م، ص. ۲۵.
- ۶- برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به حافظ نور محمد کنگدای. آریانا، شماره ۱۱، سال اول، (اول قوس ۱۳۲۲) ص. ۴۹-۵۰.

۱ - سپهسالار

۲ - نایب سالار

۳ - جرنیل

۴ - برآمد

۵ - کرنیل

۶ - کمیدان

۷ - کپتان

۸ - سوبه دار

۹ - حواله دار (۱)

۴- صنایع جنگ ابزار سازی به وزارت سازمان یابی امور سپاه و افزایش سپاهیان رشد می یافت . دستگاه های کوچک توپ ریزی تفنگ سازی کرچ سازی ، گلوله ریزی ، بتاقی سازی نجاری ، سراجی ، و دیگر بنام «مستری خانه» در بالا حصار کابل ساخته شد . بخش های دیگر کار توپ ریزی در باغ علی مردان ، تنگی سیدان چهار آسیاب ، سرآسیا واقع ده افغانان نیز صورت می گرفت . دستگاه سراجی تحت رهنمایی استاد گل محمد ، کمر بندوزین و لجام و دیگر نیازمند یهای سپاه را تهیه مینمود . استادانی مانند: منشی محمد کریم خان کاکری و پاننده خان و پسرش محمد علی خان در کار دیزاین و ساختن ماشین های مستری خانه سهم بزرگی داشتند . ماشین خانه تفنگ سازی زیر راهنمایی استاد پاننده خان و پسرانش محمد علی و موسی و چند تن دیگر کار می کرد . هر دو دستگاه بتاقی سازی در آخر ها زیر رهنمایی صوفی عبد اللطیف و صوفی نقشی کار می کردند . کار دستگاه گلوله ریزی را استاد ابراهیم اداره و راهنمایی می کردند .

(۱) همانجا .

دستگاه نجاری بالا حصار زیر نظر استاد احمد، قنداق، تفنگ و پارچه های چوبی اسلحه می ساخت، دستگاه کرج سازی را فقیر حسین خان دیده بانی مینموده و گذشته از اینها دستگاه دوخت البسه سپاه و سراجی نیز در بالا حصار وجود داشت.

در هرات کارخانه سلاح سازی بصورت بسیار ابتدایی در زمان سلطان احمد برادر زاده امیر دوست محمد بنا شده بود. در عهد امیر شیرعلی سپهسالار حسین علی بر روی خرابه های آن ماشین خانه توپ و تفنگ و کرج و برچه سازی بنا کرد. از همین کارخانه سه کندک سپاهی هراتی را با توپهایی سه بست مسلح ساخت. در قندهار محمد امین برادر امیر شیرعلی به فرمان امیر کارخانه تفنگ و کرج و برچه سازی ساخت و از فرآورده آن یکدسته سوار و چندین کندک پیاده را تجهیز نمود. نزدیک ششصد توپ گوناگون بعد از جنگ ۱۲۶۹ هجری قمری به هندوستان برده شد که تا امروز در جاهای مختلف تاریخی نگهداری میشود.

۵- در زمینه های فرهنگی در عهد امیر شیرعلی نخستین جریده به نام «شمس النهار» در مطبعه شمس النهار در سال ۱۲۹۰ هـ ق (۱۸۷۳ ع) به چاپ رسید که مهتمم جریده و درعین حال مهتمم مطبعه شمس النهار میرزا عبدالعلی بود (۱) این جریده درشش صفحه هفته وار یا در هر پانزده روز تا سال ۱۸۷۸ عیسوی مقارن حملات انگلیس ها به افغانستان انتشار می یافت. (۲)

در این دوره به چاپ کتب نیز توجه گماشته شد و نظام نامه های زمان امیر شیرعلی در دو طبعه مصطفی وای و شمس النهار به چاپ میرسید که در کار ترجمه و

۱- عبدالروف بینوا «شمس النهار» نخستین روزنامه در افغانستان» آریانا (مجله انجمن تاریخ شماره ۹ سال ۹۰)؛ ۱۳۳۰ هـ ش ص اول.

۲- محمد کاظم آهنگ سیر زور نالیزم در افغانستان جلد اول (کابل ۱۳۵۹) ص اول - ۱۵.

تدوین و تألیف آنها قاضی عبدالقادر ابل ملتری سکرتر پشاور و منشی نظامی
امیر شیرعلی بسود و مقاله‌هایی در شمس النهار نیز چاپ و یک‌د (۱) و قاضی
عبدالرحمن خان علوم بیشتر حصه داشتند.

امیر شیرعلی اساس مکتب عصری را در افغانستان گذاشت و در زمان او مکتب حریه
در شیر پور و مکتب ملکی و خوانین در بالا حصار افتتاح شد. در مکتب ملکی
بلا حصار حقوق و اداره سیاست و علوم ادبی تدریس می‌شد. اداره هردو
مکتب را قاضی عبدالقادر پشاور منشی نظامی امیر به عهده داشت. (۲)

اصلاحات زمان امیر شیرعلی در قصایدیکه در حواشی در بار بروده می‌شد
نیز انعکاس یافت. چنانکه در باره جشن و ابعهدی سردار عبدالله پسر امیر شیرعلی
که در سال ۱۲۹۰ هجری قمری در تپه مرنجان برگزار گردید میرزا عبدالرشید
«رشید»، محمد نبی و اصل، میرزا محمد جانخان و غلام محمد طرزی قصایدی
سرودند و از نظر امیر گزارش دادند، که در آن قصاویر روشن اصلاحات امیر
شیرعلی کشیده شده است. (۳) میرزا محمد جان پسر میرزا سعید احمد که به هود-
مان احمد جام ژنده پیل تعلق داشت و در کابل تولد یافته بود در عهد امیر شیرعلی
و پس از آن در زمان امیر عبدالرحمان مشاغل مهم درباری داشت و در امور
شمارگیری و دفتر داری از شخصیت‌های بزرگ زمانش بود. او در سال ۱۳۱۸
شمسی در ۷۱ سالگی در کابل وفات یافت و متصل زارعاشقان و عارفان زیر گنبد
صوفی شیر محمد بخاک سپرده شد.

۱- کهگدای، اسناد و یادداشت‌های تاریخی مجله آریانا شماره سوم سال دوم (اول حمل ۱۳۲۲)
ص ۳.

۲- پاینده محمد زهیر و سید یوسف علمی، تاریخ معارف افغانستان، (کابل ۱۳۳۹)،
ص ۲۲-۲۵.

۳- کهگدای، اسناد و یادداشت‌های تاریخی، مجله آریانا شماره ۱۲، سال اول، (اول جدی ۱۳۲۲) ص ۳۷.

میرزا محمد جان که گاه گاه شعر هم می سرود در قصیده و لیعهدی در
بارۀ امیر شیر علی میگوید :

آنکه کرده به وطن مستری خانه تأسیس

آنکه فرمود در آن جمع همه پیشه‌وران

آنکه شد ساخته در دورۀ او توپ و تفنگ

با گلوله و پتاقی به وطن بسی پایان

آنکه در عهد خوشش فوجی لایق داریم

جمله با رعب ، سلاح همه چون شرژیان

آنکه از کرتی و پتلون و کمر بند و کربچ

هم ز بوت و کله دادست سپه راسا مان

آنکه از جوشن و از خود و تفنگ و برچه

افسر و عسکر خود کرده چو انجم رخشان

و درین قصیده هفت وزیر نیز با لقب‌ها یشان ، يك يك نام گرفته میشوند و در پایان
شاعر به ولیعهد اندرز میدهد که در زو بت پادشاهی خود دست به مال رعیت دراز نکند ،
فنون پیکار بیاموزد ، جنگاور باشد ، کار به مشوره کند ، سخن چین را بآرندهد ،
و به زندان ببیند که مبادایی بی گناهی در آن افتاده باشد .

چون رسد دورۀ او هان مکن از حدل عدول

بنگر با همه بادیده لطف و احسان

نکنی پیشۀ خود ظلم و ستم راز نهار

نکشی تا بدو عالم ز جزایش خسران

فکر عیاشی و تن پروری انداز ز سر

مگزین شیوۀ راحت طلبی را چندان

پیرو مذهب و دین باش و شریعت پرور

تامعین تو بود صاحب دین در دوجهان

روش حرب بیا موز و مجاهد میباش

از سرت دور مکن شوق غذا را یک آن

مشوره کن به همه کار به ارباب صلاح

حل هر مشکل خود کن به تدبیر آسان

غصب و ضبط هستی و اهلک رعایا نکنی

که بلا شبهه بود حاصل این سود زیان

رومده فاسق و نمام بخود ز انکه ترا

میکنند با همه بد بین به دروغ و بهتان

بی گناهی نشود تا که در آن زمره اسیر

باش پیوسته خبردار ز اهل زندان (۱)

اصلاحات امیر شیرعلی راجهنگ دوم افغان انگلیس (۷۹-۱۸۷۸) میلادی برهم زد و زمانیکه امیر عبدالرحمان بر تخت کابل نشست (۱۸۸۰ میلادی ۱۲۹۷ . ق) باز در زمینه های اقتصادی و فرهنگی از دل کارهایی بسود و بیش مناسبات سرما به داری انجام یافت . چنانکه از کتاب (افغانستان) نوشته هملتون برمی آید امیر عبدالرحمان نیز به تقویة تجارت توجه کرد و از محصول گمرکی اموالیکه بازرگان افغانی از روسیه می آورد ، کساست . (۲) و خود

۱- احمد شفیع پروانه «از شعرای فراموش شده» ، میرزا محمد جان ، آریانا ، سال ۷ ، شماره ۹-
(اول میزان ۱۳۲۸) ، ص ۱۹ و ۲۰ .

۲- هملتون . افغانستان ، صص ۲۸۹-۲۹۰ به اساس استفادة محمد انور نیر در مقاله تجارت افغانستان در قرن ۱۹ ، آریانا ، سال ۲۵ ، شماره ۲ ، (حمل و ثور ۱۳۴۶) ص ۵۲ .

امیرنیاث خویش را دربارهٔ بالیدگی بازرگانی چنین بیان می‌کند :
 «... بسیار سعی میکنم که حالت تجارت را بیشتر ترقی دهم؛ زیرا که خوب میدانم رشته تجارت مأخذ بزرگی برای تحول مملکت می باشد. در زمان سابق اقسام مال التجاره خیلی به افغانستان وارد می شد و مازاد آن به خارج صادر می شد. حالا بیشتر آن مال التجاره در خود کابل ساخته می شود و آن پول در خود مملکت زیور و می شود؛ مثلاً از جمله اشیا یکه از خارج می آوردند مقدار زیادی نمک بود لهذا امر نمودم که دیگر نمک از خارج نیآورند و مردم باید نمک از معادن تازه خود که مردم افغانستان کار می نمایند اکتیاع نمایند. مقدار زیادی از پوست های بره و یاقوت و لاجورد اقسام میوه جات و پشم و چوب برای عمارات و ترپاك و سایر دواها از مملکت خارج میشود و با این وسیله پول در عوض داخل مملکت میشود...»

خلاصه بعد از توجه به امورات نظامی بیشتر اوقات یومیه خود را صرف این امورات تجارتی مینمایم. (۱)

و امیر عقیده مند بود که سرگرمی تجارتی از آشوبها و شورشها نیز جاوگیری میکند. (۲) در همان زمان کشور ما با هند برتانوی، ایران و روسیه روابط بازرگانی داشت برای حفظ امنیت راهها، علاوه بر قوای امنیتی مردمان محل نیز مسئولیتی داشتند. هرگاه در محلی کشتار یا دزدی اتفاق می افتاد، باشندگان آن تاده میل جواب ده بودند و از بیست تا پنجاه هزار روپیه جریمه به خزانه دولت می پرداختند.

برای آسانی کارتجار، بازارهای جدید و کاروانسراهای متعدد در تمام کشور آباد شده و احوال و وزن در تمام کشور سیر تعیین شد که اجزای آن چارک، پاو.

خور و مثقال بود. در صورت تخلف و کار بردا و زان دیگر صد روپیه جریمه معین شده بود. پست از روی نمونه هند برتانوی تنظیم گردید. بقول امیر پست از هند در ۳۶ ساعت بکا بل می رسید. (۱)

در زمان امیر عبد الرحمان هر شهر گمر کی داشت که از اموال در ۲۵ در صد محصول می گرفت. مثلاً هر گاه مال تجارت از هرات به قندها ر برده میشد در سبزوآر، فراه، گرشک و در خود قندها از آن محصول گرفته می شد که بر علاوه خرج راه بهای متاع را بسیار بالامی برد.

در سال ۱۸۹۷ مقرر می شد که بر اساس آن از مبادله اموال در داخل محصول گمر کی گرفته نمی شد.

در دوره امیر عبد الرحمان به صنایع نیز توجه شد. امیر از فرمانفرمای هند برتانوی خواست تا کار شناسی برای بنا گذاری کارخانه سلاح سازی به او بفرستد. همان بود که ژروم فرانسوی به افغانستان آمد. ماشین آلات و مصارف چنان کارخانه یی را سنجید و با مقداری پول برای خریداری و استخدام کارگران ماهر به هند برگشت. ماشین آلات رسید مگر از ژروم خبری نرسید. گفته میشود که انگلیس ها رواند اشتند که او این کار را دنبال کند. با تقاضای امیر انجنیر پاین انگلیسی از جانب هند برتانوی آمد و در سال ۱۸۸۹ کار «ماشین خانه» را به پایان رساند. «ماشین خانه» شعبه های ضرب سکه، کار توس سازی، تفنگ سازی توپ ریزی، بوت دوزی، زرگری، مسگری، نجاری و غیره داشت، بزودی در مزار شریف و میمنه نیز دستگاه های سلاح سازی و بوت دوزی بنا شد.

پایس «ماشین خانه» کارگران فابریکه که در مستری خانه زمان امیر شیرعلی

چندین قرن پیش نبودند در سیمای صف فشرده زحمتکش ترین صنف اجتماعی ظهور کردند. شمار کارگران فابریکه در زمان امیر عبدالرحمان در سراسر کشور از یک تا یک و نیم هزار نفر گشته شد و استاد خیابار شمار آنرا چهار هزار دانسته است. (۱) کارگران در وضع طاقت فرسا کار میکردند و وقت کار از طلوع تا غروب آفتاب بود. بقول جویت مردی که در آغاز قرن بیستم ساختمان دستگاه برق آبی را نظارت می کرد، هرگاه کارگری از زندگی مرگبار ماشین خانه فرار میکرد او را دوباره می آوردند و زنجیر میکردند تا دیگران اندیشه فرار را در سر راه ندهند. مزدا کثر کارگران تنها برای بخور نمیر کفایت میکرد. فابریکها را چنین می نویسد که اکثر کارگران همان دست مزد هژده سال قبل را اخذ مینماید در حالیکه بهای نان خشک - این خوراک اساسی کارگر - چهار چند شده است (۲)

برای تنظیم امور اداره و قضا نیز نظام نامه ها و دستور العمل های تنظیم شد.

بدین صورت در پایان قرن نوزدهم دولت مطلقه مرکزی در افغانستان بوجود آمد و امیر عبدالرحمان با اختیار لقب «ضیاء الملة والدین» نشان داد که قدرت مذهبی و اداری هر دو در کف اوست. و این خود گویا اعلام تشکیل حکومت مطلقه مرکزی افغانستان بود و از سوی دیگر بنا بر تحلیلی که از اوضاع اقتصادی و اجتماعی افغانستان در قرن ۱۹ نمودیم در پایان های سده مذکور مناسبات سرمایه داری در بطن جامعه افغانی روبه تکوین میرفت. در چنین

۱ - میر غلام محمد غبار افغانستان در مسیر تاریخ، (کابل ۱۳۴۶)، ص ۶۴۵.

۲ - فابریکها در هشت سال در بار امیر مطلق العنان ص ۱۸۶، نقل شده در کتاب مقاله هایی درباره تاریخ اقتصاد و اجتماع افغانستان در پایان قرن ۱۹، تألیف بابا خواجه یف (تاشکند ۱۹۷۵) ص ۶۳.

اوضاعیکه موازی با سیرانکشاف اقتصادی در سطح سیاسی واید یولوزیک
و در زمینه مسایل اجتماعی و فرهنگی نیز تحرکی همه جانبه به ظهور می پیوست ،
در آغاز قرن بیستم فرهنگ افغانی به مرحله جدیدی ارتقا یافت و در
ادبیات نیز تمایلات جدیدی ظاهر گردید که آن مرحله را فرهنگ روشنگری
و آن ادبیات را با آن تمایلات ادبیات روشنگری نامیده اند .

در دوام سده ۱۹ که ادبیات رزمی آتش پیکار مردم را با استعمار شعله ور ترمی
گردانید ، شعرای در حواشی در بارها زندگی می کردند که از بند ارزش های شعر
سده های میانه را بی نیافته همچنان دامن مدیحه سرایی و بیان عشق های تقلیدی یا
همان استعاره و تشبیه تقلیدی را رها نکرده بودند . چنین شعر را که کار آزموده ترو
با استعداد تر از حماسه سرایان مردمی بودند امیر عبدالرحمان جمع کرد ؛ مثلاً
گوهری (متولد در ۱۳۰۴ هـ) را از بلخ با اهل خانوادہ اش بکابل خواست و عشرت
قندهاری (متوفی در سال ۱۳۳۴ هـ) را به جبر در کابل نگاهداشت تا آنجا که شاعر
به یاد زن و فرزند رنج گرانی کشیده اشعار سوزناکی سرود . دیگر از معروفترین
شعرای در بار او میرزا احمد (متولد در ۱۱۹۵ و متوفی در ۱۲۸۰) که مدتی مستوفی
امیر دوست محمد بود و میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل (متولد ۱۱۴۴ و
متوفی در ۱۲۰۹) که منشی در بار امیر شیرعلی و بعد معاون سفیر افغانی در روسیه
و خطیب و دبیر الملک در بار امیر عبدالرحمان بود و میرزا محمد محسن دبیر
کابلی متخلص به محسن (متولد در ۱۲۸۲ و متوفی در ۱۳۲۷) که دبیر امیر دوست
محمد و دبیر و منشی امیر شیرعلی و سفیر افغانستان در روسیه بود و حیرت کابلی
(متولد در ۱۲۵۰ و متوفی در ۱۳۳۸) و میرزا محمد اسمعیل مایل که در عهد
امیر حبیب الله سر رشته دار مالیاتی مزار شریف مقرر شد و در سال ۱۳۳۱ هـ

هما نجاوفات یافت، بودو همچنان از غمگینی، مشتری، بزم، عاصی و میرزا محمد حسین ثاقب نیز میتوان نام برد. (۱)

به گفته ما یا کو فسکی «برای آنکه شاعر مفهوم سفارش اجتماعی را به درستی دریابد باید در مرکز وقایع و رویدادها باشد با بد فرضیه اقتصادی را بداند و زندگی واقعی را بشناسد و در دید علمی تاریخ نفوذ کند.

اینها برای شاعر در قسمت اساسی کارش مهمتر از کتابهای حقیر قرون وسطایی است؛ زیرا که به افکار کهنه رنگ ابدیت می بخشد» (۲)
دورامیر عبدالرحمان دورا ستیدا دسیاه خانه برانداز بود. شعرای دریار با وصف آنکه دوراز مرکز کشتارهای جنگهای اول و دوم افغان و انگلیس میزیستند و دو راز آتشها، گرمسنگی و فقر اکثریت مردم با وصف آنکه نه زندگی واقعی را طور شایسته می شناختند و نه نیازمندی آن را حس میکردند که در دید علمی تاریخ نفوذ کنند؛ مگر جبر اوضاع ناگزیر دست شانرا بسوی واقعگرایی می کشاند و توجه شانرا گاهگاهی به سوی گره های اساسی زندگی اجتماعی میکشد.

بهمان سبب بود که میر سیف الدین عزیزی در «نصایح الصبیان» که ارمغان گونه برای شاهزادگان سروده بود نتوانست پرده از روی بیداد و ستم خانمان سوز امیر بر ندارد و دورا و دور چورو تاراج و جورو ظلم بی حد و مردم فریبی نداند؛ مثلاً به این بیتها توجه کنید:

ای دریغ-ازند رین بهر اخیر بیو فا گشته همه بر-ناو پیر
خب-مال و جا-دردلها شده جمله گی از راه حق گمراه شده (۱)

۱- رجوع شود به تحفه شاهنشاهی نسخه خطی مربوط آرشیف ملی افغانستان.

۲- ما یا کو فسکی چگونه میتوان شعر ساخت، زمان و بزه هنر شاعری، کتاب دوم زیر نظر مصطفی رحیمی، (سال و محل طبع ندارد) ص ۱۷.

حاکمانش رشوه دایم میخورند عالمانش جمله بیره میروند
 مکرکلام الله را پوشیده اند کار حق را دریامید پند اند
 عدل نبود هیچ اندر شان ما ای دریغا از سرو سامان ما
 حاکمان حجاج وقت از ظلم خویش یا چو گرگی در میان گله میش
 مرشدان وقت از شر عند دور جمله با مال و متاع خود غرور
 بار دای طیلان و ذکر هو لقمه های پر حرام اندر گلو... (۱)

هلمچیان عباس شاعر همان دوره در رساله بدون عنوانی که برای شاه سرودم او را در کار زندگی و کشور داری پند و اندرز داده است و بدون در نظر گرفتن آنکه امیر با انگلیس پیمان دوستی بسته بود فصلی را به ترغیب غزا و جهاد با کافران تخصیص داده و در فصلی دیگر در باره پادشاهان غافل و بی خبر سخن گفته است. (۲)

ب) دوره روشنگری در ادبیات دری

با ظهور راهب های سرمایه داری در جامعه افغانی در پایان سده نهم و رشد آگاهی ملی، تکاپوی ایدئالوژیک و سیاسی روشنفکران نماینده سرمایه داری به سوی آرمانها و ارزش های ضد فیودالی و ضد مطلقیت در کار کشور داری در آغاز قرن بیستم رو نمائید و این تلاش ها که به سود برپا گردیدن فرمانروایی قانون و مشروطیت و برابری و برادری و حقوق و آزادی های فردی صورت می گرفت از سوی دیگر چون سیلاب تهدید پایگاه های استعمار رادر داخل کشوری کاوید و خصلت ملی و ضد استعماری داشت.

در آغاز سده بیستم در شرایطی که حقوق و جایب مردم در ست مشخص

۱- میر سیف الدین عزیزی. نصایح الصبیان، کابل، سنه ۱۳۰۳، ص ۳۰.

۲- رجوع کنید به تحفه شاهنشاهی؛ ص ۲۷۴ تا ۲۸۹.

نبود و هر صلیب که سود دارند گان افزار تولید را از یا نمید می ساخت گناه شمرد.
میشد و کفاره سنگین آنرا نه تنها گناهکار با اجانش؛ بلکه خانواده ها و دوستان
او با سرو مال خویش میپرداختند، شماری از روشنفکران زیر رهبری مولوی
عبدالروف قند هاری (متولد در ۱۲۶۷ ه. ق. متوفی در ۱۳۳۳ ه. ق) پیشنهاد
یازده فقره بی رابه منظور نشر جریده بی در افغانستان بنام «سراج الاخبار
افغانستان» به سردار عبدالقدوس اعتماد الدوله سپردند. امیر حبیب الله جریده
را برای آرایش امارت سودمند پنداشت و خطری از آن استشمام نکرد. مرام
جریده مذکور چنانکه از سرمقاله نخستین شماره که واپسین شماره آن بود
برمی آید، ظاهر آن آشنا ساختن مردم افغانستان با آیین زندگی کشورهای
پیشرفته بود که آنان نیز بتوانند برای خود زندگی مرفهی بنا کنند. مگر هدف اصلی
آن راواژگون ساختن شاهی مطلقه و برپا کردن حکومت قانون و مشروطیت
تشکیل میداد.

روز پنجشنبه ۱۱ جنوری سال ۱۹۰۶ نخستین شماره «سراج الاخبار افغانستان»
به فرمان امیر به چاپ رسید که سوگمندان زیر فشار دولت بر تانیه که امیر
افغانستان را سالانه معاش میداد از نشر شماره های دیگر آن ممانعت صورت
گرفت. روشنفکران آزاد بخواب که راه مبارزه علنی را سنگستان یافتند به
شیوه مبارزه مخفی پرداختند و از «انجمن سراج الاخبار» بزودی سازمان فراخ
«اخوان افغان» بوجود آمد.

در سال ۱۹۰۹ جمعیت تصمیم کتبی «مسلح باید بود» را اتخاذ کرد. این
تصمیم توسط یکی از خائنین به جلال آباد به استراحتگاه امیر برده شد. در ماه
مارچ همان سال سید جوهر شاه غور بندی و لعل محمد پسر جان محمد که از غلام
بچه های خاص بودند توسط دیگر غلام بچه ها به ضرب تفنگچه کشته شدند.

محمد ایوب قندهاری، محمد عیسی قندهاری، محمد عثمان پسر سرور پروانی در جلال آباد به توپ بسته شدند. و در کابل مولوی محمد سرور واصف (پسر مولوی احمدجان الکوزایی که ریاست عمومی سازمان را به عهده داشت) و برادرش سعدالله و عبدالقیوم پسر عم مولوی احمدجان نخست در زندان شیرپور محبوس گردیدند و سپس به توپ بسته شدند. محمد نور بسمل (متولد در ۱۸۸۸)، عبدالجلال قندهاری، پاچا میر غلام بچه، پروفیسر غلام محمد میمنگی (متولد در ۱۲۵۲)، میر یار بیگ بدخشی و میرز ازمان الدین مامور بارچالانی از پست خشان، سردار عبدالحمید و سردار عبدالرحمان پسران سردار عبدالوهاب، ابراهیم ساعت ساز کابلی، عبدالعجید ساعت ساز کابلی، مولوی عبدالواسع پسر مولوی عبدالرؤف، مولوی عبدالرب (متولد در حدود ۱۸۷۰) و کاکا سید احمد پسر فیض محمد لودین (متولد ۱۲۹۰)، میرزا محمد حسین راقم، میرزا عبدالرزاق، احمد قلی چنداولی، میر سید قاسم قاضی عبدالحق سلیمان خیل، میرزا غیاث الدین پسر مستان شاه کابلی، حافظ عبدالقیوم، شیرعلی بارکزی، ملا محمد اکبر آخوندزاده، مولوی محمد حسن معروف به پنجابی که در اصل از لوگر بود، نظام الدین پسر امیر الدین و از هندی ها پیکه در افغانستان کار میکردند داکتر عبدالغنی آه رعمومی مکتب حبیبیه برادرش مولوی نجف علی نائب مدیر «سراج الاخبار افغانستان» و برادر دیگرس چراغ علی و دهها تن دیگر بعضی در زندان ارگ شاه و بعضی در شیرپور و لانه کوته قتل شدند. با تمام حمله و حشیانه در بار مشعل آزاد بخواهی خاموش نشد و آنسانیکه به چنگ از تجاع سیاه نیامده بودند مبارزه را ادامه دادند.

امیر حبیب الله که فطرتاً خوشگذران بود حوصله پیگرد و تعقیب و کارهای جدی را نداشت. گاهی که از استراحتگاه به کابل آمد برادرش سردار

نصیرالله نائب السلطنه فهرست درازی از مشروطه خواهان را به او سپرد تا زندانی یا اعدام شوند، مگر امیر به پاسخ آن برادرش که تاریک اندیش ترین شخصیت درباری آن عهد بود گفت: «این دفتر بی معنی غرق می‌ناب اولی» (۱) موازی با پیکار در راه دست‌آورد های جدید سیاسی فرهنگ نیز به مرحله جدیدی رسید یافت و در ادبیات تما یلات تازه یی به ظهور پیوست و این رشد و این تما یلات که در شرایط بیداری آگاهی ملی و تشکل نظام سرما به اری جان می‌گرفت خواه مخواه پیکار با ادبیات و فرهنگ فیودالی را همراه داشت، دارای خصوصیت های ملی بود.

دوره یی که در چنان اوضاع و با چنان خصوصیات در فرهنگ و ادبیات ما از ابتدای قرن بیستم شروع شده است دوره روشنگری نامیده میشود (۲)

سرشت دوره روشنگری با شرایط تاریخی پیدایش آن و مفکوره های انسان دوستی که تغییر اجتماعی را تنها بدست یاری خرد آدمی و استوار شدن مناسبات خردمندانه بین افراد جامعه ممکن و میسر میداند، مشخص میشود. در دوره روشنگری در فرهنگ هر ملتی در پهلوی خصوصیت های ملی بنا بر تأثیر متقابل فرهنگی خصوصیت های بین المللی نزدیکه می‌شود (۳)

در سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱ که محمود طرزی اجازه نشر جریده یی را از امیر حبیب‌الله گرفت و «سراج الاخبار افغانیه» را چاپ کرد، «اخوان افغان» از جریده مذکور برای پخش و پراگندن مرامها و باورهای سازمانی خود استفاده فراخی کردند و سراج الاخبار افغانیه آینه تمام نمای فرهنگ روشنگری و ادبیات روشنگری افغانی گردید.

۱- مستند ابه فته استاد عبدالهادی داوی.

۲- بعضی محققان به جای استعمال اصطلاح «دوره روشنگری» تعبیر «ظهور تما یلات روشنگری» را بکار می‌برند، مثلاً گراسیمووا در مقاله روشنگری در ادبیات افغانستان روشنگری در ادبیات شرق، مسکو، ۱۹۷۳ ص ۳۱.

۳- رجوع شود به مقاله س. س. براگینسکی «درباره خصوصیت های ملی دوره روشنگری» روشنگری در ادبیات شرق مسکو، ۱۹۷۳ ص ۳۱۵.

۳) محمود طرزی - شاعر و روز نامه نگار

محمود طرزی در اول ربیع الثانی سال ۱۲۸۲ هـ ق مطابق ۲۳ اگست سال ۱۸۶۵ مسیحی و سنبله ۱۲۴۴ هـ ش در شهر غزنین تولد یافت.

نخستین معلم محمود پدرش سردار غلام محمد طرزی (متولد ۱۲۴۵ هـ ق ۱۸۳۰ م) از شعرای نامدار زمان و خوش نویسنده و نقاش توانایی بود.

نخستین سالهای زندگی محمود در پیکار بارویداد های تلخ سپری شد.

در دوره دوم امارت امیر شیرعلی (۱۸۶۹ تا ۱۸۷۹ م) که محمود ۱۴ ساله بود پدرش به زندان افتاد و پس از آنکه در همان سال رها گردید باز در سال رادرز او به عزالت تحت نظارت دولت سپری کرد. در این مدت که سردار غلام محمد طرزی بادل آزرده از دربار بیشتر اوقاتش را در محافل بیدل خوانی که در منزل شان بر پا میشد و در صحبت دوستان شاعربه خوشنویسی و نقاشی می گذشتانند. محمود با آنکه معلمی چون آخوندزاده ملا محمد اکرم هو تک داشت بیشتر زیر قر بیت پدر میبود. تا سالهای سقوط امیر شیرعلی (۱۸۷۹ م) محمود مبادی زبان عرب را فرا گرفت و مثنوی و لوی را با شرح تمام کرد. خود طرزی آموخته های خود را در آن روزگار در سالهای نگارندگی سراج الاخبار چنین خلاصه میکند :

« در آن زمان به آن درجه سواد و ادب آموخته بودم که کلیات پدر را می خواندم (۱) »

در پایان دومین نبرد مردم افغانستان با اشغالگران انگلیس گاهیکه امیر عبدالرحمان را برار یکک امارت کابل نشاندهند برای زمان کوتاهی در زمان سردار غلام محمد طرزی طرف مهربانی امیر قرار گرفت مگر بزودی در آغاز زمستان سال ۱۸۸۱ یعنی بعد از پیروزی امیر بر پسر کا کا پش سردار محمد ایوب

سردار غلام محمد طرزی را به اتهام مکاتبه با طرفداران سردار محمد ایوب در قندهار زندانی کردند و در جنوری سال ۱۸۸۲ به واگذاری وطن وادار گردید و به نام مرد آشوب طلب به مقامات اداری هند برتانوی سپرده شد.

سردار غلام محمد طرزی ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ سه و نیم سال در کراچی بسربرد و جیره خواری از دولت برتانیه آنقدر راهانت بار بود که از آنجا به امپراتوری عثمانی رفت و در بغداد جاگزید.

در سه سال زندگی در کراچی (از ۱۷ تا ۲۰ سالگی) محمود با چگونگی استعمار برتانوی بهتر آشنا شد و با اشتراک در مجالس پدرش با شخصیت های آزاد بخواه و آگاه هند روحیه، ضد استعماری در وی نیروی بیشتر یافت و در آن مدت کوتاه زبان اردو را نیز یاد گرفت.

در بغداد محمود زبان ترکی را فرا گرفت و گاهی که خانواده اش به شام رفت به آموزش زبان عربی نیز پرداخت.

آغاز اقامت در شام به معنای گشایش باب نوی در زندگی محمود طرزیست در این دوره وی بصورت جدی تر و دقیق تر به تحصیل دانش های ادبی و زبان و ادب عربی می پردازد و مقاله و سفرنامه مینویسد و شعر می سراید. خانواده سردار غلام محمد طرزی در خانه ای که از جانب دولت عثمانی برایشان بخشیده شده بود زندگی می کردند و ماهانه آنقدر معاش می بردند که با آن زندگی مرفه داشتند و گاه گاه بار سال پارچه شعری و یا اهدای کتابی به سلطان تحفه ها و هدایای شاهانه نیز دریافت میکردند.

محمود در سال ۳۰۶ (مطابق ۱۸۸۸ م) کتاب « اخلاق حمیده » را که غلام محمد طرزی نوشته بود به دستور او به سلطان عبدالحمید بر دو گزارش این سفر را به نام « سیاحت نامه در سعاده » در همان سال نوشت.

درین سفر محمود طرزی در استانبول به صحبت سید جمال الدین افغانی رسید که خود در آن باره مینویسد: «علامه يك معدن عرفان بود این هفت ماهه مصاحبت بقدر هفتاد ساله سیاحت در بردارد. » (۱)

امیر عبدالرحمان در اواخر عمر برخا نواده غلام محمد طرزی مهربان شد و آنها را اجازه بازگشت به وطن داد و سالانه بیست هزار روپیه کابلی معاش برای شان مقرر کرد که این مبلغ به دمشق فرستاده میشد.

پدر محمود طرزی در سال ۱۹۰۰ وفات یافت، نگاهی که محمود ۳۵ ساله بود. در سال ۱۹۰۱ که امیر عبدالرحمان وفات یافت و پسرش حبیب الله در ۲۹ سالگی به پادشاهی رسید محمود طرزی يك سال بعد از آن وارد وطن شد و ۹ ماه اقامت گزید و از جانب امیر جوان فرمان گرفت تا با مقامات عثمانی در باره ارسال کار شناسان ترکی به افغانستان صحبت کند مگر این ماموریت محمود به پیروزی نینجامید و او با خانوادہ اش در سال ۱۹۰۵ به افغانستان بازگشت.

در سال ۱۹۰۹ امیر حبیب الله خبر به دختر محمود طرزی را با شهزاده عنایت الله معین السلطنه نامزد کرد و ۴ سال بعد از آن دختر دیگرش ثریا (۱۴ ساله) با عین الدوله شهزاده امان الله (۲۱ ساله) ازدواج نمود و بدانصورت خانوادہ محمود طرزی با خانوادہ سلطنتی پیوند نزدیک یافت. در این وقت محمود طرزی تعلیمات نامه ها و نظامنامه ها را از ترکی به دري ترجمه میکرد، به ترجمه کتاب جنگ روس و ژاپان برای امیر مصروف بود و بحیث عضو دارالترجمه ترکی کار میکرد و شعر می گفت و رساله مینوشت.

۱- محمود طرزی. «سلسله مشاهیر افغانستان»، علاوه معلومات بر ترجمه احوال سید جمال الدین افغانی، سراج الاخبار افغانیه، شماره ۵، سال ششم، (۱۴ اکتوبر ۱۹۱۶).

در سال ۱۲۹۰ ش (۱۹۱۱ م) محمود طرزی اجازه نشر سراج الاخبار
 افغانیه را از امیر حبیب الله حاصل کرد. خود محمود طرزی درین خصوص
 پسانها چنین نوشت: و در ماه رمضان سنه ۱۳۲۹ استد عا نامه طلب امتیاز نشر نمودن
 یک جریده غیر رسمی ملی وطنی از طرف شرکت اداره به عتبه عرفانی مرتبه
 اعلی حضرت پادشاه معارف پرور معظم عرض و تقدیم گردیده امتیاز آن
 به این عبداحقر باخاک برابر (محمود طرزی) عطا فرموده شد. در ۱۵ شوال
 سنه مذکور شماره اول آن در زیر مدیریت این عبد عاجز و ننگرانی جناب
 علی احمد ایشیک آقاسی حضور اعلی حضرت همایونی در معرض انتشار
 برآمد. (۱)

از آغاز نشر اخبار محمود طرزی دو مشکل را پیش بینی میکرد: یکی اینکه
 سراج الاخبار خواه مخواه با انتقاد و روش امیر مخالفت و خشم او را بر خواهد
 انگیزخت. دیگر اینکه مبارزه اخبار بسود استقلال افغانستان مقامات هند
 بر قانوی را بر آشفته خواهد ساخت. محمود طرزی با آگاهی در برابر این
 دو مشکل بکار پرداخت و دیری نگذشت که هر دو مشکل رونما شد. هم در
 سراج الاخبار و هم در دیگر آثار محمود از روش امیر انتقاد شد؛ مثلاً امیر
 هر سال به شکار بودنه میراث و محمود طرزی این شعر را که به پاسخ قاتنی
 سروده بود در سال ۱۳۳۱ (خزان ۱۹۱۳) در مجموعه پر اگنده چاپ کرد که
 در آن خوشگد رانی ویی پروایی امیر به سر نوشت کشور و مردم نکو هش
 شده است:

بیا ببین که در جهان چگونه گشته کارها

جهان جهان ریل شد زمان زمان تارها

چه بحر ها که بر شده چه خشکه ها بحار ها
 چه کوه ها شکاف شد گذشت ازان قطار ها
 جهان جهان علم و فن زمان زمان کار ها
 بس است صید بود نه میان کشت زار ها
 مکن تو عمر خویش را عبث به لهو لعب صرف
 که وقت همچو شمس شد، گذار عمر همچو برف
 مذا ب میکنند ترا، تو خوش به مدح خود به حرف
 شمال ما و شرق ما ز دشمنان چو بحر ژرف
 که موج آب چرک شان گذشته از کنا و ظرف
 همان بر یختن بود چو سیل کوهسار ها
 ندانما که همت جوان بد از چه پیر شد
 نبود ی غافل از جهان جهان ترا اسیر شد
 گمان برم قرین بد به حيله دستگیر شد
 که غافل از جهان شدی دلت ز ملک سیر شد
 سشو تو غافل از خودت که دشمنان دلیر شد
 مرو به قول بدمنش که ذلتست یار ها
 درین زمانه هر طرف به فن سراغ داردا
 ز بهر را غ ملک خود هوای باغ داردا
 پی ترقی خودش به کف چراغ داردا
 برای ضبط ملک ها چه درد ماغ داردا
 خورند روم و فرس را بما بلاغ داردا
 تو وقت را عبث مکن به میله و شکار ها
 چرا که وقت نقد شد و وقت استفاد کن
 چرا که نیست فرصتی بکا ر ملک چاره کن

چرا که دشمنان دین احاطه کرده پاره کن
 چرا که مسلمین بتو امید کرده چاره کن
 چرا که حاجت وطن بکار شد نظاره کن
 که ملت عا جز آمده زرنج انتظارها
 حیات را چه میکنم وطن حیات من تویی
 برای هر سه دتم وطن برات من تویی
 اگر دور فنی از کفم وطن ممات من تویی
 برای دین و هم شرف وطن حیات من تویی
 وطن تو کعبه منی وطن صلوة من تویی
 محبت به جان من چو پودها به تارها (۱)
 کابل ۲۰ ذی قعدة سنه ۱۳۳۱

و همچنان حمله های سراج الاخبار بر استعمار بر تانوی به سودا استقلال
 افغانستان نیز به نوبه خود امیر را ناراحت و ناراض می ساخت. مثلاً تر دید
 امیر در امر تقاضای استقلال کامل افغانستان از حکومت برتانیا محمود طرزی
 را واداشت تا در شماره دهم ۱۶ ماه جدی ۱۲۹۴ سرمقاله «حی علی الفلاح»
 را بنویسد که در اثر مدخله حکومت قبل از توزیع ورق اول جریده کند. شد.
 در مقاله مذکور درجای محمود طرزی مینویسد:
 «حی علی الفلاح! ... دنیا به يك حال نمی ماند. بشریت بر مدارج مختلف
 سیر و دور میکند. طفل می باشد شیر می خورد، جوان میشود، شیر گیر میشود، به کمال
 میرسد و خود را کامل میکند.

ملت نجیبه (نجیب) افغان بینایی دانا یی و آگاهی حاصل کرده به خیر و
 شر به نفع و ضرر خود پی برده شرف آزادی قومی، حقوق استقلال ملی خود

را به خوبی شناخته تا به حال هرچه که بود، بود، هر چه که شد شد ! لکن بعد از این افغان آن افغان نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند . (۱) در سراج الاخبار مطالب متنوع چاپ می شد ، مانند اخبار داخلی ، اخبار خارجی ، مقاله های علمی ، اشعار ، ترجمه ها و مطالب ادبی از منابع ترکی و فرانسوی ، تبصره های سیاسی ، نظامنامه ها و اشتها رات و اعلانات ، سیاحت نامه ها و روانها و مقاله هایی درباره زبان و ادبیات . بعد از آنکه عبدالهادی پریشان (داوی) (۲) و عبدالرحمان افغان (عبدالرحمان لودین) (۳) به سمت محرر با سراج الاخبار همکار شدند با این دو جوان مشروطه خواه و عضو اخوان افغان ، اندیشه های جمعیت نیز در سراج الاخبار وسیع تر راه یافت . و پیکار با استبداد و خود سری داخلی و استعمار خارجی جلدی ترو گرم تر شد و کینه در بار نیز با جرییده و گردانندگان آن فزونی گرفت . اشعار انتقادی و آزاد بخوانه پریشان لحن جرییده را تند تر ساخته بود . چنانچه پریشان باری غزلی را که از یک شاعر ناشناخته در حبل المتین چاپ شده بود تخمیس کرد و آن مخمس در سراج الاخبار به چاپ رسید که متن آن چنین است :

۱- به نقل از مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ، (۹۷-۱۲۹ ش) کابل ۱۳۵۵ ش

ص ۳۷۸ .

۲- پریشان تخلص است نه نام مستعار چنانکه بعضی پنداشته اند (مقالات محمود طرزی ص ۲۳)

و داوی نام قبیله است @

۳- عبدالرحمان به تخلص افغان هم شعر میگفتند هم مقاله مینوشت و به لودین هم شهرت دارد مله تی هم تخلص کبریت را اختیار کرده بود که زود از آن منصرف گردید (بقول آقای داوی) .

بد نبود

در وطن گر معرفت بسیار میشد بد نبود

چاره این ملت بیمار می شد بد نبود

این شب غفلت که تار و مار می شد بد نبود

چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود

کله مست اگر هو شیاری می شد بد نبود

روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته ای

یاد ماغ فکر را بیهوده بیجا خسته ای

دور از احباب رفته با هلو پیوسته ای

بر امید کار های دیگران دل بسته ای

گر ترا همت ممد کار می شد بد نبود

مانده در دشتیم جمله شل و لنگ و کل و کور

کیسه بی قوت است تن بی قوت و دل ناصبور

رهزنان نزدیک، ره تار یک رهرو بی شعور

راه دور و پای عورو خارها اندر عبور

گر که پاک این راهها از خار می شد بد نبود

وقت تنگ و فکر لنگ و عرصه جولان فراخ

نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ

جز خدا امید گاهی نیست یارب آخ آخ

مانده تا منزل بسی فرسنگ های سنگلاخ

ای خدا اگر راه ما هموار میشد بد نبود

غیر مادت و درود یوار دارد برگ و بار
تا بکی بر حال ما خندد گل و باغ و بهار
باری بر ما هم بیارای ابر رحمت بار بار
بار ما اندر گل افتادست دل ها زیر بار
بار الها بار ما گر بار می شد به نبود

این غزل در صفحه حبل المتین مکتوب بود
گرچه نام شاعرش از چشم ها محجوب بود
این خطاب او به خود بسیار تر مرغوب بود
چند گویی شاعر این کار می شد خوب بود
چند گویی ما را این کار می شد بد نبود

بند گفتن بار فیقان است گرچه کار نغز
انتباه مسلمان است ارچه از اطوار نغز
هست ایفاظ برادر گرچه خوش کردار نغز
از سخن خاموش شو کاین جمله گئی گفتار نغز
گر گرایا جانب کردار می شد بد نبود (۱)

و قتی که جریده را نزد امیر بردند و اشاره شعر را به وضع امیر برایش توضیح
کردند سخت بر آشفته و در حاشیه اخبار نوشت: و پریشان کیست معلوم شود؛
انتقام این شعر را در بار در سال ۱۲۹۷ گرفت. در ۱۲ سرطان آن سال که
عبدالرحمان لودین را به جرم قصد ترور امیر بزرندان انداختند عبدالهادی
پریشان را نیز بی گناه بندی کردند. تمام تلاش های محمود طرزی در راهی
آنان بی ثمر ماند تا آنکه با پادشاه شدن امان الله تمام اعضای اخوان افغان
و در جمله آن دو جوان نیز آزاد شدند.

در سال ۱۲۹۷ سراج الاخبار بنا بر مشکلات مالی و فشار حکومت از نشر باز ماند و محمود طرزی به گوشه خانه نشست.

به قدرت رسیدن امان الله در سال ۱۹۱۹ در ۲۷ سالگی فصل تازه‌یی در زندگی محمود طرزی و تمام وطن پرستان اخوان افغان شمرده می‌شود.

محمود طرزی ۵۴ ساله به همکاری با وزارت خارجه دعوت شد و بزودی وزیر خارجه مقرر گردید. انتشار جریده رسمی به عبدالهادی پریشان سپرده شد که وی نام جریده را امان افغان گذاشت و مدتی نگارندگی آن را به عهده داشت و عبدالرحمان لودین نیز سرمنشی شاه مقرر گردید.

محمود طرزی در مذاکرات صلح هیئت افغانی و مقامات برتانوی (۱۲) ۱۰ آوریل (۱۹۲۰) رئیس هیئت بود و زمانی که بعد از جنوری ۱۹۲۱ تا ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ مرحله اولین مذاکرات در کابل صورت گرفت محمود طرزی از آن نظارت می‌کرد. در سال ۱۹۲۲ به حیث وزیر مختار افغانستان عازم پاریس گردید و در ۱۹۲۴ باز به افغانستان برگشت و کار وزارت خارجه را انجام می‌داد. بنا بر اختلاف نظرها بیکه بین محمود طرزی و امیر امان الله وجود آمد و سرانجام در چون ۱۹۲۵ (تابستان ۱۳۰۴) در ۶۰ سالگی از کار دولتی کناره گرفت. کناره‌گیری محمود طرزی آرامی سخت روانی و بیماری‌های جسمی را همراه داشت که بنا بر آن مجبور شد در سال ۱۳۰۵ (جنوری ۱۹۲۷) برای معالجه عازم اروپا شود و در دهم دسامبر ۱۹۲۷ که امیر امان الله به قصد سفر اروپا میرفت خانواده محمود طرزی با امیر پیوست و تا مصر با وی بود و گرد جنوری ۱۹۲۸ در ایالت لیا از امیر امان الله جدا شد و در سویس به آسایش و دارو درمان پرداخت. در ماه جولای همان سال به وطن برگشت اما دیگر به کار اداری دست نزد تا آنکه شورش از ننگرهار برخاست و در تقاضا نامه هفت فقره بی شورشیان به دولت فقره هفتم

اخراج محمود طرزی را از افغانستان میخواست. همان بود که در ماه مارچ ۱۹۲۹ افغانستان را برای همیش ترک گفت و در استانبول سکونت اختیار کرد. محمود طرزی تا ۲۲ نوامبر سال ۱۹۳۳ زنده بود و با معاش که معادل معاش وکیل شورا از دولت ترکیه میگرفت. زندگی مرفهی داشت و در ۶۸ سالگی در اثر سرطان جگر وفات یافت و قرار وصیتش در جوار مزار ابویوب انصاری دفنش کردند.

این نکته مسلم است که محمود طرزی هیچگاه خویشان را شاعر ننمایده است. اما در سال های نگارنده گي سراج الاخبار افغانستانیه سرایش شعر بخش بزرگ فعالیت ادبی او را تشکیل میداده است. بیشتر اشعار محمود طرزی در مجموعه های «پراکنده» و «ادب رفن» فراهم آورده شده است. غزل «بگذشت و رفت» او گویا رمانانه ادبیات روشنگری بود که چرخشی در روند شاعری آن زمان آورده.

زیاده بران محمود طرزی شعرای جوان آن زمان را به سوی پذیرش رسالت سخن و ادبیات میکشاند و ایشانرا تشویق میکرد تا با خامه ها بر ضد مفاسد اجتماعی و عقب افتادگی و جهل و بیسوادی به پیکار برخیزند. چنانکه تلاش او در راهنمایی مستغنی در ذیل عنوان «عبد العلی» ذکر خواهد گردید. و عبد الهادی داوی در حل اکثر مسائل ادبی به او مراجعه مینمود و از او مشوره میخواست.

فعالیت ادبی محمود طرزی اساساً با نگارش داستانهای کوتاه و مقاله های ادبی و سرایش شعر در دمشق و سوریه آغاز مییابد بخشی از آثار آن روزگار در مجموعه «دبستان المعارف» فراهم آمده بود که در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی تدوین یافت این مجموعه شامل مقاله های ادبی و اجتماعی؛

سیاحتنامه‌ها و حکایه‌ها بود. سپس به امر شهزاده عنایت‌الله کتاب مذکور را مؤلف به چند بخش جدا کرده است که «روضه حکم» یکی از آن بخش‌هاست. اثر دیگر محمود طرزی «پراگنده» مجموعه نظم و نثر است که در سال ۱۳۳۳ در مطبعه عنایت به چاپ رسیده است. از مجموعه‌های شعری او «محمودنامه» یا «ادب در فن» که در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شد قابل یاد کرد است. «سیاحت نامه سه قطعه روی زمین در بیست و نه روز» از آثار معتبر منشور محمود طرزی است. از ترجمه‌های اوسته کتاب ژول ورن فرانسوی چون: جزیره پنهان، سیاحت در زیر بحر و سیاحت در جو هوا و کتاب سیاحت در دورادور زمین در هشتاد و روز میتوان نام برد. گذشته از آن تعداد مقاله‌های محمود طرزی را در حدود پنجاه مقاله دانسته‌اند

(د): سراج الاخبار و مسأله ادبیات نو

سراج الاخبار به پیمانه فراخی با علوم و ادبیات سده‌های میانه به نبرد برخاست و برگسترش چنان دانش‌هایی پافشاری کرد که نیازمندی‌های اساسی کشور را در آن اوضاع و احوال و پس از آن برآورده ساخته بتواند و این نکته در سراج الاخبار بار بار توضیح شده است. محمود طرزی می‌نویسد: ((۰۰۰ اما درین باره سخن را پوست کینده و صاف می‌خواهم بگویم خواه خوش کس بیاید خواه نیاید! خواه صحیح بدانند خواه غلط. مقصد از علم همان علمیت است که در این زمان تهلاک ناک جوشن دین و دولت ما، برگستوان وطن و ملت ما گردد. مقصد از علم همان علمیت است که از تهلاک بنده‌گی غیر دین ما را خاطر جمع سازد و برمسند عزت و سر فرازی بنشانند.

مقصد از علم همان علمیت است که از محکومیت و احتیاج اجانب ما را مستغنی سازد و از دینیه‌های لایحضاء و کنزهای لایفقای عالم طبیعت توانگرو غنی

گرداند مقصد از علم همان علمیت که آهن را در کف ماموم کند و طبقات عالیّه هوارا به جولان ما محکوم نماید. مقصد از علم همان علمیت که قلعه های آهنین سرحد های ملک ما گله های صدمنی دشمنان ما را از تأثیر اندازد. و گله های هزار مبنی توپهای ما فوج های دشمن را از هم شگافد. مقصد از علم همان علمیت که خطهای راه آهن ما در يك برهه قلیله به صد ها هزار عسکر ما را از یکجا بدیگر جانتقل بدهد و خط های تلگراف ما در آن واحد از هر حرکت دشمن ما به ما خبر برساند.

هزار افسوس که ما این علم ها را شیطان می نمانیم. عمر خود را صرف ما لا یعنی میکنیم. در وقت حاضر علم همین علم هاست که به محافظه اساس اسلامیت خدمت میکند و بنیاد بنای قصر دین را از زلال و حادثات این دهر پر آفات نگهبانی مینماید، خروارها علمیکه منحصر به دانستن ترکیب (ضرب - زید عمر آ) و فهمیدن قضایای (سالبه جزئیّه و موجبۀ کلیه) و حل کردن (هذا جا زو هذا لایجور) مانده باشد درین عصر و زمان حاضر بدرجه يك سر نیزه گلک يك فو ته فولادی و يك گله گنگ پنج مثقاله نیکی بدین محمدی خدمت کرده نمی تواند... (۱) بر پایه این مرام دانش های بلدرد بخور در کار ترقی کشور و رشد صنایع چون جیولوجی، بیولوژی اقتصاد و غیره که در دستگاه های کشور ما هنوز خوب شناخته نشده بود در صفحات سراج الاخبار معرفی گردید و مبادی هر يك در چندین شماره چاپ شد.

گفتیم که چگونگی روشنگری در فرهنگ با شرایط تاریخی پیدایش آن و مفکوره هومانستی شخصیت اجتماعی، که تغییر اجتماعی را به نیروی خرد

۱- محمود طرزی مقاله افتتاحیه سال پنجم سراج الاخبار افغانستان، سراج الاخبار، سال پنجم

آدمی وابسته میدانند مشخص میشود. همانگونه در رحلة روشنگری فرهنگ افغانی در ادبیات تمايلات بسوی گسترش دانشها بظهور رسید و در ستایش آموزش و پرورش اشعار زیادی سروده شد.

روشنفکران افغانستان معتقد بودند که برای مقابله با دشمنان و حصول آزادی کامل سیاسی و اقتصادی پیکار در راه تعمیم دانش در کشور و رشد صنایع ملی ضرور است. (۱)

محمود طرزی از طریق ترجمه و چاپ رومانهای فانتزی ژول ورن چون، سیاحت در جو هوا، جزیره پنهان و سیاحت در زیر بحر خواننده را با آینده دور تلاشهای دانشمندان آشنا میساخت و با ورا ورا به نقش زندگی ساز دانش استوار تر میگردانید و مقاله‌هایی در باره ارزش صنعت در کشور مینوشت که دوشادوش آن در ادبیات نیز ستایش پذیریده‌های صنعتی و نقش صنایع در ترقی کشور از موضوعات شعر شناخته شد. شعرا در ستایش موتور، زیل، برق، تلفون، رادیو و غیره اشعار زیادی سرودند.

پیشرفت‌های آلمان در سرآغاز نخستین پیکار جهانی در سیمای ادبیات ما چون پیروزی علم و صنعت شناخته شد و شعرا با استفاده از این نکته مردم را به کسب دانش تشویق میکردند. حاجی شیر احمد مخلص شاعر در بار امیر حبیب الله که از همکاران سراج الاخبار بود در قصیده‌ی مینویسد:

ز فیضان کمال و فن ترقی کرد چون جرمن

کز و خصمان او دارند بیم ملک و جان امروز

بیا پیدای مسلمانان که ما هم بهر علم و فن

به جلد و جهد بر بندیم روز و شب میان امروز

ز علم و حکمت و دانش ترقی میکند دولت

نمی شاید که ما باشیم در خواب گران امروز

ترقیات چرمن را بخود سر مشق انگاریم

به تعلیم فنون کوشیم بر قدر توان امروز

عبدالرحمان لودین ، آن مبارز دلیر سازمان «اخوان افغان» نیز در

قصیده بی شرق و غرب را برابر میگذارد و نیروی غرب را در جنگ جهانی

اول از دانش و صنعت میدانند و بر حال شرق که سر رشته دانشها را از کف

داده است ، افسوس میخورد و در آن قصیده چنین میگوید :

... افغانیان ذی هم گرم تفق گردد بهم

سبقت کند از گسته هم شهرت برد از تهمتن

بهر وطن گریک دوصدا عالم به اصلاحش رسد

بی شبهه این جهل و حسد را میزداید چن سفن

باید مکاتب بی شمار گردد معارف بیشتر

تا علم و فن یابد مقدر در قلب اولاد وطن

اند روطن از مکتبی حاصل نگردد مطلبی

کی میتوان از یک لبی الفاظ شیرین آمدن

صد ها مکاتب در بلد از بهر ملیونها ولد

تا روح حریت دمدم در جسم شان چون جان به تن

تا اند راندك وقت و حین بس نوجوانان رزین

هر يك معلم چون بکین (بیکن) هر يك مورخ چون گین (*)

از هر دیار آید برون گردد وطن را رهنمون

انشا کند دار الفنون املا کند باب الفتن

* مورخ شهیر انگلیس ، مؤلف صعود و نزول روم.

حاصل کند زان مملکت سود کثیر و منفعت
از فیض آن یا بدست افزونتر از چین و ختن

هر ملک کا ندر بحر و بر باشد نفوذش بیشتر
گردد مصون از هر خطریا بدنجات از کید و فن

بی شبهه گردد مستقل گاهی نگردد منفعل
با هر که بندد عهد و ال آزاد باشد در سخن

بر روی دریا زور قی دارد عجب خوش رونقی

خاصه بر آن يك بیرقی بروی نشان ز افغانین (۱)

بدین گونه مقایسه شرق و غرب با تا کید بر نقش دانش هادر بالایی دست غرب
تقریباً تا حد موضوع مستقلی در ادبیات ما نمو و انکشاف یافت. (۲)
در ادبیات دوره روشنگری افغانستان مسأله حصول آزادی کشور در صدر
مسایل قرار دارد و آزادی سنگ بنای ترقی و آبادی میهن و آرامی مردم
شناخته میشود.

محمود طرزی در رساله «روضه حکم» که در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شده است
چنین حرف های تند پرغروری را به گوش استعمار رساند:

«حب وطن عبارت از دوست داشتن سرا و خانه و باغ و باغچه نیست بل
که حب وطن آنست که در مقابل دشمن در پیش هر سنگ و کلوخ وطن انسان سینه
خود را سپر نماید. و برای پامال نشدن يك و جب زمین وطن انسان جان خود را فدا

۱ - سراج الاخبار، شماره ۵ سال ۶۰.

۲ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به «تأثیر افکار سید جمال الدین افغانی بر ادبیات معاصر
دری افغانستان» مقاله نگارنده منتشر در عرفان (شماره فوق العاده به مناسبت روز معلم ۳۱ ثور
سال ۱۳۵۶) ص ۷۵.

نماید و برای ندادن يك ذره خاك وطن انسان خود را هبا نماید و از برای
 ترقی و اعتلای وطن انسان هر گونه مهالك را بر خود هموار نماید (۱۰۰)) (۱)
 در پهلوی اشعار زیاد آزادی خواهانه در چنان اوضاعی که در برابر
 نیروی نظامی امپراتوری بر تانیه نیروهای پیکار جوی و آزاد یخواه داخلی
 احساس کهنتری میکردند عبد الهادی داوی شعر بلبل گرفتار را سرود و در آن
 مرگ در راه آزادی را بر زندگی اسیرانه بر تر نهاد و جان سپردن در راه
 پیروزی را نوعی پیروزی شمرد :

سحر گهی بشنیدم ز بلبل به نفس
 که مردم از غم و درد دلم نپرسد کس
 که از چه میکشم این ناله ها نفس به نفس
 چرا گذشت مرا عمر در فغان چو چرس
 چرا به غیر فغان نیست کار و بار مرا
 چرا حیات به گردن شد دست بار مرا
 نه محرمی که باو یکز مان سخن گویم
 نه مونسی که ز درد و غم وطن گویم
 نه همدمی که به او حرفی از چمن گویم
 ز لاله و نسرین و یاسمن گویم
 کنتم به شکوه دل پر ملال را خالی
 ز درد خویش کنتم جمله بلبلان حالی
 غرض ز قصه پر درد خود کمی شنو اند
 ز نکته های اسیرانه شمه یی بر خواند

که باد بوی چمن بر قفس نشین گذراند

تپید و بال و پر افشاند و این حدیث بخواند

مگر رساند نسیمی صبا ز خاک وطن

که برد هوش و قرارم به خاک پاک وطن

دمی به حیرت و بیخود فگنده سرا بستاد زشکر یا ز شکایت دگر لبی نکشاد

که باز باد صبا از شگوفه دادش یاد کشود چشم و کشید از خروش دل فریاد

که همچو من شوی از خانمان جدا صیاد

چو من اسیر ستم سازدت خدا صیاد

مرا که فخر چمن زیب گلستان بودم گل شگفته بستان آشیان بودم

روان باغ و چمن روح بوستان بودم ظریف و شوختر از جمله بلبلان بودم

اسیر پنجه فولادی بلا کردی

بجای لطف جفا کردی و خطا کردی

ضای بسی سرو پا بود جای پروازم بلند شاخ سرسرو و مسکن نازم

همیشه بوی گل از خانه خوش اندازم برون چمودی چو آواز خرمی سازم

مرا نه درد اسیری نه چون قفس دل چاک

نه اشکر یزی غمگین نه ناله غمناک

سحر که بال و پر شوق میزدم بهوا به شاخه های شگوفه گرفتمی ما و

گهی بروی گلی گه به سنبل شیدا به خنده نعمه کنان میسرودم این آوا

که راست عشرت امروزه بیکه من دارم

ندیم سنبل و گل خانه در چمن دارم

همان گل است کنون و همان زمان بهار زمین ز سبزه نخلع درخت پر پروبار

فگنده شور به گلشن نوای قمری و سار به گوشه های گلستان چو من هزار هزار

پرند از سر یک شاخ برد گر خندان

فتاده من به قفس گریه میکنم به فغان

رسیده است دل زار من به جان یارب ازین ستمکده ام زود وارهان یارب
درین جفا کده پرغمم ممان یارب دوباره ام به گلستان و گل رسان یارب

اگر برای قفس آفریدی ام باری

چرا به بال پر م داد ای سروکاری

اسیر پنجه جو رو جفاستم تا کی ؟ ندیم آه و فسوس و غم و ندم تا کی ؟

انیس انده بسیار و لطف کم تا کی ؟ جلیس این ستم آباد پرالم تا کی ؟

چو غیر یأس درین خانه نیست کار امید

بهست امید مزاری از این مزار امید

سپس خموش شد و ساعتی تأمل کرد مرا گمان که شد آرام یا تحمل کرد

دوباره نغمه کنان روی جان بگل کرد به خنده گفت که صیاد چون تغافل کرد

بیا بمیر ز ذلت نجات خواهی یافت

بگوشه گاه عدم خروش حیات خواهی یافت

اگر چه نیست گوارا بمن چنان مردن جوانم و بو دافسوس بر جوان مردن

ولی بر آرزوی زندگی توان مردن که هست موجبا حیا ی جاودان مردن

چو هر سحر به قفس حال مرگ می بینم

چرا نمیرم و فارغ ز درد ننشینم

بگفت این و به حسرت بسوی گلشن دید گشود بال و پرو بر در قفس بدوید

بر آن طلسم زمانی هجوم کرد شدید ولی چه فایده کان بود سد سخت شدید

ز کسله و پر و بال نحیف و متقارش

بر بخت خون مصفا ی رنگ گلزارش

فتاد و بیحد و خونش به جوش می آمد دل تپیده بخون در خروش می آمد

گهی گهی که به حال و بهوش می آمد همین این طنین حزین زو و بگوش می آمد

شکست بال و پر در هوای آزادی

هزار شکر که گشتم فدای آزادی

و شاعر برای تأیید احساس و اندیشه خود بیتی از مظهر را در پایان شعر

بعد از این عبارت می آورد: خاتمه از زبان مظهر:

درین بهار ز بلبل اگر نشانی هست

به پای گلبنی افتاده آشیانی هست (۱)

پرشان در این شعر سوزناك بهاری را که در آن مردم در اسارت بسر برند و آشیانه زندگی شان در پای گل آرزوها ویران افتاده باشد زشت تر از مرگ می پندارد. این شعر که دوماه پیش از بهار سروده شده دوماه پیش از بهاری که دو سال بعد از آن افغانستان آزادی سیاسی خود را به کف آورد، پاسخی بود به سوال آنده از مردم این کشور که درباره پیروزی شان در پیکار با استعمار دودل و متردد بودند و در باره نابرابری نیروها زیاد می اندیشیدند. شعر «بابل گرفتار» که چون صدای زمان طنین شکوهمند و گوش نشین داشت به زودی به پشتو گزارش یافت و در یکی از شماره های بعدی سراج الاخبار ترجمه پشتوی آن به چاپ رسید.

با پدید آمدن آن که چون ظهور دورۀ روشنگری کشورهای شرقی با دست باز بهای امپریالیزم در شرق همزمان است، بنا بر آن این دوره در فرهنگ و ادبیات همه ملل شرقی خصلت ضد استعماری دارد و دوره روشنگری در کلتور و ادبیات مردمان ما نیز دارای همان خصلت است.

نخستین نبرد جهانی دلیل آن گردید که مسأله آزاد بخواهی راروشن فکر آن
افغانستان به گونه لازم بی مطرح نمایند. دفاع از اسلام یگانه پایه بی
بود که میشد تمام ایل ها و قبیله های افغانستان باتکاء بر آن متحدانه برضد
فرنگی به پیکار برخیزند و در جنگ جهانی اول که امپراتوری عثمانی چون
مرکز خلافت اسلامی با کشور های بالقان داخل جنگ شد در صفحات سراج-
ال اخبار آزاد بخواهی مردم افغانستان چون حلقه بی از زنجیر آزاد بخواهی
تمام ملل مسلمان منعکس گردید و بر ضرورت تشکیل اتحاد دول مسلمان
تأکید شد. درین مورد البته اندیشه های سید جمال الدین مستقیماً از طریق
محمود طرزی و غیره مستقیم چون روحیه مسلط بر تمام ملل مسلمان موثر بود.
نقاله های مفصلی در سراج الاخبار، توضیح ضرورت اتحاد مسلمین
و پیشنهاد های روشن فکران افغانستان در باره اشکال اتحاد بچاپ رسید
مثلاً سرمقاله بی با عنوان: «مسلمانان اتحاد کنید و از هم جدا مشوید»
و همچنان در اشعار شعرای زمان این مطالب با تأکید و تفصیل بیان شد
چنانکه محمود طرزی در غزلی با عنوان اتحاد مینویسد:

حکم قرآن مبین شد اتحاد	اصل این دین متین شد اتحاد
حزب واحد گر شود اسلامیان	حاکم روی زمین شد اتحاد
اتحاد مسلمین فرض است و دین	پس چرا متروک دین شد اتحاد (۱)

همچنان در شمار ۱۶۵ سال ۲ سراج الاخبار قصاید عبدالعلی مستغنی و
میرزا محمد عزیز، کاتب اداره سراج الاخبار و در شماره ۲۰ همان سال قصیده
شیر احمد مخلص همین پیام را بیان گراند.

روشنفکران افغانستان در دورهٔ روشنگری بر ضد خرافات و بر داشت های نادرست از دین مبارزه کردند. محمود طرزی رسالهٔ ((علم و اسلامیت)) را چون ضمیمهٔ سراج الاخبار چاپ کرد. با این رساله وی تلاش ورزید تا ثابت بسازد که دین اسلام مخالف علم نمی باشد و بدینگونه کوشید تا با آیات قرآنی ضرورت تحصیل علم را روشن سازد.

تلاش سراج الاخبار به پشتیبانی حقوق و مقاله هاییکه درین زمینه نشر شد و نشر جریدهٔ مخصوص زن به نام ارشاد النسوان در عهد امیر امان الله دیر تر سر داد، چنانکه در اواسط این دوره انعکاس آن در ادبیات دیده میشود. موضوعات اساس شعر دودهمهٔ اول قرن بیستم چون وطن پرستی، آزادی خواهی تشویق به دانش و صنعت تأکید اتحاد کشورهای اسلامی و پیوستگی اقوام مختلف باشند افغانستان برای حصول استقلال چون موضوعات جدید در ادبیات، خواه، مخواه، مخالفت ها زو برو میگردید که روشن فکران افغانستان ناگزیر بودند با موانع بستیزند و راه رسیدن به آرمانهای نور را هموار سازند.

هـ) ادبیات فنی و ادبیات ملی

اشعار و واجد موضوعات نو که تعبیرات و اصطلاحات تازه و غیر مروج در شعر نیز داشت در برابر شعر قدیم قرار گرفت و سراج الاخبار در دفاع از شعر جدید مقاله هایی چاپ کرد که اینک برای خوب روشن شدن پرخاش این دو شعر نو و کهنه یکی از آن مقاله ها را که سیراب از طنز و نیشخند است نقل میکنیم. این مقاله در واقع مرامنامهٔ شعر دورهٔ روشنگریست:

«حسب حال ما بین شعر طرز جدید و شعر طرز عتیق:

عتیق - بسیار عجیب است که در شما هیچک لطافت و نزاکت شعریه

دیده نمیشود. به این لفظ های غلیظ و کلفت (تحصیل) و یا (معارف) و یا (بگذشت و رفت) و (وطن) و (فیض خلاق حسن) و از همه بدتر (زغال سنگ) و سیاه که شمار سرو بر خود زده اید سراسر خود را از شناخت پر آورده اید بلکه يك لکه ایست که بر دامن پاک شعر نهاده اید. حالا آنکه موضوع شعر و بنیاد شعر بر گل و بلبل، بر خط و کاکل، بر باده و ساده، بر زندی و فلاشی، بر موی کمر، بر قد سرو، بر ناز پرستان، بر عذاب لبان، حتی بر دیوانگی و بیابان گردی وضع و بنا یافته. هزار افسوس که شما ازین همه پیرایه ها و آراستگی ها خود را محروم ساخته به کامه های ثقلت بخشی که در خور مدرسه ها و ملاها و دود چراغ خوردن های باشد آغشته ساخته اید و از همه عجب تر که به این همه ثقلت و غلظت خود نام تا نرا (شعر) هم گذاشته اید!

جدید - آه برادر! چه بگویم: قسمت بدمن را به این حال در آورده من هم به همان لطافت ها و نزاکت ها آراسته و پیراسته بودم. آمنتیم رنگ گل و دستم از سایه رنگ حنا در شور و غلغل بود از برگ گل تر از و ساخته در یکطرف آن نسیم سحر گهی را که یا بوی زلف یار معطر بود میگذاشتم و در دیگر طرف آن جوهر لطیف روح خود را گذاشته وزن می کردم. در موی کمر آنقدر می پیچیدم که به عدم می رسیدم. در نقطه دهن آنقدر مجو میشدم که هیچ میشدم قدم سرو بسیار درازی بود که از حد کمر به قدر یک موبار یک شده بود و رویم ماه شب چهارده بود که مانند يك سینی گرد بقلاوله پزی بنمود. ابروانم دو کمانی بود که بزرگی دایره قوس قزح در پیش آن از خجالت رنگ می باخت. چشمانم دو ترك قاتل کمان بدست خونریز و بدمستی بود که بسیار دل ها و جگرها را خورده بود. مژگا نهیم خنجر های جگر شکافی بود که به قلابهای برگشته يك دکان قصابی مشابیهت میرسانید

که دل جگرها بر آن آویخته شده باشد. و با آنکه به سیخ های دکان کبابی
 میماند که دل ها را به آن در کشیده کباب میکرد. دوزلف هنرینم چون
 دو مار سیاه پرز هری که از يك سروی آویخته شده بود به نظر میخورد.
 کرا یا را که تزد يك شود! خالم يك حبشی لیگرده بینی پهن روسیاه و دهنم
 بقدر چاه زمزم و یا يك چشمه آب بقابی بود! چه خوش قسمت دهنم بود قلمونی
 داشتم که گاهی غنچه و گاهی نقطه، گاهی چشمه و گاهی عدم گاهی هیچ می
 شد! افسوس افسوس که از آن لطافت و نزاکت ها هیچ چیزی بر ایمن نماند.
 عتیق - آیا چرا این چنین شد؟

جدید - مهوس برادر از زمانه بدست زمانه! ...

عتیق - واه! این مسأله را به زمانه چه تعلق. شعر هر وقت شعراست که اساس
 آن بر حسن و جمال معشوقه و عشق و محبت ساده و ساده بنا یافته زمانه هیچ وقت
 بر شما جبر نمی کند که شما آنچنان جوهر نفیس خود را در سیاهی های زغال های
 سنگ آلوده تازید.

جدید - زمانه شمارانمی گویم زمانه خود را میگویم! این عصر و زمانه
 يك عصری است که در همه چیزها تغییرات و تبدلات کلی واقع شده است. در
 این عصر قد دراز سرو و عرعرمانندی را که ده پانزده برابر قامت طبیعی بشر
 باشد و آن سرو، دو لیمو یا دو انار بار آورده باشد و مارهای سیاه پرزها را از دو طرف
 آن آویخته شده باشد. و يك روی چون مجمع گردی را که در میان آن دو کمان
 و یا دو جعبه تیر یا دو بنچه سیخ های دکان کبابی و يك حبشی و يك غنچه و دو عناب
 و يك سب و يك چاه و غیره گذاشته شده باشد و این سینی بر يك بیاض در از
 حیثی وضع شده بر تالاق آن درخت سرو مانده باشد هیچ کس نمی پسندد!
 شما هزار شکر بکشید که مانند من عاجز بد قسمت به این عصر قد را شناس نیامده

آید. در این وقت آرایش ها و پیرایش های حسن و جمال ها بیکه داشتیم و شمع های از بسیار و نمونه بی از خروار آن بیان شده به پیشیزی هم نمی خزند. بلکه (مادر آل) گفته میگوزند. يك كتاب معدن شناسی زغال سنگ را كه كار از آن گرفته شود از دوازده هزار كتاب های بیست هزار بیتى و صد هزار بیتى ما بیچاره ها بهتر و مقدس تر مى شمارند يك دقیقه كه در راه حل كردن يك مسأله فن ما كینه و یا كیمیا و یا حكمت و یا هندسه و امثال آن صرف كنند از هزار سال به ما و شما پرداختن را افضل و احسن مى دانند چه فكر های واهی و چه خیال های باطل !

جدید- چه باید کرد !! اگر واهی باشد و اگر باطل همین است كه شدنی شده، چار باید زیستن ناچار باید زیستن.

عتیق- آه چه بگویم برادر ! دل مرا بر حالت كه باب كردی. دانستم كه به چه سبب به این تبدیل قیافت و این تناسخ پر آفت مجبور شده ای ! خدا مردمان عصرت را عقل بدهد. و چشمهای بصیرت شان را باز كند تا حق را از باطل و لازم را از غیر لازم و نافع را از مضر تفریق دهند.

جدید- آمین ! ... انتها (۱) درباره این مقاله چند نکته قابل تصریح است

۱- شعر كه بیانگرو اقعیت های عینی و ذهنی است، با دگر گونی زندگی خواهمخواه دگر گون میشود.

۲- شعر باید سودمند باشد و برای زندگی سازی بلدرد بخورد.

۳- موضوعات و واژه های شعری جاودانی نیستند؛ بلکه همگام با تغییر زمان تغییر می پذیرند.

۴- آنچنانکه تقلید کشنده شعر است نو آوری هلمگام با سیر زمان شعر را بارور میسازد؛ اما جد آ قابل توجه است که این شعر به اصطلاح جدید با تخیل و تصویر سازی کمتر سروکار داشت و از زبان فشرده انعکاسی و ویژه شعر و دیگر مفاهیم اصیل شعری دور بود و بادست های بی اعتنا به میراث کهن شعردری پیروزی می شد.

بهر صورت مقاله مذکور وداعیه یی با بعضی از ارزشهای ادبی قرون وسطی بود، که فشرده مطالب آن در منظومه «بگذشت و رفت» محمود طرزی نیز بیان شده است. در این منظومه این بیت ها قابل توجه است:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
وقت اقدام است و سعی و جد و جهد غفلت و تن پروری بگذشت و رفت
عصر عصر موز و ریل است و برق گامهای اشتری بگذشت و رفت... (۱)
محمود طرزی وقت چنان شعری را سپری شده می پندارد که همسنگ سحر است و از نگاه شاعر در تعبیر سحر تمام ارزش های شعری کلاسیک فراهم است و در آن گویا رد سنت گرایی و تقلید است. با بیان نیاز مندی تازه زنده گئی. محمود طرزی تأکید میکند بر آنکه شعر باید با سخنگوی تقاضا های این زمانی زنده گئی باشد.

ادبیات فنی که بخشی از شعر «طرز جدید» بود چنان اشعاری را می گفتند که در آن صنایع و پدیده های صنعتی ستایش میشد. محمود طرزی «غزل» های خود را که در وصف برق و رادیو و تلیفون و ریل و زغال سنگ و غیره سرود. بود جمع کرد و به شکل مجموعه یی به چاپ رساند. نامش را «ادب در فن» یا «محمود نامه» گذاشت. این اثر گویا به پاسخ «محمود نامه» کتاب سوم

از پنج کتاب که برای موادآموزی در مدارس و مکاتب خانگی از آن استفاده می‌شد ترتیب، شده بود. محمود طرزی در مقدمه با توجه به نقش آموزشی و پرورشی ادبیات محمود نامه پنج کتاب را گمراه کننده خواند. (۱) از شماره ۲۰ سال ششم سراج الاخبار ستون جدید «ادبیات ملی» در جریده گشایش یافت که پروگرام آن بعداً چنین تشریح شد: سرلوحه مانچه چیزها بکار دارد.

۱- اقسام شعر در هر موضوعیکه باشد، قصاید مدحیه غزل های عاشقانه نشیده های وطنیه، ترکیب بند، ترجیع بند، مخمس، رباعی، چاربیتی و غیره که از مردم خود وطن باشد خواه از شعرای گذشته و خواه از شعرای حال فارسی - افغانی.

۲- از اقسام نثر، مکتوب های ادبی، علمی، اجتماعی و غیره مقاله های ادبی که موضوعش عالم طبیعت باشد، فارسی - افغانی.

۳ - ضروب المثل - یعنی ضرب المثل ها بهر مضمونی که باشد و ضرب المثل شده باشد، فارسی - افغانی.

۴- فقرات حکمت آمیز مانند فقرات گل دسته حکمت و بعض فقرات لطیفه آمیز بانزاکت، فارسی - افغانی.

۵ - به لهجه و شیوه اقوام مختلفه وطن عزیز ما هر رقم شعری که باشد مثلاً به لهجه هزارگی، پنجشیری، صرف کابلی شهری، قندهاری، هراتی اوزبکی و غیره. و به لهجه افغانی اقوام مختلفه هر رقم غزل خوانی و چاربت سرایی و غیره در این خصوص يك مقصد مهم داریم که نتیجه آن از فایده خالی نخواهد بود.

۱- رجوع کنید به مقدمه محمود نامه مطبعه دارالسلطنه کابل، سنه ۱۲۳۱.
این اثر در سال ۱۳۳۳ با مجموعۀ: «پراگنده» نیز در مطبعه عنایت چاپ شده است.

۶- فقرات تار یخچه عبرت آمیز که مختصر و مفید و به تاریخ خود افغانستان تعلق داشته باشد . (۱)

چنانکه از مرام نامه « ادبیات ملی » برمی آید خواست گردانندگان سراج الاخبار آن بود که اشعار ملل و اقوام مختلف افغانستان بزبان و لهجه خودشان چاپ شود و بدین صورت زمینه پرورش ادبیات ملیت های گوناگون فراهم گردد . در پهلوی آن سراج الاخبار معتقد بود که هرگاه مسایل مبرم روز به لهجه و زبان اقوام مختلف در صفحات اخبار انعکاس یابد پیمانه نفوذ و کارگری آن بیشتر خواهد بود . چنانکه محمود طرزی در مقاله « ادبیات ملی » (۶) این نکته را توضیح کرد و تأکید نمود که پیام شاعر به لهجه خودش زود تر به مردمش میرسد نسبت به آنکه ماهر موضوع امروز را با تعبیرات و واژه های شعری کهنه و زبان ادبی چندین صدسال قبل بیان کنیم . و برای تأیید گفته خود در برابر شعری از کلیم همدانی غزل هایی از صاحب داد کوhestانی ، خواجه محمد سائبکی و غزلی به لهجه هزارگی چاپ کرد . با چاپ این اشعار سراج الاخبار نخستین بار به زبان محاوره لهجه های گوناگون شکل نگارشی داد و آنرا ثبت کرد . محمود طرزی به تخلص « افغانی » ترانه هایی به لهجه کابل سرود (۳) که شعرای جوان کابل از او پیروی کردند . یکی از آن جمله شعرا میر غلام حضرت انور بود ، که تخلص خود را بعد آشایق و پس از آن شایق جمال گذاشت . وی در نامه یی به محمود طرزی می نویسد : « حضرت صاحب امتیاز مخلص

۱- سراج الاخبار ، سال ششم ، شماره ۲۲ .

۲- سراج الاخبار ، شماره ۸ ، سال ۷ .

۳- رجوع کنید به سراج الاخبار سال ۷ ، شماره های ۱۱ و ۹۸ .

نواز را از درگاه کریم کار سازد ائمه اسرافراز میخواستیم. يك غزل به لهجه ملی در قید تحریر آورده ارسال خدمت نمودم. لاکن با این ربط هم از سخن استاد شاکرود فرق بسیار است. مگر چون در این روزها تخلص انور را به شایق تبدیل کرده ام لهذا عرض تخلص را به واسطه این غزل خدمت آن معنی پناه ضرور دانسته به مطالعه آن تکلیف دادم فقط. ۰ (۲)

ز بر عنوان «ادبیات ملی» چاپ ضرب المثلها، آغاز پژوهشها در ادبیات مردم (فولکلور) بود که متأسفانه توجه محققان را جاب نکرد و ادامه نیافت «مقاله ادبی» که در شماره دوم مرامنامه «ادبیات ملی» یاد شده است پدیده تازه بی در ادبیات دری به شمار میرود. این نوع ادبی موازی با ترجمه اشعار اروپایی در آغاز سده بیستم بوجود آمد و ادامه یافت.

و. بی پروایی به اشکال شعری قدیم

در دودۀ اول سده بیستم با پیشدستی محمود طرزی بی پروایی به اشکال شعری قدیم دیده میشود که زاده عوامل زیرین است:

۱- توجه زیاد شاعر به واقعیت های زندگی اجتماعی زمانش چون قطب مقابل سنت گرای بی در ادبیات.

۲- ظهور رو به افزایش ترجمه ها از نمونه های شعر آزاد اروپایی و با هر شعر اروپایی که ترجمه به شکل شعر منشور درمی آید.

۳- پیوسته با ترجمه اشعار اروپایی ظهور شعر منشور در ادبیات دری چون (شکل) نو، که لزوم وزن و قالب قدیمی را در شعر نمی میکرد و گواهی میداد که شعر میتواند بدون داشتن وزن عروضی و قالب مروج قدیمی هم وجود داشته باشد.

بی التفانی‌ها بیکه به ارزش‌های شکلی شعر قدیم در این دو دهه
صورت گرفت بصورت عمده از این قرار است :

۱- آمدن کلمه‌ها و عبارت‌های گفتاری در شعر نه به صورت قصیدی
بلکه برای ایجاد فضا یا آهنگ تازه به شعر مثلاً در مرثیه‌مینای محمود طرزی
چنین چیزی دیده میشود :

این شعر که در « سلطان پور » جلال‌آباد در سال ۱۳۲۹ سروده شده
بیانگر ناراحتی محمود طرزی از ستمی است که در باریان عیاش بر میناها
روا میداشتند .

چون گوشت مینا خوردنی نیست ؛ بنا بر آن مینا را فقط برای تفریح
شکار میکردند و گذشته از آن در سیمای مینا درین مرثیه از تمام مردم
مستضعف دفاع شده و هرگونه بیداد نکوهش گردیده است . این شعر ظاهر آ
پس از آنکه شکار مینا را شاه منع کرد سروده شده است :

مرثیه مینا

-۱-

مرغکان این چه خوش نوایی‌ها	اینچه پرواز و پر فشانى‌ها
این چه جمعیت سرود آیین	این چه چرخ و دایره سرودا گین
حال تان ساده شکل تان چه ظریف	صوت تان خوش مقام تان چه لطیف
لیک ترسم که دهر خانه خراب	محو سازد مجالس احباب

چپ شوین مرغکان من چپ شین

- ۲ -

۱-ی-ن-۵۵- آمدشکاری با صد پیچ نیست در تو بره شکارش هیچ
نیست تنها دوميله در دست نیست چره پر بهر قتل تان مستست

رحم در دل نباشد شش هرگز چو ببیند کشد کند جز و بز
چپ شومینا که هستی مینا کار کشدت آن شکاوی زار و نزار
شان نباشد که شین انسان است این چه کاری قساوت افشان است
چپ شوین مرغکان من چپ شین...

در این دو بند «مرثیه مینا» «چپ شوین» «چپ شین» و «چپ شومینا» در بیت
چهارم بند دوم برای ایجاد لحن صمیمی آمده است و نگارش «اینک»
بدین شکل «ا-ی-ن-ه-»! «برای تجسم آهسته و دزدانه آمدن شکاری اختیار
گردیده است و این همه نشان میدهد که شاعر بر بیان صادقانه اندیشه و احساس
خود پافشاری دارد و بهمان اندازه از کار بردارزش‌های قراردادی شعر کلاسیک
گریزان است.

۲- شکستن قالب، چنانکه در مثال «مرثیه مینا» نیز بروشنی دیده میشود شعر
به شکل مثنوی سروده شد و مشا به ترجیع بند. بخش‌هایی از آن با يك مصرع بزبان
گفتاری: «چپ شوین مرغکان من چپ شین» جدا میشود. و بخش‌ها هرگز با هم
برابر نیست. مطابق احساس شاعر در هر جاییکه پنداشته میشود. که بهره‌تسامی
از موضوع به پایان رسیده این مصرع می‌آید و بخش را از بخشی جدا میکند.
بخش نخستین چهاربیت است دومین پنج، سومین چهارده و چهارمین هشت و
پنجمین هفت بیت. (۱)

«مرثیه مینا» در مجموع قالب تازه است که با هیچ يك از قالب‌های قدیمی
مشا به نیست. مثال دیگر شعر «مکتب» محمود طرزی است. شعر از بهره‌های نابرابر
ساخته شده است چنانکه بند اول چهار مصرع دوم چهار مصرع، سوم پنج مصرع
و چهارم پنج مصرع و بند آخرین شش مصرع است.

۱- رجوع کنید: محمود طرزی، (پراکنده) کابل، مطبعة عنایت (سال ۱۳۳۳) ص ۷۳ تا ۷۰.

زین جسم با جان زین چشم پر نور گـردورـهـانی مانی تو بس دور
زین چند اشیا بشنو بد ستور يك يك شمارم تا گـردی آگاه

-۲-

اول ز انسان دور افتی ای جان جانـدار باشی لیکن نه انسان
انعام باشی «بل اصل...» دان باقول قرآن باشی تو گمراه

-۳-

گمراه انرا بسا ید بدانی کوـکـورـهـا بشدره را نبیند
آخرچه گردد آیا تو دانی در چاه افتد عاجـز نشیند
بیچاره اعما بیچاره گمراه... (۱):

چنانکه دیده میشود شعر دوره روشنگری در دوده اول مدۀ بیستم هم از
نگاه موضوع تازه بود و هم از نگاه بعضی قالب ها . شکستن قالب مانند نو
آوری در انتخاب مضامین شعری حتمی نبود . شعرا مجبور نبودند که برای
مضامین تازه قالب های تازه جستجو کنند .

۱- سراج الاخبار ، سال ۵ ، شماره ۱۹ ، (۱۹۱۶ م)



بخش سوم

ظهور قالب‌های نو ادبی

الف) سفرنامه :

در دوره روشنگری ادبیات دری زیر تأثیر ادبیات ترك سیاحت نامه نویسی و ترجمه سیاحت نامه ها بوجود آمده جنبش سیاحت نامه نویسی چون نخستین نوع نشر هنری در ادبیات ترك در اواخر قرن هفده ظهور یافت که هدف آن نشان دادن مظاهر زندگی غرب به خواننده ترك بود . در افغانستان هم اواخر دهه اول سده بیستم سیاحت نامه هایی چاپ شد که بعضی ترجمه و بعضی نگارش بود چون سیاحت به قطعه روی زمین در ۲۹ روز (۱) و سیاحت نامه لاپونیا (۲) ترجمه سیاحت نامه عبدالرشید ابراهیم افندی که توسط محمود طرزی و عبدالهادی پریشان از متن ترکی کتاب (عالم اسلام) صورت گرفته و در شماره های متعدد سراج الاخبار چاپ شد .

۱- محمود طرزی سیاحت به قطعه روی زمین، مطبعه عنایت کابل: ۱۳۳۳ (۱۹۱۵ م)

۲- سراج الاخبار افغانیه شماره های ۹ - ۱۲ ساله ۶۰ .

نگارش سفر نامه ها در ادبیات دری گذشته دوری دارد؛ مگر جنبشی که در سده بیستم رونما شد از آنرو نوپنداشته میشود که اهداف آن با سفر نامه های کهن متفاوت بود، کاملاً موازی با روحیه سیاحت نامه ها و سفارش نامه ها و سفارت نامه های اواخر سده هفدهم ادبیات ترك نوشته شده است. درین سفر نامه ها کوشش شده که زندگی غربی و یا کشورهای پیشرفته دیگر به خواننده معرفی شود تا علاقمندی او را به دانش های معاصر و تخنیک و صنعت برانگیزد.

ب) شعر منشور :

در نخستین شماره های نخستین سال سراج الاخبار همزمان با چاپ ترجمه های شعر ارو پایینی مانند «بوسه مادر» از شاعر فرانسوی (۱) و «ترجمه شعر یکی از ظریف طبعان جرمنی» (۲) نوشته های «تنهایی» (از یادگارهای اصلحیه) (۳) و «شعر - موسیقی» (۴) و «شبنم» (۵) و «بهار عشق» (۶) از محمود طرزی و «عمر... وقت» از عبدالهادی داوی (۷) چاپ شد. این پارچه ها نمونه هایی از شعر منشور و مقاله های ادبی بود. این دوشکل ادبی بسیار شبیه هم بود. نمی شد، با ارزشنما های مشخص یکی را از دیگری جدا کرد. مگر پارچه هایی درامان افغان بصورت مشخص زیر عنوان شعر منشور به چاپ رسید؛ مانند «روزگار هم ملتفت نمیشود»

- ۱- سراج الاخبار، سال اول شماره ۴، ص ۵۰.
- ۲- ایضاً شماره ۲، ص ۷.
- ۳- ایضاً شماره ۷، ص ۸.
- ۴- ایضاً شماره ۲، ص ۳.
- ۵- ایضاً شماره ۳، ص ۴.
- ۶- سراج الاخبار، سال اول، شماره ۲۱، ص ۴.
- ۷- ایضاً، سال ۷، شماره ۱۶.

از احمد راتب (۱) و احساس اندوهناك ، ازم . حسن (۲) و چرا شفق
 اینقدر جوانین است ، از غلام سرور (۳) و روزگار بی مروت پدرت
 بسوزد ، از احمد راتب (۴) و آه روزگار سیاه ! ازم . حسن (۵) و در
 سال اول انیس (۱۹۲۷ م) نیز این نوع نوشته ها بدون عنوان
 شعر مشهور به چاپ میر سید ، مانند دخترو ستایی ،
 از کوهی (۶) و تنهایی و مهتاب ، از غ . ر (۷) مثلاً : « روزگار بی مروت ، از
 راتب چنین شروع میشود :

چه انجماد و افسردگی یارب :

رومخ نه مانند ارد های پژمرده در زیر سواحل نمناك در جستجوی راحت
 گاهی جاریست از یاد قرآنسان را به وحشت می افکند . سردی هوا لرزه می آورد
 صدای تالش بلبلان که در اخیر وقت میخواهند آرام گیرند نوحه حزین کدام
 میسکین و امید اند ! افق چراغ المل گون است . مگر شفق آخرین آفتاب بایک تبسم
 خیره و تیره مختصرانه از عالم وداع میکند !

آرامی و شکوت و خشت انگیز تا حیت را فرا گرفته که از هیچ طرف نی
 آواز نیست نی مؤایی اصدای باد باران این تاریکی موحش همه بر پا کرده و
 هو لحظه هم شد یک تر میشود شاخه های درختها از هم میشکند .

۱- امان افغان ، شماره ۶ ، سال ۶

۲- ایضا ، شماره ۷ ، سال ۶

۳- ایضا ، شماره ۸ ، سال ۶

۴- ایضا شماره ۳۸ ، سال ۵

۵- ایضا ، شماره ۴۵ ، سال ۵

۶- انیس شماره ۱۵ ، سال اول

۷- انیس ، شماره ۱۲ ، سال اول (۷ دلو ۱۳۰۶-۲۷ جنوری ۱۹۲۸) ص ۸

گویی این هیا هو که در فضا حکم فرمایی دارد هو امل بد بختی بیچارگان است.
 چه شد که هیچ کس در همچو وقت از اطراف قصر عبور نمی کند! مگر تمام ساکنین
 این قصر به خواب رفته اند که ابد صدایی جز صدای وحشت آور تو فان شنیده
 نمی شود! به بینید به بینید: گاه گاهی ابرپاره ها ظلمت خود را تیره ساخته بکنار
 افق متوجه میشوند غریبوساکنین از دست روزگار بیمروت پر می آید. صدای حزن
 آور طفل یتیم که از سر قبرستان با فریاد و نوحه های غم آلود (شهدا) به
 سرعت عبور میکنند دیار ماتم را مینماید. همه جا نا ریگی ۰۰۰۰۰ همه جا
 خلوت ۰۰۰۰۰

چون ریفورم نمی تواند دردی را دوا کند و چون تضاد های طبقاتی
 شدیدتر میشود و چون ظلم و بیداد حکام روه به قرونی میرود شکایت از روزگار
 زیاده تر است و نا امیدی و یأس در آثار شعرا انعکاس یافته است.

شعر منشور بنا بر امکانات وسیعتری که نسبت به شعر تقلیدی اسیر در قالب
 های کهنه داشت و بنا بر آنکه زبان انعکاسی و فشرده شاعرانه آن بارزها
 و نمادها یش برای بیان هنری هر راز مگویی شایسته بود زود رواج یافت
 و طر فدا رانش قرونی گرفتند و حتی از سال های بیست قرن بیستم تقریباً
 تا نزدیکی های جنگ جهانی دوم مروجترین شکل ادبی بود که مبرمترین
 مسایل اجتماعی را منعکس می ساخت.

ریفورمهای دوره نهضت انسانی رشد مناسبات سرمایه داری را تشریح
 کرد و نبرد طبقات دژ خیم را داغ تر ساخت. شعرا در یافتند که همه تلاش های
 اصلاحی دولت بر زندگی اکثریت مردم زحمتکش تأثیری نینداخت و درد
 های اساسی را درمان نکرد، چنانکه در نخستین سطرهای شعر منشور یکه نقل کردیم
 احمد راتب چنین تصویر سوزنده یی از زمان خویش نقاشی میکند:

در حالیکه در کاخ خواب آرامی جاریست بیرون غریو مساکین بالاست
 و صدای وحشت آور تو فان - تو فان خشم ستم کشان و بینوایان شنیده میشود و این
 تصویر را زمینه خونین بعد از جنگ استقلال برجسته تر میسازد یعنی اوضاعیکه
 هنوز باد هاشیون کودکان یتیم را از سرگورهای شهدا عبور میدهند. در شعر
 منشور دیگری به عنوان «آه روزگار سیاه!» محمد حسن قدرتمندان تاراجگر
 زمان خود را به باز تشبیه میکند و توده مظلوم را به کبوتر و در پایان امید و اودولیر
 هوشدار میدهد:

ای فراعنه ظالم، بکنید هر آنچه میخواهید که عنقریب روزگار مکافات
 خواهد رسید!!!،،،.

کار سیاسی پرداخته در گذشته و جانبازی بزرگ روشنفکران آگاه، عشق
 فردای تابناک را در نهاد اکثر روشنفکران و شعرای آنوقت شعله و رساخته بود
 تنها نظری به عنوان های اشعار منشور آن زمان نشان میدهد که شعرا در فرا سوی
 اصلاحات و دگرگونی های روبنایی بدبختی و رنج مردم شان را میدیدند و
 بخاطر آن رنج و بدبختی ها بود که «از شفق خونین» و بی مرونی روزگار
 و غم و اندوه سخن میگفتند.

«شعر منشور» نویسی از سال های سی سده بیستم بعد نیز ادامه یافت نویسند -
 گانی مانند میر غلام محمد غبار، شهزاده احمد علی درانی و عبدالهادی داوی
 (پریشان) بعضی آثار شان را در مجله کابل چاپ کردند، مانند، «صبح در -
 پغمان» (۱) «من و ماه» (۲) «ماه در پغمان» (۳) و «باز وطن» (۴).

۱- مجله کابل، سال دوم، شماره ۳، (اول سنبله ۱۳۱۱-۲۲- اگست ۱۹۳۲) ص ۳۵.

۲- همانجا، ص ۳۲.

۳- مجله کابل، شماره دوم، سال دوم (اول اسد ۱۳۱۱- ۱۹۳۲ میلادی) ص ۲۰.

۴- همانجا، ص ۳۷.

این شعرهای منثور، درباره طبیعت و گوشه‌هایی از زندگی و حالات روانی انسان نوشته می‌شد فشردگی زبان و تصویرسازی و ویژه شعر را نیز تا حدی دارا بود. بعضی طرح داستانی داشت مانند «باز وطن» و «نوما» و بعضی عاری از طرح داستانی بود. و بصورت کل بیشتر زیر تأثیر ترجمه‌های اشعار اروپایی بوجود می‌آمد و شبیه آنها نوشته می‌شد. مجله‌ها از زندگی نامه و شعر شعرای اروپایی را پیوسته چاپ می‌کردند، مانند زندگی نامه لامار تین و شعر «در» از او که ترجمه منظوم و منثور آن پیهم چاپ شد (۱) و زیست نامه ادموند و دوامی چی (۱۸۴۶-۱۹۰۸) شاعر ایتالیایی (۲) و زیست نامه شاتوبریان و (۱۸۶۷-۱۸۴۸) (۳) و گوستاو-فلوربرت (۴).

«باز پسین سالهای این دور» نویسندگان و شعرای تازه دمی «نثر ادبی» و «شعر منثور» نوشتند که آثارشان در مجله کابل چاپ می‌شد مانند احمد الله کریمی که «نهر» (۵) را نوشت و سید قاسم رشتیا نثر ادبی «برف می بارد» (۶) را نوشت و حفیظ الله شعر منثور «من و او را» (۷)

۱- مجله کابل، شماره دوم، سال دوم (اول اسد ۱۳۱۱ ش ۱۹۳۲ میلادی)، ص ۱۵.

۲- آئینه عرفان، شماره‌های، ۶-۷-۸، سال دوم، ۱۳۱۱ ش. (۳) همانجا

۳- آئینه عرفان، سال دوم، شماره ۹-۱۰-۱۱.

۴- احمد الله کریمی «نهر» مجله کابل سال ۷، شماره ۸۳ (دلو) ۱۳۱۶ جنوری فبروری

۱۹۳۷ صص ۶۹-۷۱.

۵- سید قاسم رشتیا «برف می بارد» مجله کابل، سال ۸، شماره ۱۱ (دلو) ۱۳۱۷ جنوری

و فبروری ۱۹۳۹ ص ۸.

۶- حفیظ الله «من و او» مجله کابل، سال ۲، شماره ۷.

ج) داستان :

ترجمه و چاپ رمانهای ژول ورن - فانتزی نویسنده فرانسوی و چاپ رمان «فاجعه های پاریس» اثر گزایو به دو موقته پن با مقدمه کوتاه محمود طرزی در باره ارزش اجتماعی رمان و مقاله های پراگنده سراج الاخبار در باره اهمیت و رواج قصه نویسی در دنیای غرب، نویسندگان ما را به قصه نویسی علاقمند ساخت مگر بنا بر نبودن گذشته قابل اتکا در تاریخ ادبیات ما، قصه نویسی دیرتر جوانه زد، مثلاً، در سال های بعد از آزادی افغانستان (۱۹۱۹ م) و تاسال های جنگ جهانی دوم چند نمونه انگشت شماری به وجود آمد، چون : «تصویر عبرت» از عبدالقا در «لوحه و فاء» از میر غلام حضرت شایق جمال و « جشن استقلال افغانستان در بولیویا » از مرتضی احمد محمدزایی و « ندای طلبه معارف » و دیگر .

هرچند « جشن استقلال افغانستان ... » بزبان انگلیسی در خارج کشور نوشته شده و ترجمه آن در امان افغان چاپ شده است چون واقعیت جامعه افغانی در سالهای دوره نهضت امانی توسط یک نفر افغان در قالب داستان ریخته شده است بر رسی آن خالی از سودمندی نمی باشد .

خلاصه داستان : حکومت بولیویا ، افغان های مقیم آن کشور را وادار میسازد که بنا بر نداشتن سند اقامت خاک بولیویا را ترك بگویند و اموال شان ضبط کرده گل احمد که در آن سر زمین صاحب مکتب فراوان است با رنج مجبوری ترك همه دارایی میخواهد مهمانی بی برگزار کند و در آن دختری از اهل آن دیار را که از مدت ها شیفته اش شده است نیز دعوت نماید و در آن مهمانی هم به او عشق خود را اظهار نماید و هم برای ابد پدر و رودش بگوید .

در ضیافت مذکور به گل احمد خبر میدهند که هیئت سیاسی افغانستان به تازگی وارد بولیو یا شده و مصمم است با حکومت آن کشور موافقتنامه دوستی و همکاری امضا نماید.

هرگاه این مطلب به اطلاع هیئت رسانده شود، حتمی از مقامات حکومتی بولیو یا خواهش خواهند کرد تا چون نخستین گام در راه دوستی هر دو کشور افغانهای مقیم بولیو یا را اسناد اقامت بدهند. با مراجعه گل احمد به هیئت سیاسی افغانی این مشکل حل میشود و افغانها روزی بیرون شهر جشن استقلال افغانستان را تجلیل می کنند.

در مورد این قصه دو نکته قابل تذکر است: یکی تأیید سیاست خارجی افغانستان و دیگری اینکه قصه به سود سرمایه دار به فرجام میرسد و بنا بر مشی سیاست خارجی حکومت امانی ثروت سرمایداری از گزند در امان میماند و این نمونه انعکاس جانب داری از منافع بورژوازی در آئینه ادبیات آن دوره است. (۱)

«لوحه وفاء داستان نیست که آمیخته در نظم و نثر پرداخته شده است و موضوع داستان چنین است که حسد خانواده راقبا به می سازد و خلاصه آن چنین که: مردی به همسرش بدگمان شده است. وی پندارد که زن به وی خیانت میورزد روزها او را تعقیب میکند اما نتیجه بی بدست نمی آورد. رنج مرد هر روز افزونتر میشود تا آنکه روزی از در دروازه زن را مشغول صحبت با تصویر می یابد و به پندار اینکه با سند خیانت او را گرفتار کرده است تفنگیچه را به سویش آتش میکند گاهی که زن در خون خویش می تپد مرد ملتفت میشود که تصویر از خودش است. پلیس شانه های قاتل را بسته به سوی باز پرسی میکشد و در آن حال

۱- متن قصه را لطفاً در امان افغان، سال ۸، شماره ۴۷ و بعد از آن مطالعه فرمایند.

زن التماس میکند که همسر او را نیاز از اندوaxon خود را بخشیده است (۱) این داستان با اوج عالی و پایان غیر منتظره پختگی بیشتری را نشان میدهد و گذشته از آن، زن که در ادبیات دری چون نماد حيله و فریب همه جا تصویر شده بود زیر تأثیر مبارزات طولانی بسود دفاع از حقوق زن یکباره چون روز وفا و پایداری و پاکی تجسم می یابد .

چنان مینماید که مقاله های سراج الاخبار در دفاع از حیثیت زنان مثلاً "افتتاح بخش مخصوص معرفی «ناموران زنان جهان» (۲) در سراج الاخبار و در دوره امانی نشر جریده «ارشاد النساء» و غیره توانست دگرگونی در ساخت حلقه های روشنفکری از نقش اجتماعی زن وارد کنند و اذهان را به مرحله عالیتتری مثلاً تا حد احترام به حیثیت و حقوق زن ارتقا بخشد .

زبان داستان ساده است و در آن شعر و نثر می آمیزد چنانکه روایت گاه به نثر و گاهی به نظم صورت میگیرد توصیف جایها و اشخاص رنگ توصیف ریاستیک دارد .

«ندای طلبه معارف» چنانکه از تبصره «امان افغان» برمی آید رمانی تربیتی بوده است چون پیش از آن چنان اثری در تاریخ ادبیات دری نداریم آنرا میتوان نخستین رمان تربیتی شمرد . از آنجا که نیاز مندی به داستانهای افغانی در حلقه های ادبی کشور ما هر روز محسوستر رونما میگردد و هر بار این مسأله در مطبوعات جدی تر طرح می شد . «انیس» در سال دوم نشرات خود موضوع رشوت را به افتراح گذاشت و خواست تا نویسندگان در آن موضوع رمان بنویسند .

۱- متن داستان را در «امان افغان» سال نهم ، شماره های ۵۱ و ۵۲ بخوانید .

۲- سراج الاخبار ، سال اول ، شماره ۷ .

در مقدمه بیکه بر شرایط افتراح نگاشته شده بود گفته می‌شد که چون نویسندگان ما به رمان‌التمات شایسته نکرده‌اند خواننده افغان ناچار به دامن قصه‌های دیگران می‌آویزد و این وضع خود زیان‌آور است :

انیس برای افتراح این شرایط را وضع کرده بود :

۱- قصه باید در قالب رمان ریختگی باشد .

۲- قصه نمبر اول همان بود که تمام تراکت‌های فن تحریر رادا را باشد ،

مثلاً در تحلیل و ترسیم وقایع مبالغه مرغوب . در عین زمان عاشقه یا کدام ذریعه

دیگر که قصه را مرغوب بگرداند محور گرفته شود تصویر حوادث قریب-

الفهم و رقت آور باشد .

۳- حوادث رمان در داخل وطن اختیار شود و همچنین افراد آن وطنی

باشد .

۴- مشروط است که در قصه مذکور یکی از اسرار و یا طریقه‌های

عجیب رشوت آشکار شود .

۵- در ازی موضوع یکی از صفات خوب سابقه خواهد بود

چون اصلاً داستان نویسی به روش غرب در تاریخ ادبیات دری پدیده

نورادی شمرده می‌شد و عنعنه بی در ادبیات ما نداشت . برای نویسندگان

کاملاً تازه کار ما بسیار دشوار بود که یکباره دست به نگارش رمانهای

طولانی بزنند .

از سوی دیگر این اعلان وقتی در صفحهٔ انیس چاپ شد که سالی از آن

نگاشته نهضت امانی بدست حبیب الله برچیده شد و روزگار پس از آن مسایل
نوی را در دستور روز قرار داد .

در سال های ۱۳۱۸ و ۱۹ یعنی سالهای ۱۹۳۹ و ۴۰ نمونه های بهترو پخته
تری از داستان کوتاه در ادبیات ما ظهور یافت؛ چون « مادر تیره روز » از
محمدرسول وسا (۱) و « قربانی بیگناه » از ع . ارمانجن . (۲)



۱- محمدرسول وسا « مادر تیره روز » مجله کابل ، شماره ۶ ، سال ۹ .

(حمل ۱۳۱۸ - مارچ و اپریل ۱۹۳۹) از ص ۷۲ تا ۸۶ .

۲- ع . ارمانجن « قربانی بیگناه » کابل ، سال ۹ ، شماره ۶ (۱۳۱۸-۱۹۳۹) ص ص ۸۰-۸۶ .

بخش چهارم

سایه یاس بر ادبیات

از سال های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ نمونه های ادبیات یاس آلود در مجله ها و جریده ها ظاهر میشود. چنانکه در بحث شعر منشور بدان اشاره کردیم دیگر آن شورو شوق سال های آغازین حصول استقلال در ادبیات دیده نمیشود. این حالت پنج شش سال دوام کرد که بعد بنا بر کار کرد سبب های معینی که ذکرش خواهد آمد به سمت دیگری پیچید.

به قدرت رسیدن امیر امان الله در آغاز معنای به قدرت رسیدن «اخوان افغان» را داشت. زمانیکه امیر امان الله قریب عمده خویش سردار نصر الله را که کا کایش نیز بود به زندان انداخت و دیگر برادران را به اطاعت خویش مجبور ساخت و ظاهر آرقیبی که جرأت عملی داشته باشد در اطراف او دیده نمیشد برای نو سازی دستگاه اداری به زندان متوجه شد. در آنوقت جوانان مجهز با اندیشه های ترقی خواهی و نو جویی در محبس او گت سلطنتی و دیگر محاسن زر گت پایتخت به نام زندانی سیاسی به سر میبردند. و این میراث ننگینی بود که پدرش امیر حبیب الله

بعد از خود گذاشته بود. امیر امان الله به زودی اعضای «اخوان افغان» را از زندان آزاد کرد و مهمترین کارهای دولتی را به ایشان سپرد. مثلاً میر زمان الدین والی کابل، مولوی محمد حسن مدیر مکتب حبیبیه و عبدالهادی داوی نگارنده «امان افغان» مقرر شد و عبدالرحمان لودین در زمان پادشاهی امان الله به حیث سرمنشی شاه، نگارنده امان افغان، عضو سفارت افغانستان در اتحاد شوروی، عضو مجلس قانونگذاری، رئیس گمرک کابل و رئیس بلدیة قندهار کار کرده است پدرش کا کاسید احمد در عین حال سه وظیفه را ایفا مینمود، چون آمریت مگاتب ابتدایی، تدریس در غنبدشاهی و استخبارات وزارت حربیه و مولوی عبدالواسع پسر مولوی عبدالروف نخست ملای حضور و پس از آن رئیس «مرکد پشتو» مقرر شد که در تدوین قوانین کشور نیز از او بسیار کار گرفته میشد.

امیر امان الله در نخستین سالهای پادشاهی خود تا حد زیادی اجرا کننده تصامیمی بود که در اتخاذ آن رجال مشروطه خواه سهم بارزی داشتند مگر از همان آغاز با دیدن رفتن نقش اندیشه مستقل او در تطبیق پلانیها و تمایل او به سوی مطلق العنانی و جدایی از جنبش مشروطه خواهی که او خود عضوی از آن بود نیز قایل تشخیص بود. مثلاً امیر امان الله به تقاضای حکومت بر تانیا و به حیث شرط پدرش استقلال افغانستان از جانب آن دولت موافقه کرد تا سپاه پیروزمند افغانستان ۲۰ میل از مرز کشور عقب برود. و بدین صورت شاه بی اعتنا به نامه های مکرر مردمی که در سنگر پیروزی زانو زده بودند او بی توجه به تمامیت ارضی خاک بر تصمیم خویش اصرار ورزید. (۱)

یادر نخستین قانون اساسی افغانستان (در ماده ۲۵) ذکر شده بود که «در افغانستان وظیفه اداره حکومت مفوض است به هیئت وزراء و اداره

۱- رجوع شود به غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۷۰.

مستقبله در حین اجتماع هیئت وزرا ریاست مجلس را ذات ملوکستانه ایفا می نمایند. (۱) بدینصورت رئیس مجلس وزرا شخص شاه بود که ماده ششم قانون اورا غیر مسئول میشناخت. و این عدم مسئولیت کابینه نزد شورا مخالف آرمان «اخوان افغان» بود این مطلب و مطالب دیگر مثابه سبب جدا شدن «اخوان افغان» به دو جناح «محافظة کاران» و گروه «لیبرال های» که خود را «جوانان افغان» می نامیدند گردید. حق تحصیل و حق نشر جریده و مجله و مصونیت آزادیهای فردی و مصونیت مسکن و غیره که در قانون اساسی ذکر یافته بود از نگاه مشروطه طلبان کافی نبود و بنا بر آن تعداد کم اعضای «اخوان افغان» همکاری خویش را با حکومت امان الله تا آخر ادامه دادند و بیشتر آنها به قدریج از آن فاصله گرفتند. تندروی و تلک روی امان الله در تطبیق ریفورمها و مخالفت متنفذین قضات و حکام که صلاحیت و قدرت شان را قوانین موضوعه حکومت امانی محدود می ساخت وصف آرایبی در داخل کابینه که در رأس یکی سردار عبدالقدوس و در رأس دیگری محمود طرزی قرار داشت سبب آن گردید که ریفورمهای امان الله به درستی و دقت تطبیق نشو و چراغ روشنگری در میان توده ها نتابد بنا بر آن جوانان ترقی خواه و قلم بدستان صاحب درد وطن که به ریفورمهای امیر امان الله دل بسته بودند شدیداً ناامید گردیدند.

احمد راتب در شعر مینور «روزگار هم ملتفت نمیشود» مینویسد:
 «... آه متأسفانه این سر زین سخت دردمند است که با فرباد های الیم و نوحه های غم آلود ضجه همی کند.

طنین های سوزنده و دود دار این آتش که از دهان ساکنین به صورت

۱ - «نظامنامه اساسی نوات علیه افغانستان» طلوع افغان، ۱۸ سرطان ۱۳۰۲

آه و از چشم اکثر به صورت اشك تبدیل یافته به يك طرز لرزش و نا امیدی
مهتر آید انسان را سخت متأثر میسازد.

ای قطره اشك رنج آلود که با هزار مشقت از جلو چشم او عبور میکنی
آیا میتوانی در يك پیشانی سعادتمندی طلوع نمایی

غلغله سامعه خراش تمدن و اجتماع مانند يك فرشته آسمانی از زمین
موجودیت در فضای عدم پرواز نموده قلب های دردمند را در آتش حسرت
میسوزاند. غرش و فشن (شمندوفر) مانند يك صاعقه آسمانی بر سواين وادی
غمناك فرود می آید.

ناله های حزن آور این سر زمین که مدرجاً (متدرجاً) از سر مزاج دل
های جریحه دار میگذرد این جنگل را يك هیكل وحشت نشان میدهد! (.....)
در پايان این قطعه با این سطر ها بر میخوریم :

((... ای پیکر عشق ای محبوب مسدیت! مگر از این سر زمین و ایران
سخت متنفری که در هیچ وقت و آوان به يك بوسه الفت مذاق تمنای تلخ کا مان
زهر حوادث را به شهد محبت شیرین نمیسازی آیا هیچ نمیخواهی که این دل
تالان را در آغوش محبت کشیده نوازش کنی ؟

طبیعت بیا و اوضاع جهان را تبعید کن. چرخ ستمگرا از این ستم دیده
نفرت گیر. وای آه صاد قانه این آینه آتشین تمدن را مکدر نما! ، (۱)
قا بل یاد آور یست که این شعر با ارتباط به قیام ملا عبدالله معروف به
ملای لنگ که امیر امان الله در سنخزانی های خویش او را « ملا عدوالله »
مینامید سروده شده است.

چنانکه معلوم است ملای مذکور با شماری از همدستانش که جمعاً ۴۵ نفر می
شدند بدست قوای حکومتی افتادند و روز دوشنبه چهارم جوزای سال ۱۳۰۴ هـ ش

در منطقه سیاه سنگ کسایل اعلام شدند. (۲) وضع بحرانی سال های اخیر حکومت امیر امان الله شورش هایی که قربانان بی شماری داشت، بر روی سروسامانی امور اداری و اختلافات شدید میان کارمندان بزرگ دولتی بر زندگی مردم تأثیر ناگواری انداخته بود.

شعرای احساساتی ماسخت دلشکسته شدند و چون دید عمیقی از قانومندی تکامل اجتماعی نداشتند ناامیدانه به بدویت و زندگی اولی انسان رجوع کردند و این همه مصایب را ره آورد تمدن شناختند. شاعری به نام م. حسن در قطعه «شعر منثوری» می نویسد: «... آوه چقدر رشک میبرم بر زندگانی های ساده و بسیط اجتماع و تکلفات بی معنی تمدن مرا اذیت میکند. چقدر بختیار است آن پیر مرد ((دهقان که اوقات پر قیمت زندگانی را در زیر اشعه زرین آفتاب بسر برده و از دست طبیعت بهترین اربابان را مستقیماً میگیرد. بر مزرع سبزی نشسته یادش از کشته های ناخوشوارش می آید. او با طبیعت سروکار دارد. او عظمت خدا را در شب های ماهتاب در اشعه سیمین ماه، در نسیم معطر سحر در نزدیکی سپیده صبح، در شفق نورانی، در اوقات طلوع و غروب آفتاب، در افق گلناری و در فضای این جولای تنهای میبیند.

گو از ابادتان این سعادت. ای آنانیکه در زیر این آسمان نیلگون شفاف با قلب های پاک مقدس زندگانی دارند!

شما آزادید. برای اراده شما مانعی نیست.

نقادی و خود پرستی اشخاص فاقد الاراده در روحيات شما اثری نمی اندازد! شما حیات گرانیهای خود را با انجام حیواناتی میگذرانید که بارها از این مدرسین بسی عاطفه برتری دارند. اما من!...

از زندگانی بزارم بار سنگین حیات دوش ناتوانم را خسته نموده، برای
اظهار احساسات تند و سوزنده ام محیط مساعد نیست!!!

بلی شما سعادتمندایدای روستایان از پراروح شما از نیش تنقید موزیان
متأذی نیست! شما تنها از دیدن رنگ خونین لاله به دریای بهت و حیرت
فرو میروید ولی از مشاهده دل لاله قلب شما داغدار نمیشود!

اما افسوس که این سعادت برای همیشه به شما داده نشده و شما هم گاه گاه
از مظالم روزگار جنایت کار چون لاله داغدار می شوید! ولی همان قسمیکه
از دست طبیعت حظ میگیرفتید همان طور ظلم و جنایت را ازومیدانید.

شما باین تمدن ننگ آلود بشروکاری ندارید. شماروز هزاران مرتبه شهید
راه قوانین غلط اجتماعی نمیشوید!...» (۱)

به خصوص سطرهای باز پسین این نوشته قابل تأمل است. اشاره های
شاعر به «تنقید موزیان» و «قوانین غلط اجتماعی»، «نقادی و خود پرستی
اشخاص فاقد الاراده» ابعادی از زندگانی اجتماعی آن روز را روشن می-
سازد که شاعر از آن ملول و بیزار گردیده است.

در خلال این ناامیدیها شعرایسی را هم مییابیم که نبرد را ضروری
میبنداشتند و از شعر کهنه به شعر نومی گذشتند و به سود روشنگری آتش می
کشودند. میرزا محمدشریف کاتب ماشین خاذه متخلص به خسته دل، که از شعرای
پر قدرت و وقت به شمار میرفت از این شمار شعر است. او از شیفتگان سخن
ابوالمعانی بیدل بود چنانکه به پاسخ بیدل چنین غزل استادانه پی از او به چاپ
رسیده است:

من و انتظار غفوریت که به نامه ام چه رقم زنی
 ز کمال بنده نوازیت سر جرم ما چه قلم زنی
 به حریم کعبه کوی تو ، به امید دیدن رویتو
 کشم انتظاریت آنقدر که مرا صلا به حرم زنی
 ز طاسم حیرت بینخودی ز چه روزنی دمی از خودی
 تو به خورشتن نرسیده ای به تخیلش ز چه دم زنی
 ز نهال گلشن عافیت ، ثمری چو برنگرفته ای
 با بهار عالم بینخودی گل حیرتی چه به هم زنی
 خجلم ز شهرت زندگی که نکرده ام بتو بندگی
 به نیاز نامه من خسته دل رقمی ز فضل و کرم زنی (۱)

چنین شاعری در چنان احوالیکه بعضی شعرا نوای یأس بر میکشند به قول
 «امان افغان» به سوی «شعرهای عصری» عبور میکنید و چنین غزلی به چاپ
 میرساند :

دانی که چیست حب وطن الفت وطن
 پاس وطن وفای وطن غیرت وطن
 ماهی اگر ز آب جدا گشت جان دهد
 سرما یسّه حیات بود صحبت وطن
 گیرد عروس دولت و اقبال در کنار
 مردانه و ار هر که کشد زحمت وطن
 جان با ختن برای وطن زندگی بود
 اینست در طریقت ماسخمت وطن

هر کس حیات خود به حیات وطنی شمرد
 داند به قدرت زندگی و قیمت وطن
 ای وای بر کسی که به غیرت سپرد جان
 در زیر خاک برد به دل حسرت وطن
 باشد ترقی وطنی از علم یا هنر
 گردد بلند از این دو سخن شهرت وطن
 صاحب کمال و بی هنر از يك قبیله اند
 آن باعث ترقی و این ذلت وطن
 علم است خسته دل که فروغ کمال علم
 روشن چو آفتاب کند ظلمت وطن (۱)

ناکامی ریفورمهای امیر امان الله در سیر جنبش سیاسی در افغانستان حادثه
 مهمی به شمار میرود. بدین معنی که آزمایش ریفور میزم که برای توده های
 وسیع زحمتکشان به هیچ وجه آزادی و سعادت نمی آورد جنبش را به يك مرحله
 عالیتر ارتقا بخشید. روشنفکران مامعتمد گردیدند که با اصلاحات نمیشود
 تقاضاهای اصلی زحمتکشان را بر آورده ساخت و در سالهای پستردرجستجوی
 راه های ثمربخشتر و اشکال اساسی تو مبارزه برآمدند.

در زمینه ادبیات از این حالت یأس که شکل هام داشت دو گونه حرکت
 یکی به سوی گذشته و دیگری به سوی آینده، که در بحث ادبیات سالهای
 ۱۹۳۰ و بعد از آن به تفصیل گفته خواهد شد. بوجود آمد

بخش پنجم

پیشاهنگان شعر این دوره

۱ - عبدالرحمان لودین

عبدالرحمان لودین از اعضای فعال سازمان اخوان افغان و شاعر و مقاله نویس پرکار این دوره است. هر چند از شعر لودین جز شمار اندکی نمانده است مگر همین چند نمونه نیز بخوبی قوت شاعری و ایمان محکم او را به نااستواری دژ اجتماع و دلیریش را در مبارزه به خوبی نشان میدهد.

پس از رسیدن پادشاهی به امیر امان الله و انشعابیکه در سازمان «اخوان افغان» وارد شد، گروه را دیکال سازمان تحت راهبری عبدالرحمان لودین جمع شدند. عبدالرحمان لودین پسر کا کا سید احمد است، که در فصل «دوره روشنگری در ادبیات دری» در شمار مشروطه خواهانیکه به زندان افتادند اسمش را برده ایم. کا کا سید احمد از موسسان سازمان «اخوان افغان» است که تمام زمان پادشاهی امیر عبدالرحمان را در زندان سپری کرد و در عهد پادشاهی پسرش امیر حبیب الله نیز از سال ۱۹۰۹ تا سال ۱۹۱۹ زندانی بود. کا کا سید احمد واضح

طرز بخصوصی سواد آموزی بزرگسالان است که به نام «طرز کاکا» شهرت دارد و به مثابه نخستین روش آشنا با ختن بزرگسالان با خواندن و نوشتن در سیستم تعلیمی سه دهه اول قرن بیستم نقش مهمی داشته است.

عبدالرحمان لودین تملیلات سیاسی مشروطه خواهی را از پدر رزمیده و سرافراز خویش به میراث گرفت و در کوره مبارزات جوانان آزاداندیش آنوقت و در صف آنان چون پولاد آبدیده می گردید.

عبدالرحمان لودین که در شعر «افغان» تخلص میکرد در سال ۱۸۹۳ تولد یافت و تحصیلات رسمی را در مکتب حبیبیه تا درجه رشده رساند.

نخستین ماموریت وی در اداره سراج الاخبار بود. شاعر به حیث محرر اخبار تأثیر زیادی در حفظ روحیه رزمی آن داشت و او و داوی همکاران نزد یک محمود طرزی بودند.

هرچند سراج الاخبار برای بقای خویش از ستایش امپرو چاپ اشعاری در مدح او مضایقه نیمکرد مگر از بخش زیاد مطالب آن امیر حبیب الله رضایت نداشت و اکثر ستایشها بیکه از امپرو کارهای کوچکی که او برای مملکت میکرد صورت میگرفت خالی از راهنمایی و اشاره های دود اصلاحی نبود و بنا بر آن سراج الاخبار مکتب پرورشی خوبی بر صفوف فراخ روشنفکران عصر به شمار میرفت.

چون عبدالرحمان لودین به زبانهای ترکی، عربی، انگلیسی بلذیت و آشنایی داشت استفاده از منابع گوناگون شعرو مقاله های سیاسی واجتماعی او را غنای شایسته ای بخشیده بود. شعر لودین ساده است اما صلابت و جواهر سیاسی خاصی دارد. بیشتر تند و کوبنده است و کـمتر غزایی و لطیف.

شعر و کارستان علم و فن «او که در سراج الاخبار چاپ شده است با این بیت ها
ابتدای می شود :

از علم و فن میگو سخن در خانقا و انجمن
بیهود و نگشایی دهن در وصف گلزار و چمن
از علم و حکمت بحث ها بنویس و برخوان بر ملا
کن مدح فن را دایما معروزش از سرو و سمن
زیرا که در میدان بسی پرده مضامین هر کسی
از بهر شعر تو و من نهاده جز خار و خسی
بوچون سخن باشد چنین بر من قناعت میگزین
برخوان به بیدل آفرین بگذر ز اشعار کهن
معنای اشعار جد ید اینست میا ید شنید
کز هر چه مقصودت پدید آید بگو سهل و حسن
در وصف فن بکشا لبث آغاز کن از مطلب
بنما به عالم مشربت گرنیست از چاه ذقن
تاریخ علم و فن بگو با طرز و اسلوب نگو

و ز هر چه داری دوبه هو از رویان مؤتمن ... (۱)

در این بیت ها موضوعی که به مثابه پایه فرهنگ روشنگری می باشد طرف توجه
قرار گرفته است تشویق به ترویج دانش چون روان دوره روشنگریست و
شاعر چنانکه در آخرین بیت نقل شده اشاره میکند، پس از این از تاریخ
گسترش علوم سخن میگوید و از نقش علم در بهتر شدن زندگی بشر قابل
تأمل است لایست که برای گزینش شعر جدید یا شعر همد فمند مطابق بر داشت

آن روز آورده است. یعنی که چون درد بگرم موضوعات گفتنی ارزنده بی نمازده است باید به شعر جدید گرایید. این گونه استدلال به هیچوجه ضرر رنمندی تاریخی به شعر جدید را ثابت نمیسازد و اما در این هیچ شك نیست که عبدالرحمان لودین از طرفداران سرسخت «شعر جدید» می باشد که به تعبیر خودش در بیت پنجم و یا «شعر فنی» که محمود طرزی دوست داشت بکار برد. در همان بیت پنجم به یکی از ویژگی های ادبیات دوره روشنگری اشاره میشود که اعلان آزادی شاعر است از محدوده مضامینکه از قرنهای نام، موضوعات شعر در کتب ادبی شمرده شده اند. عبدالرحمان لودین مانند دیگر پیشروان شعر دوره روشنگری عقیده مند است که هر جلوه واقعیت میتواند موضوع شعر قرار گیرد و بر تر از همه البته گرایش به دانش است. این بالایی دست دانش در رساندن کشور به مدار عالی ترقی با بیت های ذیل بیشتر توضیح شده است:

بهر وطن گر يك دوصد عالم به اصلاحش رسد

بی شبهه این جهل وحش را می زدايد چون سفن

باید مکاتب بی شمار گردد معارف بیشتر

تا علم و فن یابد مقر در قلب اولاد وطن

اندر وطن از مکتبی حاصل نگردد مطلبی

کی میتوان از يك لبی الفاظ شیرین آمدن

صد ها مکتب در بلد از بهر ملیونها ولد

تا روح حریت دم در جسم شان چون جان به تن... (۱)

در سال ۱۹۱۸ یعنی ۹ سال پس از حمله وحشیانه دربار بر آزادی خواهان «اخوان افغان» در صحبت سه جانبه در زندان که میان کا کاسید احمد و پسرش عبدالرحمان و تاج محمد پغمانی صورت گرفت عبدالرحمان دستور یافت تا در شب سالگرد تولد امیر او را به قتل برساند. باید یادآوری شود که عمل ترورستی را «اخوان افغان» به مثابه یکی از وسایل پیروزی بر دشمن پذیرفته بودند و در موارد مختلفی بدان متوسل شده اند. چنانکه ذکرش گذشت. تیر عبد الرحمان لودین به هدف نخورد، امیر حبیب الله، جان به سلامت برد و عبدالرحمان لودین با عده ای از جوانان که هیچ مداخله در موضوع نداشتند و شاید از جهانی دربار بر آنها مؤظن داشت به زندان افتادند.

عبدالرحمان لودین نیز مانند دیگر مشروطه خواهان زندانی با آغاز پادشاهی امیر امان الله از حبس آزاد شد و تقریباً دو سال منشی دربار شاهی بود. وی همچنان به حیث عضو هیئت سیاسی و سفیر فوق العاده افغانستان در اتحاد شوروی، عضو مجلس قانونگذاری و رئیس ثانی «مرکز دپشتو» یا «انجمن پشتو» کار کرد تا از این وظیفه بازپسین استعفا کرده در قندهار گوشه گیر شد.

علت گوشه گیری عبد الرحمان لودین از کار دولتی نارضا مندی او از شیوه کشورداری امیر امان الله بود چه اقدامات شاه در زمینه های مختلف سیاسی و اداری از آنچه عبدالرحمان لودین و دیگر مشروطه خواهان میخواستند روز تا روز فاصله دارتر میگردد.

عبد الرحمان لودین در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی مطابق ۱۹۲۶ میلادی از طرف شاه مامور به تأسیس ریاست بلدیة قندهار گردید و در سال ۱۳۰۶ به حیث رئیس گمرک کابل مقرر شد.

در زمان زمانه نادر نه ماهه حبیب الله کلکانی نیز چند ماهی در زندان بود و در عهد پادشاهی نادر که از سال ۱۹۲۹ آغاز یافت به سمت رئیس بلدیة کابل مقرر گردید و عضو مجلس «اصلاح و ترقی» انتخاب شد. اما عبدالرحمان لودین با خصلت رزمندگی و غرور آزاد بخواهانه بیکه داشت هرگز نمیتوانست در دستگاه استبدادی نادر نیز خدمتگزاری کند. بنا بر آن از همان آغاز پادشاهی نادر که به شیادی و حیل و بنا داشت آتش مخالفت عبدالرحمان با او شعله ور شد. هنوز دو ماه تمام نگذشته بود که تاج محمد پغمانی که در صف «اخوان افغان» از همسنگران با ایمان عبدالرحمان لودین بود و رفیق نزدیک او و نامه پی به نادر نوشت بدین مضمون: «شما که به ملت و عده حکومت ملی را داده و بارها گفته بودید که پادشاهی افغانستان را قبول نخواهید کرد چطور شد که بدون پرسش از ملت خود را پادشاه ساختید و تمام برادران و اقارب خود را به ماموریت های بزرگ مقرر کردید؟ آیا این رویه مخالف وعده های تان نیست؟ یقین کنید که بدون تأسیس حکومت ملی و پرورش ملت در هیچ کار کامیاب نخواهید شد و جوانان وطن با شما همکاری نخواهند کرد.» عبدالرحمان این نامه را با شعری به عنوان «نعره» که در هنگام جنگ اول جهانی بنا بر سیاست بیطرفی امیر حبیب الله و سازش او با دولت انگلیسی سروده، در دفتر چه یی نقل کرد. بود در همان دفتر چه طرح قانون اساسی که خودش تنظیم کرده بود و میخواست برای نادر بخواند نیز نوشته شده بود و یادداشت های دیگری که حاوی انتقاد بر مشی سیاسی و اداری نادر بود نیز در همان دفتر چه جادداشت. این راز به خیانت مرد نامعلومی به نادر رسانده شد و نادر دفتر چه یادداشت های عبدالرحمان لودین را از او به زور گرفت

و سرا پا خواند و فردای آن روز دستور داد تا عبدالرحمان لودین را در باغ
ارگک تیر باران کنند . .

قلب داغ این پیکار جوی آتشین و مبارز را دیکال که شعرش را چون
خنجری به روی دشمنان مردم خویش کشیده بود در ۳۷ سالگیش یعنی در سال
۱۹۳۰ خاموش شد مخمس «نعره» یادگار معروف اوست که در زیر نقل میکنیم:

ای ملت از برای خدا زود تر شوید

از شر مکر و حیلۀ دشمن خبر شوید

وانگه چو رعد نعره زنان در بدر شوید

تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید

مانند برق جاوۀ کتان در نظر شوید

از يك طرف درنگ و زد دیگر طرف پلنگ

هر دوه خون ما دهن خویش کرده رنگ

اکنون که گشته اند به خود مبتلا ز جنگ

جهدی کنید بهره هست اینهمه در نگ

در حفظ راه حق همه تیر و سپر شوید

این وقت فرصت است نه هنگام جشن و سرور

هر کس که فوت میکندش میشود کفور

پس در همین خلال و چنین حال و این فتور

تیزی و سعی و همت تان اینقدر ضرور

تا از برای چشم عدو نیستی شوید

الله عالم است که این خصم بد سرشت

این حب و خویش چسان کرده است کشت

تا هیچ فرق کرده نیاید ز خوب و زشت

نقشی چنین بساط بپا بست در نوشت

فرسم خدا نخواسته زیروز بر شوید ...

بعد از این بندها به امیر حبیب الله خطاب نموده میگوید :

ای غافل از زمانه و شاغل به لهو گلف (۱)

با دشمن خبیث چه کس کرده است حلف ؟

خود فکر کن عداوت نکند چون ز عهد خلف

با یسد گریست بر سر این احمق و جلف

تا چند برای دیدن حق کورو کر شوید

زین سان که در کلاه و فرا کوت و بوت نو

از رشک میبرد یسکی از دگر گرو

تر سید ز ان گلیز چو اطفال از بیو

تا کی پس از در یژ نگویید زیروزو (*)

یکبار لازم است به عزم سفر شوید

این کرچ راست در کمر و جینغه در کلاه

بس وضع خوب و فیشن روز است واه واه

اما چه عیب روشن و بی همتیست آه

کین هر دو محض بهر نما یش شود نگاه

باید بر این حمیت خود زوجه گر شوید

۱ امیر حبیب الله از شیفتگان بازی گلف بود .

(*) زیروزو عبارت پشتواست و شکل درست آن «ژرنجه = زود برو » میباشد و دریش یا طوریکه

اکنون معمول است (دریش) کلمه پشتو به معنای هابست .

از حال پر تا سف این ملت نجیب
خواهم بیان کنم به حضور توای ادیب
تا کی که بشنوی یا الله و یا نصیب
زین داستان نغز چنین قصه عجیب
بهر شنیدن سخنم گوش اگر شوید
کردند خایان جفا کیش بی فروغ
آقا پی ز ما نه همه بهر خود قروغ
جهل و نفاق و بیخبری غفلت و دروغ
انداخته به گردن ما حلقه پی چو یوغ
گویند در اطاعت ما گاو خر شوید
گر مستبد ز روی جهالت عتاب کرد
یا غیر حق کدام کس را عذاب کرد
یا بهر نفع خویش جهانی خراب کرد
تا چارش عقل عالم و آدم خطاب کرد
تا کی به کشف حال چنین خیره سر شوید
هر جا که جا هلیست پراز جهل و ابله
تفتیش در معارف ما میکند زهی !
چشمش پراز حرام ولی از خرد تهی
پس ای برادران چو چنین است گمراهی
بهر خدا ز حال و طن با خبر شوید
بر نقد و جنس مالسی ما خایان امین
در مجلس سیاه ما جا هلان مکین

فی فکر و هوش و قلب نه و چندان و عقل و دین

تا بهر انتباه صدا یی کشد چنین

کای غافلان ز خواب تنعم بدر شوید

هر يك نشسته است به زین آنچنان تـلـك

کش نیست غم زملت و پرواش از ملك

با صد غرور و کبر همیتازد اسپ دك

کس نیست تا به سینۀ ایشان کند شـلـك

خوب ای خران چرید که تا چا قتر شوید

هر لحظه چون خیال چنین حال غمفزا

آید به سرز جوش شود فرق مـن چـدا

دایم به آه ناله و افغان کـنـم نگـاه

اندر هجوم اشك همیگویم این دعا

کای ظالمان خاک به سر در بدر شوید (۱)

بخش دیگر فعالیت های ادبی عبدالرحمان لودین را مقاله های سیاسی و اجتماعی او تشکیل میدهد که در «سراج الاخبار» «امان افغان» و سایرهای اول و دوم «انیس» به چاپ رسیده است.

در این مقاله ها که به امضا های «رحمان افغان»، «عبدالرحمان محرر اداره» و «افغان» چاپ شده است مسایل عمیق اجتماعی آن زمان مطرح بحث قرار گرفته و به قدرت تحلیل و انشای نویسنده دلالت میکند.

۱ - این مخمس در افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۲۱ تا ۷۲۳ و در «عرفان» میزان و عقرب سال ۱۳۵۶ شماره های ۷ و ۸ صفحات ۵۲ تا ۵۵ در مقاله «مرکز دپشتو» نوشته عبدالروف بینوا در شماره ۲۱ سال اول جریده «آزاد افغانستان» منتشره پشاور با اندک اختلاف چاپ شده است.

از این شاعر شهید رساله رجال اداری عصر و قاموس بزرگ پشویه دری مانده بود که به چاپ نرسیده از میلان رفته است .

۲- هیدالهای داوی

داوی از طرفداران استوار هدفمندی شعر است و با وفا داری به ارزش های مسلط دوره روشنگری واقعیت های اجتماعی زمان خویش را در قالب های کهنه بیان کرده است . در زیستنامه او که به دست خود شاعر نوشته شده است ، این سطور را میخوانیم : «تصادم افکار اجتماعی و میلانات ادبیه من اشعاری به میدان آورد که آنرا اشعار ملیه یا وطنیه باید خوانند . دودهای دل تنها از این منفذ بیرون میرفت و الا برای اظهار مطالب اصلاحیه و مصالح اجتماعی زمینه و زمانه حاضر نبود . بعضی اینچنین اشعار را که معتدل تر میبود سردار محمود طرزی مرحوم اجازه نشر میداد . این نشریات سبب شهرت اینجانب شده در عین زمان سبب پیدا شدن اعدا و رقبا نیز گسره بد . » (۱)

در این سطر ها داوی به سیاست اختناق هیئت حاکمه که حتی راه بیان مطالب اصلاحی و کار آینده برای جامعه را بسته بود و تصادم عقاید گوناگون محافظه کارانه و مترقی در زمانش اشاره میکند و چنانکه در گذشته ذکر کردیم بعضی از این اشعار گاهگاهی درد سرهایی برای او بار آورده که با نهم نتوانسته است شاعر را از به کار بردن هنرش برای بیداری جامعه و بیان مطالبی به سود جامعه اش بازدارد .

داوی در آغاز پریشان تخلص میکرد و بعد داوی را که نام قبیله یی است که شاعر از آن برخاسته چون تخلص برگزید . در دفترچه یاد داشت داوی که

۱ - زیستنامه داوی از ولادت تا پنجاه سالگی ، نسخه خطی مربوط کتابخانه شخصی شاعر .

هنوز به چاپ نرسیده. در این زمینه چنین نوشته شده است: «چند سالی پیش در پشان تخلص داشتم. بعد ها گاهی داوی را نیز طور تخلص استعمال کردم، حالا (نیاز) خوش من می آید - ۱۳۴۵» اما به تخلص نیاز شعری از او دیده نشده است.

داوی در سال ۱۲۷۲ هجری شمسی مطابق ۱۸۹۳ میلادی در باغ علیمردان کابل تولد یافته است. پدرش که هبد الاحد نام داشت از اطبای ممتاز قندهار بود زمانیکه سردار عبدالقدوس که بعد صدراعظم و اعتمادالدوله شد جهت سرکوبی قبایل هزاره که علیه امیر عبدالرحمان، امیر خونخوار شوریده بودند به ارزگان فرستاده شد در آنجا مدتی بیمار گردید و عبدالاحد به فرمان امیر اورا معالجه میکرد.

پس از آنکه سردار موصوف شفا یافت امیر عبدالرحمان، عبدالاحد را به کابل خواست و در شمار اطبای دربار درآورد. در سال ۱۲۷۱ هجری قمری مطابق ۱۸۹۳ میلادی خانواده عبدالاحد طبیب در کابل متوطن شد. عبدالهادی در مکتب حبیبیه تحصیلاتش را تمام کرد و چنانکه در زیستنامه خویش نوشته است از معلمان مکتب حبیبیه مولوی عبدالرب و مولوی محمد سرور و اصف که از راهبران سازمان مشروطه خواهان افغان بودند تربیت سیاسی گرفت قاری عبدالله و عبدالغفورندیم ذوق ادبی اورا پرورش کردند. عبدالهادی پس از فراغت از صنف تهیه که صنف نهایی مکتب بود بنابه دعوت محمود طرزی در دفتر سراج الاخبار به حیث محرربه کار پرداخت. فعالیت ادبی داوی نیز با همکاری با آن جرییده همزمان آغاز شد. وی با شعر و ترجمه مطالب سیاسی و اجتماعی از ترکی با اخبار همکاری مینمود.

هیدالهادی داوی دفتر سراج الاخبار افغانیه را مد رسته جدیدی برای پرورش خویش شناخته چنین می نویسد: «در اینجا (دفتر سراج الاخبار) با افاضل عرب و ترک که مستخدمین حکومت ما شده بودند تماس زیاد پیدا شد. هم معلومات ادبیه و اجتماعی من تکامل کرده رفت و هم میلانات سیاسی من تقویت میشد. زبان ترکی را هم از (علی افندی) که مدیر مکتب حربه کابل و از عقلای زمان بود در دوماه یاد گرفتم. تجربه من در مقاله نویسی و سایر شعب صحافت بیشتر شده رفت. و حالا جراید و مطبوعات ترکی را که به اداره سراج الاخبار افغانیه می آمدند خوانده و ترجمه کرده میتوانستم. مطبوعات و جراید هند اسلامی اگر به زبان اردو میبودند هم از اول سبب دلچسپی ما به مسایل بین المللی میشد ولی مطبوعات ترکی بسیار زیادتر این علاقه را تقویت کردند.» (۱)

داوی در زمانیکه به حیث محرر سراج الاخبار ایفای وظیفه میکرد بارفقای اخوان افغان بنای کلویی را به نام کلوب تفریح گذاشت. بانی کلوب و رئیس افتخاری آن مولوی غلام محی الدین افغان بود. جلسه های کلوب نیز در منزل او دایر میگردد. کلوب تفریح تا اوایل دوره امانیه زمینه شایسته ای برای نشست ها و تبادل نظر و کار سیاسی گروهی از مشروطه خواهان به شمار میرفت.

اندک زمانی پس از پادشاه شدن امان الله، داوی مانند اکثر شعرا نامدار آن وقت از روزنامه نگاری و شعر به سیاست و اداره کشانده شد. و همین اتکای امیر امان الله بر جوانان رزمنده و مشروطه خواه آن وقت به شکلی که اکثر آنان را به مشاغل مهم دولتی مقرر کرد باعث از میان رفتن کلوب نیز گردید. سراج الاخبار در زمان امان الله جای خود را به امان افغان گذاشت که داوی تازه از حبس رها شده به حیث نگارنده آن جریده مقرر گردید. داوی

در ضمن کار نشر امان افغان بنا به تقاضای محمود طرزی که ناظر امور خارجه مقرر شده بود و بنا بر آشنایی اندکی که بازبان انگلیسی داشت در زمینه حل مسایل مربوط به استقلال و مشکلات وزارت خارجه به آن وزارت نیز همکاری میکرد. در آن روزگار داوی و شماری جوانان وطن پرست، کتابخانه ملی را در کابل بنا گذاشتند. که غلام احمد رحمانی مدیریت آنرا طور افتخاری عهده دار شد. داوی کتابخانه شخصی پدرش را که دارای یکصد و پنجاه جلد کتاب بود به کتابخانه ملی نو بنیاد اهدا کرد، که بعد امیر امان الله کتب کتابخانه سلطنتی را به آن بخشید.

در سال ۱۹۱۹ جنگ با امپریالیزم برتانیه آغاز گردید و به زودی هیأتی جهت مذاکره، متار که عازم راولپندی شد که داوی نیز عضو آن هیئت بود. عبدالهادی داوی بنا بر اختلاف نظری که با سردار علی احمد رئیس هیئت داشت بزودی از عضویت آن استعفا کرد در فرجام مذاکرات راولپندی، متار که به امضا رسید؛ مگر استقلال افغانستان را حکومت برتانیه بر سمیت نشناخت.

به دوام مذاکره با دولت برتانیه هیئت دیگری تحت ریاست محمود طرزی عازم منصوری هند شد که داوی نیز عضو آن هیئت بود هیئت پس از چهار ماه مذاکره بدون بدست آوردن نتیجه قاطعی به وطن بازگشت سال دیگر هیئت انگلیس به ریاست سر هنری دابس به کابل آمد و پس از ۹ ماه امپریالیزم برتانیه استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

در این وقت داوی به صورت رسمی به وزارت خارجه پیوسته بود و وظیفه مستشار دوم را ایفا میکرد.

داوی در مذاکرات نه ماهه افغانستان و دولت برتانیه سهم داشت. وی در سال ۱۹۲۰ برای تحقیق موضوع بخارا که گویا با عاهدۀ افغانستان و شوروی

در زمینه استیلا بخارا مخالفتی صورت گرفته بود، عازم آنجا شده بود، باور و هیئت انگلیسی به افغانستان، مامور به بازگشت گردید.

در سال ۱۹۲۱ حکومت امانیه داوی را به حیث وزیر مختار افغانی به لندن فرستاد که تا اواخر سال ۱۹۲۴ میلادی بدان کار اشتغال داشت. یاد داشت های داوی نشان میدهد که در لندن از سوی حکومت بر تانیه موانع زیادی در اجرای وظیفه میدید که مقاومت نتوانسته استعفا کرد و متصل آن خبر تقررش را به حیث وزیر تجارت برایش فرستادند و پس از سه سال کار در وزارت تجارت بنا بر ناسازگاری که با تصامیم امیر امان الله در مورد رفع حجاب و بخصوص سفر امیر به اروپا داشت به ترك ملازمت دستور یافت. در این مورد خود شاعر چنین مینویسد: «ما و رفقا سفرا و (امیر امان الله) را در این وقت مناسب نمیدیدیم، من فکر خود را به وضاحت عرض کردم مورد قبول نیفتادنش را فهمیدم رسماً هم مخالفت کردن را ترتیب گرفتیم و افکار اکثر اعضای مجلس وزرا را متأثر ساختیم. شاه مرحوم هم مطلع شد. آنگاه سه نفر جدید را که در مجلس وزرا نبودند شامل مجلس وزرا ساخت ما نیز: محمود خان باور، علی احمد خان و الی و سید محمود سامی. اینها طرفدار سفرا بودند. بدینصورت در مجلس وزرا مساعی ما ناکام ماند. (۱)

بنا بر این گزارش زنده گی داوی به دومر حله تقسیم میشود: یکی پیش از سال ۱۹۱۹ که به حیث شاعر و مقاله نویس و مترجم فعالیت چشم گیر دارد و دیگری پس از آن که بیشتر به کارهای اداری پرداخته است و کمتر به شعروادبیات

در بیست سال اول قرن بیستم تشویق به کسب دانش، آزادی خواهی و دوستی وطن و کاروپیکارد در راه ترقی کشور، موضوعات اساسی شعرداوی

را تشکیل میدهد که قالب کلاسیک در تمام اشعار او دست نخورده میماند مبارزه با استعمار در اشعار داوی مقام والایی دارد. «بلبل گرفتار» او را که نقل کردیم یکی از بهترین شعرهای دودۀ اول سده بیستم است. و این غزل او نیز در نکوهش به اصطلاح «غرب زده گی» و تقلید چشم بسته از فرهنگ دیگران و در نکوهش استعمار سروده شده است:

خویش را بسیار نشناسی هنوز	سنبخش از پندار نشناسی هنوز
فرق گل از خار نشناسی هنوز	خون چکان ز انگشت ها و ز سادگی
نور را از نار نشناسی هنوز	گرمی ظاهر فریبت میدهد
یار از اغیار نشناسی هنوز	تا به کسی باشی اسیر پنج و چار
قیمت افکار نشناسی هنوز	تا ببع تحریر فاجر شدی
افسر از افسا و نشناسی هنوز	هر ثقافت و اهل تقلید نیست
سالم و بیمار نشناسی هنوز	فرق دارد ناس از نسناس ها
صادق از مکار نشناسی هنوز	(ای بسا ابلیس آدم روی هست)
مکار استعمار نشناسی هنوز	هر در خشنده زمیبا شد طلا

حبیب الله کلکانی با استفاده از کناره گیری داوی از وزارت تجارت امان الله تلاش زیاد ورزید تا از او در کارهای اداری کمک بگیرد مگر او حاضر به همکاری نشد. نه در وزارت خارجه چنانکه در نظر داشتند حاضر شد کار کند و نه عضویت سازمانی را که اطرافیان تعلیم یافته امیر طرح ریزی کرده بودند، پذیرفت. از آنروز ندانی گردید و پس از گذشتن نود هفده روز به مدد دوستانش رها شد.

امیر امان الله جنگ باز گیری پادشاهی را تا غزنی رساند و در آنجا مجازا به قصد هندوستان نا امیدانه ترك گفت. داوی تا بمبئی همسفر او

بود و پس از آنکه امیر عازم اروپا شد داوی برای شناختن ابدن و وضع راستین
افغانستان آشوب زده به دنیای خارج در اساسگذاری مجله بی به نام
«افغانستان» در لاهور سهم گرفت و مدتی درباره اوضاع کشورش در دیگر
انتشارات هندی نیز مقاله ها می چاپ میکرد در زمان نادر سفیر در آلمان
مقرر شد که پس از سه سال استعفا کرد. در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی
مطابق ۱۹۳۳ میلادی نادر شاه با گلوله جوان انتقام جو بی
به نام عبدالحق از پادرافتاد و بنا بر سؤظنی داوی و شماری از اعضای
خانواده او را زندانی کردند که تا ۲۵ قوس ۱۳۲۵ هجری شمسی مطابق
۱۹۴۶ میلادی ۱۳ سال و پنج ماه در زندان بسر برد. چنانکه یاد داشتهای
سال های اسارت او گواهی میدهند از آن محیط ناملایم نیز برای تکامل
بخشیدن هنرش تا آنجا که میسر بوده سودجسته است. داوی هرگز از مصایب
زندانیان نالیده و اظهار ضعف نکرده است. چنانکه در رباعی بی می گوید:

گفتند چون ز حبس نکر دی شکایتی کز سوز و درد شعر و سخن را اثر بود
سرمایه چرا کند از مهر شکوه بی در گوشه بی که پرتو او تیز تر بود
زندانی داوی را نشکست و روح استوار او را نلرزاند. در سالهای بعد
این گفته های او گواه است:

اگر کام تو در کام نهنگ است و گر در زیر دندان پلنگ است
بر آور دست و بر زن آستین را که تا کامی برای مرد ننگ است

تنها در شعری که در سرطان ۱۳۲۴ سروده شده است یعنی تقریباً یک
سال قبل از رهایی با ایماها و کنایه ها وضع زندان و وضع خود شاعر ترسیم
گردیده است، بدینصورت:

نی رنگ نه بوی لاله دارم خام نه شکر نه ناله دارم
نی در دهن شکر لبام نی تخته مشق نه و خطانم

یکبار کسی به من زدانش از کثرت دود گشت ناخوش
 یا پاک بسوز و پخته سازم یا سبز مکن ز خاک بازم
 بازار که برده کاسد خویش از خجالت حشر من بیندیش

شاعر خود را در مبارزه نا پخته و مبتدی میداند که نه چون لاله با گونه سرخ
 و داغ دل نماد کشته گی و سوخته گی است نه چون نی پخته میتواند فریاد عشقی
 را به گوشی برساند و نه چون نیشکر رسیده کامی از او شیرین میشود. و اما
 با تمام نا قابلی که حتی باب سوختن هم نمیباشد برای دشمن پر آسب و رنج
 بخش است. در بیست :

یکبار کسی به من زد آتش از کثرت دود گشت ناخوش
 اشاره یی است به دوره اول زندان که هفتماء طول کشید و با کشته شدن
 امیر حبیب الله پایان یافت در بیت های بعد شا عرز حمت و بلارا باعث ورزیده گی
 مرد پر خاش میداند و به استبداد قدرت حاکم می گوید که هر گاه بدین وضع
 از حبس رها یم کنی چون کسیکه متاع کس مخری را به بازار آورده رسوا
 خواهی شد .

در ترکیب بند کو تا هی که برای کسی سروده شده است که میخواسته
 رفیق زنده گی شاعر و هم نبرد او در مبارزه باشد به نامردی بعضی همراهان
 نیمه راه و بیداد گری حکومت وقت انگشت گذاشته میشود . این قطعه که در
 روز جمعه ۲۶ عقرب سال ۱۳۲۲ یعنی سه سال قبل از رهایی یافتن شاعر
 سروده شده چنین است :

ای ماه دوهفته ییکه يك روز خورشید ندیده است رویت
 نیاز کبدنی چو آب گینه دیده شود آب از گلویت

تنها نه به حسن بینظیری محبوبه خانه ای به خویت
 دامن که ز پا کد امنی ها بیش است ز غنچه آبرویت
 مه در نسی و در حسب مه يك شهر طلبگران به کویت

لیکن من وعیش شرم بادم !

تا حال وطن بود به یادم

گفتی که منت شريك باشم در ملحمه حیات ملی
 ای نازك نازدانه من دشوار بود ره معالی
 فقر و مرض است و کس مپرسی وز دست ستم هزار سیلی
 آنرا که گذاشتند مردان کی یافته از زنان تسلی
 من آتشم و تو آب حیوان داریم جدا جدا تجلی

من غم زده ام تو شاد باشی

در یاد خدا زیاد باشی

داوی بعد از رهایی از زندان به دستور ظاهر شاه به حیث سرمنش در
 بارور رئیس شورای ملی (سال ۱۳۲۸ ه. ش مطابق ۱۹۴۹ م) ، سفیر در مصر
 (سال ۱۳۳۲ و ۱۹۵۳ میلادی) وزیر مختار در اندونیز یا ور رئیس مجلس اعیان
 کار کرده است .

زیستنامه داوی پیوسته با این سالهای زنده گی او حاوی مطالبیست که از يك
 سو حالات مجبوری شاعر را به پذیرش آن مشاغل نشان میدهد و از سوی دیگر
 سیاست فریبگرانه ظاهر شاه را افشا می نماید ؛ ما زندان جمله ها : « چون یکبار از
 صدارت انکار کرده بودم از ریاست اعیان انکار کرده نتوانستم و قبول
 نمودم . ناگفته نماند که بنده مخصوصاً بعد از سنه (۱۳۰۹ هجری شمسی
 مطابق ۱۹۳۰ م) که از آلمان مستعفیانه آمدم شوق امور رسمی را نداشتم .

هرچه از امور رسمی که بعد از سنه مذکور کرده ام به سلطنت بوده است که در رد کردن آن ضررهایی به من متحمل میبود ...» (۱)

و در واقع ظاهر شاه پس از ما موریت داوی در اند و نیز با وظیفه صدارت را نیز به وی پیشنهاد نموده بوده که داوی نپذیرفته است در جای دیگری چنین میخوانیم:

«به موجب این فرمان به مجلس مذکور یعنی مجلس مشورتی غور بر مسوده قانون اساسی سال ۱۹۶۴ اشتراک کردم. مسوده قانون اساسی جدید را مطالعه نمودم بعضی نقاط (نکات) آن به نظرم صحیح و مطابق اقتضای محیط نبود لهذا در مجلس اعیان به زبان نومی اعتراض می کردم ... يك روز آقای رشتیا به خانه بنده تشریف آوردند چون گاهی در این سالهای اخیر نیامده بودند ایشان وزیر مالیه بودند و از اعضای مجلس مشورتی مذکور نیز بودند. ایشان را به خوشی پذیرایی کردم در آخر معلوم شد که آمده اند تا از من خواهش کنند که دیگر بر مسوده قانون اساسی اعتراض نکنم فهمیدم که او را دولت فرستاده است و این خواهش شخصی او نیست گفتم خوب است، دیگر اعتراض های خود را ذخیره میکنم نزد خود. تبسم ها و شکرانه ها کرده رفت. من با خود فکر می کردم چرا مرا عضو آن مجلس ساختند برای اینکه از اهل خبره و تجربه دانستند. پس چرا از مشوره های خالصانه و نظریاتی که برای اکمال و اصلاح قانون میکنم استفاده نمی کنند شاید محض نام مرا اکسپلایت (مورد استفاده قرار دادن) میکنند و بس. طالب حقیقت اصلاح و اکمال قانون نیستند ...» (۲)

۱- زیستنامه داوی، (شماره صفحات توضیح نشده است)

۲- همانجا.

اشاره به این مصرع اقبال: «منم میدم از زمین مرده بی»

داوی از شعرای سلف به بیدل و اقبال لاهوری علاقمندی زیادی دارد. چنانکه بعضی غزلهای بیدل را جواب گفته است. در دومین دوره زنده گی در زندان به ترجمه پشتوی بعضی اشعار اقبال (اشعار یک-م مربوط سفر اقبال به افغانستان بوده) پرداخته است. و در سالهای آزادی نیز بعضی غزلهای اقبال را مخمس ساخته و بعضی قطعه های او را پاسخ گفته است. در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی مطابق ۱۹۷۷ میلادی نخستین مجله «اشعار اردوی اقبال» تألیف داوی چاپ شد (۶) که این اثر نیز گواه توجه داوی به اقبال شمرده شده می تواند. شعر «خطاب به اقبال» که در سال ۱۳۱۲ یعنی سالهای دومین دوره زندان سروده شده است نکته هایی را در این زمینه روشن میکند و آن قطعه چنین است:

صبا بگوی به اقبال خوش بیان از من

کلام تست که سر تا به پای آن اثر است

صدای زنده گی از سر زمین مرده خوش است

که ناله های اسیران ز سوزش جگر است

عجب نباشد اگر سر زده است از ظلمات

که آب چشمه حیوان و کوکب سحر است

چرا خراب نسازد لگ-و نه در ندهد

چو سیل تند و چو صهبای ناب شعله و راست

چرا از مین دل آسیا نخندد اند

کز آب دیده ابر بهار پاکتر است

جد و ر جامعه را آب میدهد جودت

هم آن فروغ گرانمایه را سرو ثمر است

شعار نظم تو تریاق سم استعمار

نظام نثر تو اسهام ظلم را سپر است

چوتیشه توزبان آشنای کوهسار است

به گوش کاهن ما نیز گرم و پرشر است

توجه تو به این ملت بلند خیال

ز روشنائی قلب وز پاکی گهر است

خطابه توبه عنوان «ای جوان عجم» *

بهشت گروش پریشان و سرمه بصر است

دل و دماغ منور کجاست تا داند

چه پیشگویی صادق چه کشف معتبر است (۱)

رزنده گی اقبال با استعمار، جانبداری او از ملت های زیرستم و مظلوم
و آشتی ناپذیریش با بیداد و ستم اجتماعی، چیزهایی بود که در پهلوی زیبایی
کلام، داوی را به سوی شعراقبال کشیده بود.

به بیدل نیز داوی از همین دیدگاه میبیند و در غزل هاییکه به وزن و قافیه
غزلهای معروف بیدل سروده، با کار برد شیوه بیان بیدلانه حرفهای خودش را
باضمیمیت و صداقت گفته است:

هر نغمه که مضراب رنگی نیست منام است	تیغی که به خون رنگ نگردیده نیام است
از آتش تصویر که جسته است حرارت	در سرخی رنگش اثر خجلت نام است
هر گل اثر دست نگارین نگاری	هر چه چهره بلبل این باغ پیام است

* در زبور عجم غزلیست به عنوان: «ای جوانان عجم جان من و جان شما» و در آنجا از آزادی
اقوام اسیر سخن میرود.

۱- از دفترچه خطی اشعار داوی که بقلم خود شاعر نوشته شده بود نقل شده است.

لبریز تر از ساغر خور شید دوسه جام
 ای ساقی مهر روی که شبها صیام است
 سدر خنه فکندیم به گردون و نجستیم
 هر چاک در این کهنه قفس حلقه دام است
 گرمیغ افکار تو تقلید فرنگ است
 آنرا که تو آزاد نهی نام غلام است
 ای دیده فرو بسته به خور شید قیامت
 جز خواب بود در آخر هر خواب قیام است
 دلو ۱۳۲۴

داوی قالب های کلاسیک شعر را نگاه داشته است و اما توجه خاصی
 به یکی یا چندى از آنها نکرده و با هر کدام گفتنی را گفته و صدایش را به
 مردم رسانده است.

داوی در رباعی سرایی کامیابی چشمگیری دارد. رباعی های او آینه دار
 معانی بزرگ و ارزشمندی اند؛ چون سقوط معنوی آدمها و ارج یاوری
 به جا افتاده گان در این دو رباعی:

از قلت بوره هر طرف غوغا پیست
 و ز خشکی سال دیده ها دریا پیست
 از «تیره گی روح» که عالم الود
 کس را نه غمی نه شکوه نی پروا پیست
 بهتر ز تاج زر به سر خود گذاشتن
 بالای پا فتاده یی دستی کشیدن است
 يك شبنم اشك از گل رویی نکرده پاك
 دعوی مهر از تو سزای شنیدن است
 در این رباعی به صورت خاص اشاره پیست بد آنکه شاه ایران لقب
 «آریامهر» را برای خویش برگزیده.

در او اخر عمر داوی شنوایی را از دست داده بود و در این غزل خویشتن
 را چنین تسلی میدهد:

ز فیض گوش گران راحت بدن دارم
 چه خلوتی که در آغوش انجمن دارم
 نهی که کنند چو سابق مخاطبم بسیار
 اگر چه خویش مصاحب دو پیست تن دارم
 گرفته است خموشی مقام پر گویشی
 ز حرف بیهوده گو یا گر بختن دارم ...

جوزای سال ۱۳۵۵

وفات داوی در ۲۸ سرطان ۱۳۶۱ هجری شمسی اتفاق افتاد.

در یکی از نامه های دوستانه عبدالعلی مستغنی در باره شعرسرایی این سطر
 ها را میخوانیم: «... اینجا چون هفت خوان رستم مقابله اژدها و دپوسپید
 است و جای لرزیدن چون بید. سربه کف تیغ نهادن است و سینه هدف تیر
 نمودن. اینجا نامه را مانند چامه نقاش صدرنگ گلچین در کار است و
 هزار گونه تصویر بهار آفرینی. دسته بند مضامین گلهای رنگین گردیدن
 کار هر چمن پیرانیست و آبیاری گلزار معانی متین و الفاظ شیرین شدن کردار
 هر سخن سرانه...» (۱) شاعر با این جمله ها به نکته های مهمی از هنر
 شاعری اشاره میکند چون نقش پیکارگری عنعنه شکنی عصیان و نقش زندگی
 سازی شعر، زاملا یماتیکه از دیدگاه منافع طبقات مختلف در این کار است،
 ارزش های زیبایی شناسی شعر و تشبیه شاعری به نقاشی که تأکید بر تصویر
 نگاری و صحنه پردازی را در بر دارد و مسأله دشواری این هنر که صرف
 با اتکای ذوق بدون پرورش استعداد و آموزش رموز شعر نمیتوان شاعر شد
 و نکته های دیگری از این دست.

این نکته ها نشان میدهد که مستغنی از ماهیت شعر و جوابدهی شاعر در
 برابر اجتماعش آگاهی داشت و شعر بلند او ثمر کار و کوشش آگاهانه
 او در پرورش هنرش بوده است.

مستغنی با علوم ادبی و علوم عربی از محضر درس پدرش ملار مضان و بعد
 از علمای مختلف در مدرسه ها آشنایی حاصل کرد.

پدر مستغنی از متنفذین قبیله هوتک قندهار بود که در عهد امیر شیرعلی در
 مکتب بالاحصار معلمی میکرد و در زمان پادشاهی عبدالرحمان معلم سردار

حبیب الله و سردار نصرالله پسران شاه بود و سپس روزگاری به حیث مفتی
شهر کابل کار کرد.

مستغنی در سال ۱۲۵۲ هجری شمسی مطابق ۱۸۷۳ میلادی در جوار
بالاحصار کابل تولد یافت.

نخستین ماموریت مستغنی همکاری با محمود طرزی در سراج الاخبار بود.
سمت مصحح اخبار و روزها کار تصحیح ورق‌های چاپی در مطبعه اورا چنان
خسته ساخته بود که در قطعه شعری چنین به شکایت پرداخت:

من بلبلم نشیمن من در چمن خوش است

انجن مقام و منزل زاغ وزغن خوش است

ویرانه جای بوم و چمن جای عنده لیب

انجن برای غیر و چمن بهر من خوش است (۱)

یادر شعر دیگری از او میخوانیم:

دل آب شد ز محنت و خون در جگر نمازد

بهر خدای تاب و توانم دگر نمازد

تا کسی چونی ز توله انجن فغان کنم

مغزی در استخوانم و هوشی به سر نمازد... (۲)

با وصف آنکه در غزل دومین طعنه‌های اهانت باری به محیط کارخانه و
کارگران زده است؛ او در واقع همین آشنایی نزدیک او با آفرینندگی
و قدرت عظیم کارگران بوده که در پست‌ترین سالها مایه اشعار خوب او در
ستایش کار و کارگر شده است؛ مانند این بیت‌ها در شعر «آستان ارادت»:

۱- عیدالعلی مستغنی، گلزار اشعار، کابل: ۱۳۵۳، ص ۱۳۰.

۲- ایضاً ص ۱۲۵.

از سنگ خاره کارگران سیم‌وزر کشند در قعر بحر غوطه زنند و گهر کشند
 فرهاد وار کوه شکافند و رنگ رنگ یا قوت و اعلش از جگر سنگ بر کشند
 خاکی نهاد آدمیان از کمال و فضل نزدیک شد که رخت به بام قمر کشند
 در هر زمین که ریشه دواند نهال سعی یاران ز نخل خشک جهانی ثمر کشند
 چون موی ناخن اند سزاوار سرزدن در جامعه ز کار کسانی که سر کشند

عاقل دمی نمیکنید از کار سرکشی

خود نیست کار مردم هشیار سرکشی... (۱)

آغاز همکاری با سراج الاخبار طالع فصل نوی از زندگی شاعری مستغنی
 به‌شمار میرود. و این آغاز به تعبیر دیگر قدم گذاری او در سنگری بود و دفاع
 از ارزش دانش و سالاری خرد در ترقی اجتماعی. از نخستین شماره‌های
 سراج الاخبار تأیید علم و صنعت در شعر مستغنی دیده می‌شود.

و پس از آن پیوسته در قالب‌های کلاسیک چون قصیده، غزل، مخمس،
 مسدس، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند از آزادی دوستی، ضرورت و نقش دانش در
 اعتلای کشور، اتحاد جهان اسلام، ضرورت پیکار با استعمار سخن گفته است.
 این دور باعی اواز این نکته‌ها پر بار است:

فخر است علم و فضل و حکمت شادی از محبس نادانی و جهل آزادی
 در مکتب سود قوم شاگرد شدن در مدرسه نفع وطن استادی
 رسم است که‌نون پیروی طور زمان بودن به کمال عصر حاضر شادان
 خصم تو بود مسلح از توپ و تفنگ با او چه توان نمود با تیر و کمان
 در سال‌های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی که جنگ جهانی نخستین،
 دنیا را به آتش کشید. بود خشک آبی سختی به باغ و راغ کشور تاخت

و مردم را جان به لب رسید. مستغنی با قصیده درازی از خشک سالی نالید
و بر جنگ زمرین فرستاد و هموطنان خویش را هوشدار داد تا خود
را برابر دو استعمار با جلدترین سلاح مسلح سازند و برای بهزیستی به دامن
دانش آویزند :

آن قصیده چنین آغاز می شود :

گر نباشد بر زمین يك چند باران اینچنین

خشك نتوان بود چون من چشم دهقان اینچنین

نهر که بل پا کبودی چون کنار من ز اشك

چون لب من خشك ماند امسال باران اینچنین

چند باشد یارب از بسی التفاتی های ابر

بسته بر خاکی نهاد آن برف و باران اینچنین

و بعد میگذرد به مسأله خشك، می نویسد :

يك طرف جنگ جهانی سوز است يكسو خشكسال

خود نخواهد ماند حال اهل دوران اینچنین

می شود این خشكسال از خلق عالم بر طرف

ليك خواهد ماند جنگ خانه و یران اینچنین

آنچه کرد این جنگ عالم سوز بر نوع بشر

کی کجا بر خلق عالم کرد قوفان اینچنین

گر بود این جنگ شرق و غرب يكچندی دیگر

گر کنند این بحر پر آشوب طغیان اینچنین

غرق گردد ز ورق هستی به گرداب عدم

وین بنا را خود نخواهد ماند بنیان اینچنین

و پس از آن در چند بیتی از عقب ماندگی مشرق زمین و به خصوص کشور
خویش افسوس میخورد و خطاب کنان به هموطن خود میگوید :

راه پیمای تا کجا خواهی شدن با پای لنگ

دیگران باریل و موتور برق جولان اینچنین

ما پیاده رهروان راه اینچنین خارا و خار

ما برهنه پا چنان خار مغیلان اینچنین

ما همه بیدست و پا منزل سراسر سنگلاخ

ما همه گم کرده راهان و بیابان اینچنین

این تنزل های ما از چیست ز بی دانی

از کمال و علم گردید ندایشان اینچنین

آنکه در اول تغافل کرد از کسب کمال

احتیاج غیر میگردد به پایان اینچنین

دست بین غیر باشی تا بکی در نوش و پوش

اینچنین باشند آری بی کمالان اینچنین... (۱)

ناسیونالیزم اسلامی حاکم بر اذهان شعرای مادر دو دهه اول سده بیستم
مسیحی برداشت همسان از قرام جنگ جهانی نخستین به مثابه پیروزی دانش و
تخنیک معاصر و نتیجه گیری مشابه چون برانگیختن مردم کشور خویش برای
بنا کاری کاخ دانش و صنعت در کشور چون اکثر اشعار این دوره ، در این
قصیده نیز دیده می شود .

در نشیله دیگر مستغنی ، که در مدح امیر حبیب الله سروده شده است گفته میشود که
دست آوردهای علمی و صنعتی جوامع سرمایه داری هرگز ضامن سعادت خلق

ها نمیشد و حتی چون تیغ تیزی بر ضد خلق کشور های خودش و بر ضد خلق های
جهان به کار می افتد.

و مدنیت نام نهاد جوامع بورژوازی ضد انسانی تر از بربریت انسانهای
جوامع اولیه است و این نکته ها با استهزای تلخی چنین افاده می شود:

زان به يك جای اقامت نكند آب روان

که نه جای گذران است جهان گذران

خاصه این عصر که از حرص و حسد اهل فرنگ

آتش انداخت در آفاق کران تا به کران

خاصه امسال که این جنگ جهان سوز یورپ

ناگهان بیخبر این برق بلا زد به جهان

خاصه امروز که از دولت تهذیب نشست

چون دل عاشق بیچاره به خون عالمیان...

این اگر حاصل تهذیب توان گفت بلند

که کم از دام و ددا مروز بوند آدمیان

این اگر حاصل تهذیب توان گفت به جهل

که به حیوان دنی فضل ندارد انسان

دام و دد گشت مذهب که در آفاق کنون

نه ز اخلاص بود نام و نه از صدق نشان...

خاك غم بر سر تهذیب که از طرز جدید

سیل خون کرد در آفاق به هر گوشه روان...

ای خوش آن جنگ که میبود دران تیرو تیر

خنك آن رزم که بود دست به شمشیر و سنان

نکشد تیر و تبر خلق به صدها ملیون

نکند تیغ و سنان قتل همه اهل زمان ... (۱)

زبان اشعار مستغنی برابر به اصل ساده سرایسی و ساده نویسی پذیرفته شده در آن سالهاست. و شاعر بیش از پهلوی زیبایی شناسی سخنش به پخش کردن و پراگندن اندیشه های مشخص توجه دارد. زیاده روی در این امر بسیاری اشعار مستغنی را همانند شعرهای محمود طرزی و اکثر شعرهای داوی و دیگر شعرای آن زمان از نگاه زیبایی شناختی ضعیف جلوه میدهد، مثلاً چنین اشعار در مجموعه های اشعار مستغنی نیز فراوان دیده میشود :

تکبر به مردم زیان میرساند	ضررها به پیر و جوان میرساند
تکبر کند خوار و بی قدر مردم	مذلت به خورد و کلان میرساند
مکن کبر کین پیشه ناستوده	به دوزخ ترا جاودان میرساند ... (۳)

یا این شعر :

باز شد اندر مکاتب گیر و دار امتحان

اهل مکتب را شد اکنون روزگار امتحان

این زمان معلوم خواهد شد کم و بیش عمل

دوستان آمد کنون روز شمار امتحان

بعد هر سه مه کند هر سال بر مکتب گذر

بাহزاران رعب و هیبت شهریار امتحان ... (۱)

۱- مستغنی ، همان اثر ، ص ص ۱۹۸-۱۹۹ .

۲- مستغنی ، قصاید ، ص ۶۳ .

۳- مستغنی ، قصاید ، ص ۱۸۸ .

در سالهای میان ۱۹۱۹ میلادی و ۱۹۲۹ مستغنی مانند دیگر شعرا اصلاحاتی را که
سردست بود ستایش میکرد و به پیروزی آن جنبش چشم داشت.

مستغنی در آخرین سالهای دوره امانی به حیث معلم مکتب حبیبیه کار میکرد.
و با شورش حبیب الله کلکانی و سقوط امیر امان الله به خانه نشست.

تسلط بر زبان دری، استفاده از ذخیره عظیم کلمات، در سرودن شعر و
معای کوچکی را در شعر بزرگی بیان کردن و در موضوعی نه آنقدر مهم قصایدی
در چند مطلع سرودن از ویژگی های شعر مستغنیست.

از شعرای سلف، عبدالقادر بیدل مورد تکریم مستغنی قرار دارد و شواهد
زیادی هست که وی همیشه به آثار بیدل توجه داشته است.

در یکی از قصاید مستغنی میخوانیم:

من کیستم به شیوه شعر آن فرید عصر

کا امروز گشته نام به گیتی سمر مرا

آن نیستم به شعر سرایی که یک قلم

از خوب وزشت شعر نباشد خبر مرا

طبعم سبق ز آب روان میرد که هست

محکوم حکم طبع روان بحر و بر مرا

با شد سفینه غزل مخزن گهر

دیگر چه حاجت است به گنج گهر مرا

تا دیده ام معایبه این نظم ابدار

افتاده است لعل و گهر از نظر مرا

شیرین سخن به دهر نباشد کس اینقدر

گویا نی قلم بود از نیشکر مرا

جمعی ز شعر بیخبر امروز کرده اند

از شعرهای بی اثر خویش کر مرا

استاد گشته اند ز شاگردیم کنون

خر مهره میدهند به نرخ گهر مرا

شاید ستود شیوه بیدل که در جهان

در نظم و نثر نیست چو او مفتخر مرا... (۱)

و در قصیده بی بار د یف سفید که ۱۳۲ بیت است طعنه به شاعری میزند، که در زمان پادشاهی حبیب الله میزیسته است و تخلصش بادل بوده است. بادل همواره به جواب این و آن شعر میگفته و هرگز سخنی از خود نداشته است. مستغنی در این قصیده استادانه باز در برابر بیدل زمین تسلیم میبوسد. می نویسد:

غیر بیدل پیر صاحب د زار باب سخن

میتوان کردن به هر مولا به هر چا کر سفید (۲)

علاقه مستغنی به بیدل تا آن حد است که در مقطع اکثر غزل ها تخلص بیدل را با تخلص خود یکجایی آورد و این خصوصیت بیشتر در اشعار او که در سراج الاخبار به چاپ رسیده است دیده می شود. (۳)

از مستغنی قطعات نثر نیز مانده است که تأثیر بیدل را در آن نثر ها نیز به وضاحت میتوان مشاهده کرد. «گلزار مستغنی» (۴) و «کاینات مجبور کاینات بیمچاره و کاینات بی اختیار» (۵) هم از نظر محتوی و هم از نگاه شیوه بیان یاد آور قطعات نثریست که در «چهار عنصر» بیدل آمده است.

۱- مستغنی، قصاید، ص ۵. ۲- مستغنی قصاید، ص ۵۱ و ۵۲.

۳- طور مثال رجوع شود به مقاطع غزل های مستغنی در شماره های ۴، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ سال دوم سراج الاخبار.

۴ این نثر در «امان افغان» سال ۴ شماره های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ به چاپ رسید است و نیز در مجموعه قصاید مستغنی آنرا میتوان یافت.

۵- مستغنی، قصاید، ص LXVII

در یکی از قطعات نثر او میخوانیم: «گلز گل ار ملت، سرخروی علم و کمال است و سرو جویبار دولت آزادی زبان مقال. سوسنش زبان به بیان معارف کشودن است و سنبلش در فکر غوضل علوم پیچیدن. سیرابی کشتارش از روانی جو یبار تجارت است و طراوت سبزه زارش از آبیاری آبخار حروف. نهال این بستان اگر پیوند علم و معرفت نگردد خود روست و گل این گلستان اگر رنگ و بوی کمال و صنعت نیابد بدبو. معرفت آموز تا راحت یابی نیشکر بنشان تا حلاوت بینی جز گلبن کمال هنر مهرور و به غیر از نهال کمال منشان. سراندیشه جز به گریبان دانش و بخردی مهر و خیم تفکر به جز از زمین صدق و ایقان میفشان (۱)»

در این نوشته که به شیوه نثرهای پیاپی انشای شده است تمایل نویسنده امید او به اصلاحات (ریفورم) و به خصوص تأکیدش به نقش قاطع علم و خرد در سعادت مند شدن اکثریت جامعه که محور ارزشهای روشنگری میباشد، به روشنی دیده می شود.

در پهلوی آن مستغنی میبیند که در جامعه آن روز کار ارزشمندی شخصیت انسان نیست و به هیچ کس به قدر کارش بها گذاشته نمیشود مگر علت این بی عدالتی را امیداندوی در جایی می نویسد: «کلالی از یک گل کنه مشت خاکی را کاسه جانان ساخته که تمام عمر از اونه زخمی حاصل نموده و نه در آن طعام و شرابی خورده همه وقتش بالای تاق گذاشته به دیدنش آرزومند و به داشتنش خورسند میباشد. و مشت خاکی را نیز دیگی ساخته که تمام عمر به جز خدمت پخت و پز کاری و به جز رو سبزی کرداری و حاصلی نمیداشته. با وجود آنقدر خدمت چنان بی قدر که دست زدن را بران زیگ و عار

میدانند. کسی نمیگوید که چرا آنرا به دودست احتیاط و عزت گرفتن و این را از نفرت دست نازدن. این چرا و آن چرا؟ تمام انبیا و اولیا و حکما و عقلای عالم در این اقبال و ادبار و در این عزت و نفرت بی موجب متحیر اند و تفکر، هائم اند و حیران. (۱)

چنانکه در گذشته اشاره کردیم زندگی ادبی مستغنی را میتوان به دو مرحله جدا کرد: یکی مرحله کهنه سرایی - قبل از همکاری با سراج الاخبار و دیگری نو سرایی یا مرحله دفاع از ارزش های روشنگری.

محمود طرزی زیر عنوان «شعرو فن» نوشته بی دارد که در آن پس از موعده بر تار یخ شعر دری مینویسد: «... با جناب مستغنی که یکی از شعرای پسندیده اطوار آتشین گفتار موجوده شهر عزیز ما است در باب تطبیق شعرو فن معاوره و مصاحبه های بسیاری میکردم. چون به سوی طبع سرشار و خوش مضمونی گفتار آن بلبل چمنستان وطن ملا حظہ میکردیم از تحریک و تشویق نمودن آن رفیق سخن خود را بر شعرهای فنی هیچ خود داری نمیتوانستیم ولی رفیق خود را در تردید میدیدیم این تردید را می دانستیم که از چیست... تا آنکه در شماره ۲۳ اخبار خود یک غزل چون عسل شاد را که به مناسبت جشن تماشای جمناستک انشاد نموده بودند درج کردیم و اینک این شماره دوم سال دوم این نامه گرامی ما با یک غزل غرایبی به زمان و زمین موافق بسیار دلنشین شان تزیین مییابد. (۲)

این نوشته تأثیر محمود طرزی را بر سمت گیری مستغنی در شاعری نشان میدهد. پس از آن وی پیوسته به اصطلاح اشعار «فنی» و «وطنیه» گفته است.

۱- مستغنی، همان اثر ص ۱۰۱.

۲- محمود طرزی، «شعرو فن»، سراج الاخبار، شماره ۲، سال ۲.

نکته مهم آنست که فرهنگ روشنگری با تقاضاهای سیاسی اجتماعی و هنری خاصش نتوانست در نهاد مستغنی زکویه گام مطمئنی بپا بد.

شاعر که از نگاه خانواده پیوند محکمی با ملاکیت و روحانیت داشت و در پرورش او نیز آن دواصل نقش قوی داشتند. تا آخر رابطه اش را با مدیحه پردازی قطع نکرد و پرتوان ترین قصایدش را در مدح امرآگفت. حتی پس از افول دولت امانی از مستغنی قصیده بی درمدح «حبیب الله کاکانی» در شماره فوق العاده «حبیب الاسلام» که به مناسبت جشن استقلال انتشار یافته بود به چاپ رسید.

آخرین ماموریت رسمی مستغنی عضویت انجمن ادبی کابل بود. وی روز ۲۱ حوت ۱۳۱۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۳ میلادی ۶۰ ساله بود که وفات یافت.



بخش ششم

سالهای نبرد داغ نوجویی و تقلید

در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ میلادی حکومت امیر امان الله توسط حبیب الله کلکانی که از جانب بخشی از ملاکین و روحانیت متعصب و عناصر ناراضی دستگاه اداری سلطنتی و استعمار برتانیه حمایت می شد سقوط داده شد. حبیب الله بر تمام مظاهر فرهنگی صلیب کفر گذاشت و تمام دروازه های آموزش و پرورش را به روی مردم بست در همان آغاز حکومت «حبیب الله» علمای مسلمان هند پشتیبانی از او را خلاف اسلام دانستند و آنرده علمای افغانستان را که طرفدار او بودند سخت انتقاد کردند.

به پاسخ انتقادات مذکور جریده حبیب الاسلام که ارگان نشراتی حکومت حبیب الله بود برنامه اصلاحی دولت را بدین تفصیل نشر کرد: «مقررات حکومت سنیه حایله - رفع حجاب که آزاد گذاشته شده بود لغو و به عوض مقرر گردید که هیچ زن بی محرم خود از خانه نبر آید مکتب هاییکه زبانهای اجنبی و کفار را به اولاد اسلام یاد میدادند لغو گردیدند دیگر مدرسه ها که بچه های

اهالی که شرعاً منزله دختر بالغه را دارند و آن مکتب ها درس ها بیکه از مفاد دینی و علم شرایع و احکام قرآنی بر آنها مرتب نیست ؛ بلکه که در اعتقاد شان خلل های زیادی و اصل می شود یاد میگردفتند .

بلی تعلیم هر فرد مسلم جا یز است ؛ مگر مقصد از علم احکام دین و اصول عبادات است نه علوم زیاده لسان خارجه کفر ، یا نام و بلاد سلاطین ماضیه کفر را یاد گرفتن که اینهمه مکتب ها لغو شد .

مدرسه مستورات که دختر ها از خانه های خود بر آمده و در آنجا سبق میخواندند و موقوف شد : قوانین و نظامات که به مانند ملک های غیره مانده شده بود لغو و عوض آن قضات ، قرو و به تطبیق دادن احکام شرع شریف مقرر گردیدند . همچنین باقی مسایل جزئی و کلی بد که در این ده سال به نام ترقی رواج یافته بود از قبیل سلامهای رقم رقم ، کلاه فرنگی ، دریشی ، موقوف کردن تعدد زوجات ، تعیین سن ازدواج ، و دوایر زیاده نام تشکیلات ساختن که همه اسباب مصرف پول بیت المال به درك های صحیح (؟) و برای علما بیکه اقامه عبادت و موذنی و به جا آوردن فرائض دین را مینمایند که سابق موقوف بود تعیین شد . (۱)

از روی « مقررات » فوق وضع مختنق حکومت ۹ ماهه حبیب الله کلکانی به وضاحت فهمیده می شود .

در آن مدت جراید « حبیب الاسلام » در کابل « رهبر اسلام » در مزار شریف « مريد الاسلام » در کهندهار « الايمان » در سرخورد و « نهضت الحبیب » در خان آباد چاپ می شد به غیر

۱- انقلاب ، مقاله حبیب الاسلام به قلم غلام محی الدین انیس ، سردبیر (منشی اداری)

حبیب الله کلکانی سال اول ، شماره اول (۹ حوت ۱۳۰۷) .

از یکی دو جریده هدف عمده دیگر جراید مذکور تبلیغ پابندی حکومت حبیب الله کلکانی، اساسات دین اسلام و گزارش پرونده استقرار سلطنت او بود. در جراید مذکور گاه گاه اشعاری در مدح حبیب الله و بعضی رفقای نزدیکش به چاپ میرسید که با وجود آن در مجموع میتوان حکم کرد که چشمه ادبیات نیز کاملاً کور بود.

دولت استعماری برتانیه به زودی یعنی، هنوز یک سال تمام نشده حبیب الله کلکانی را با نادر تعویض کرد و بدینصورت تسلط خود را در افغانستان پایدار و رومطمئن گردانید. نادر با داشتن مقامهای اداری مهمی در حکومت امیر امان الله مانند وزارت حربیه و سفارت و غیره پیوسته میکوشید تا با احمد سیتی استعمار برتانیه امیر امان الله را براندازد و خود پادشاه افغانستان شود.

وی باری به تاریخ چهار اپریل سال ۱۹۲۴ (حمل ۱۳۰۳) در حالیکه سمت وزارت حربیه افغانستان را داشت با همفری وزیر مختار برتانیه در افغانستان در باره مخالفت خویش با امیر امان الله و محمود طرزی مذاکره کرد و علت شورش ملای لنگر را نیز لغزش های امیر دانست.

در همان زمان همفری در نامه یی به مقامات رهبری دولت خویش موضوع را گزارش داد و از نادر به عنوان مرد جاه طلبی که می شود از او کار گرفت یاد کرد. گاهی که نادر به جای محمود طرزی در پاریس وزیر مختار افغانستان مقرر شد اصرار ورزید تا برادرش شاه ولی نیز معاون او باشد اما امیر امان الله که از نهاد نادر و برادرانش آگاه بود این پیشنهاد را نپذیرفت. نادر وزیر مختار افغانستان در پاریس و هاشم برادر دیگرش که وزیر مختار افغانستان در مسکو بود به زودی با هاجسن (Sir Richard Hodgson)

وزیر مختار برتانیه در مسکو ارتباط قایم کرد بد ملاقات نادر و هاجسن در پاریس صورت گرفت و نادر ضمن صحبت به وی اظهار داشت که سرحدات افغانستان و هند بر تانوی دارای مناطق طبیعی و جغرافیایی نمیشد. او حاضر است تا دریای کنر را سرحد دو کشور بشناسد و در مقابل پشتیبانی دولت برتانیه را داشته باشد. بدینصورت وی میخواست خاک افغانستان را تا دریای کنر در بدل جلب پشتیبانی به آن دولت واگذارد. (۱)

در آن زمان که امیر امان الله در قندهار برای بازگیری سلطنت تلاش میورزید و چشم همکاری به نادر داشت، حتی کسانی را هم نزد او فرستاده بود نادر و برادرانش هاشم و شاه ولی در اثر مشوره همفری از راه گردیز وارد افغانستان شدند و به بخش ابلاغیه‌یی که در هند چاپ کرده بودند پرداختند. در آن ابلاغیه‌ها از جانب نادر به قبایل سرحدی گفته شده بود که «... نه من و نه کدام يك از خویشاوندانم آرزوی تاج و تخت افغانستان را داریم» بدینصورت نادر مدعی بود که جهت اعاده سلطنت به امیر امان الله مجاهدت میورزد. مگر گاهی که بر کابل دست یافت، به تاریخ ۲۴ میزان ۱۳۰۸ خویش را پادشاه افغانستان اعلام کرد. (۲)

نادر بنا بر تعهدیکه در برابر دولت برتانیه داشت باروشن فکران آزادیخواه در آویخت و سیاست استبدادی شومی را پیش گرفت که عبدالرحمان لودین، محی الدین انیس و دهها تن دیگر قربانی آن تعهد و آن سیاست شدند.

۱- ریاتالی سٹیوارت، آتش در افغانستان (۱۹۱۴ - ۱۹۲۹) نیویارک ۱۹۷۳، ص ۳۰۵.

۲- مفصل موع رادر «آتش در افغانستان» صفحات ۵۱۷، ۵۱۹، و ۵۲۲ بخوانید.

در زمان پادشاهی نادر موزی با اختناق و دشمنی با مردم گام‌هایی در زمینه اصلاحات روبنایی گذاشته شد که برای بیننده نه چندان دقیق ستایش برانگیز بود. مگر تمام آن به اصطلاح اصلاحات در فرجام برای سرکوب کردن تمام جریان‌های فرهنگ‌نگر روشنگری و جلوگیری از روحیه و خواست بورژوازی ملی و به سود فیودالیزم و تقاضاهای قرون وسطی صورت می‌گرفت.

طور مثال مروری بر چگونگی تأسیس انجمن ادبی کابل بنماییم: انجمن ادبی کابل در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی (مطابق ۱۹۳۱ میلادی) تأسیس شد. محققین متفق القول اند که انجمن ادبی کابل نخستین انجمنیست که از طرف دولت به ابتکار و علاقه‌مندی شخص نادر گشایش یافته است، اما اسنادی در دست است باینکه قبل از آن به اراده‌شعرا و نویسندگان هرات انجمن ادبی در آن ولایت پایه‌گذاری شد و از تأسیس آن به مرکز خبر داده شد. مقامات رسمی مرکز در راه افتتاح آن ناوقتی مشکل تراشی کردند که حق این ابتکار به مقام سلطنت تعلق گرفت و نخست انجمن ادبی کابل گویا به اراده شخص شاه به وجود آمد. در این مورد در سرمقاله «اتفاق اسلام» به چنین حقایق روشن بر میخوریم: «هراتی‌ها بایدهشکر گذار باشند که اولین انجمن ادبی که در افغانستان تأسیس یافته انجمن ادبی هرات بود.» و در همان سرمقاله در سطرهای بعد نوشته می‌شود: «موضوع انجمن ادبی هرات که به وزارت جلیله معارف اشعار شد آقای وزیر نوشته اند مقصود این انجمن را ندانسته ایم و حال اینکه از کلمه انجمن ادبی مقصود خود پر ظاهر است...» و در سطور پستر سرور جو یا مدبر و نگارنده جریده که سرمقاله نیز به قلم او نوشته شده است به دلیل ناسازگاری حکومت با تأسیس انجمن ادبی در هرات چنین واقعیت‌ناه اشاره می‌کند: «... این هم صحیح

است که انجمن های علمی و ادبی در مالک شرقی زودتر محل مخاطره واقع می شوند. اینگونه محفل ها را با مورسیاسی مدخل داده مواعی پیش میکنند . چنانکه در جریده بهار مشهد خواندیم که انجمن ادبی خراسان بنا به بعضی معذورات که تعطیل بود حالا مجدداً تشکیل شده ، اما آئینده امید است پایه علم و ادب ثابت گرددیده به مختصر سؤ نظر این جور موسسات شریفانه از بین دور نشود ... » (۱)

ابتکار شعر او نویسندگان هرات در بارو نوکرائش را به آن نکته مهم متوجه ساخت که هرگاه ادبیات به سمت معین به راه انداخته شود از آن می توان بهره وافعی برداشت از طریق تشکیل انجمن ها آسانتر میتوان به این هدف نایل شد به همان دلیل بود که انجمن ادبی هرات را تا آنوقت به رسمیت نشناختند که گویا به اراده و فرمان شاه و در نظر داشت موازین در بار انجمن ادبی کابل را در همان سال تأسیس کردند مدیر انجمن مدتی محمدانور بسمل بود که به زودی برکنار شد و شهزاده احمد علی درانی به جایش نشست ؛ مدت درازی محمد نوروز سرمشی شاه ریاست انجمن را نیز به عهده داشت . غلام جیلانی اعظمی و زمانیه شهزاده احمد علی درانی معاونان انجمن بودند و از اعضا که گاه به گاه به شمار آن افزوده شده یا از جمله کاهش یافته است از میر غلام محمد غبار قاری عبدالله ، عبدالعلی مستغنی ، محمد کریم نزیهی ، سرور جويا سرور گویا ، حفیظ الله ، و امین الله زریالی می توان نام برد ، سید قاسم مترجم فرانسوی و عبدالباقی لطیفی سرکاتب تحریرات انجمن بود . (۲)

۱ - سرور جويا ، « کابل دارای انجمن شد » ، سر مقاله اتفاق اسلام ، شماره ۲۷ ، سه هفته (۵ سرطان ۱۳۱۰ هـ ش) .

۲ - سالنامه کابل ، (سال ۱۳۱۱ هجری شمسی) ص ۱۰۹ .

اصلاح و توحید سبک ادبیات ، اتخاذ اسلوب نگارش و روشن ساختن تاریخ مشاهیر رجال و مفاخر گذشته وطن نصیح و تصدیق تألیف و یا تراجم آمادۀ چاپ اهداف اساسی انجمن شمرده می شد . (۱)

انجمن ادبی کابل به نشر ماهنامه ای به نام «کابل» پرداخت . نخستین شماره ماهنامه مذکور به تاریخ ۱۵ جوزای ۱۳۱۰ (مطابق ۵ جون ۱۹۳۱) به نگارندگی سرور جو یا چاپ شد .

مجله ادبی «کابل» از نخستین شماره به تأیید تقلید قدما و گریز از واقعیت زمان در شعر پرداخت . بدیحه سرایی احیاء شد و شعرا به صورت اجباری به بیراهه کشانده شدند . مجله کابل مثلاً موضوع آمدن نادر را به اقتراح میگذاشت و حتی نمونه هم مانند قصیده معروف فرخی :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
در اختیار سخنوران میگذاشت تا مبادا کسی در مداحی هم ابتکاری بکند . (۲)
قصاید مدحی شعرای پیشین پیوسته در مجله چاپ می شد مانند قصیده تملق آمیز معروف ظهیر فاریابی در مدح قزل ارسلان سلجوقی که از شرم آورترین مدایح به شمار میرود و چنین آغاز می یابد :

تا غمزه تو تیر بلا در کمان نهد
خوی تو رسم خیره کشی در جهان نهد
که در یکی از شماره ها چاپ شد و در شماره بعدی به کوشش یکی از اعضای انجمن که بادر بار پیوستگی داشت از روی نسخ متعدد متن انتقادی آن با شماری قصاید دیگر به همان وزن و قافیه که از جنگ های خطی یافته شده بود مکرر به چاپ رسید . (۳)

۱- همانجا همان صفحه .

۲- کابل، شماره ۲، سال ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ - ۲۲ و ابر ۱۹۳۲) ص ۳۵ .

۳- کابل، شماره ۹، سال ۳ (اول حو - ۱۳۱۲ - ۹ فیوری ۱۹۳۲) ص ۴۹ .

به مناسبت های خاصی مانند جشن استقلال و یا تأسیس کدام موسسه شعرا تشویق می شدند ، اشعاری بسرایند که مدح نادر بخش خاص و مورد علاقه انجمن در اشعار مذکور بود.

انجمن ادبی تلاش میورزید تا موضوعاتی مانند وصف بهار زمستان و غیره راجاگزین بیان مسایل اجتماعی و خواست های مردم در شعر سازد و بدین منظور مشاعره هایی طرح مینمود (۱) ازین قبیل مشاعره ها را مجله علمی و ادبی «آئینه عرفان» که از ریاست دارالتالیف وزارت معارف انتشار می یافت نیز دایر میکرد. مانند مشاعره بر اساس غزلی از «صفا» که به این وزن و قافیه آغاز می یابد:

لاله را هم سینه وقف داغ سوزان بوده است

گویا چون من اسیر خال جانان بوده است .

و بنا بر خواهش هاشم شایق این غزل به مشاعره گذاشته شد و شعر اهر کدام در وزن و قافیه آن غزل های عاشقانه سروده اند که در مجله «آئینه عرفان» پیهیم به چاپ رسیده است. کسانیکه در مشاعره مذکور شرکت جسته اند اینها اند: عزیز الله قتیل هاشم شایق ، شیخ محمد رضای سهیل ، محمد آصف مایل ، قاری عبدالله غلام حضرت شایق ، بیتاب ، صلاح الدین سلجوقی ، عبدالستار تنها معلم مکتب صنایع نفیسه ، امیر محمد اثیر معلم مکتب حبیبیه ، صفر علی امنی معلم دارالمعلمین . (۲) گذشته

۱- مجله کابل، شماره نهم سال چهارم، (اول حوت ۱۳۱۳-۲۰ فیبروری ۱۹۳۴) از ص ۳۶ تا

۴۲ و افتراح بهار در همان شماره .

۲- هاشم شایق ، «مصاحبه بود مسابقه شد» ، آئینه عرفان، شماره ۶-۷-۸ سال ۲ (سنبله، میزان و عقرب

۱۳۱۱) از ص ۱۷۲ تا ۸۴ و «به سلسله مسابقه» آئینه عرفان شماره ۹-۱۰-۱۲ سال ۲ (قوس جدی

دلو و حوت ۱۳۱۱) از ص ۹۰ تا ۹۳ .

از آن هاشم شایق در خانه خویش محافل «بیدارخوانی» دایر مینمود که شماری از شعر هفته یکبار در آن محفل فراهم می آمدند و به بحث و تبصره بر غزل های فانی بیدل میپرداختند و این اجتماعات نیز که علاقه به ارزش های کهن ادبی در آن فرمان میراند هر گونه نوجویی را در روز شعر در نظفه می کشت.

در چنان احوال شعرا یکه تازه به شعر هدمند اجتماعی علاقمند شده بودند و خون غرور مدح نکردن در رنگ هایشان دویده بود و زود تسلیم نمی شدند و بعضی شان تا آخر تسلیم نشدند و در پیکار با تقلید شعر گذشتگان و اطاعت از ارزش های شعر سده های میانه بر موضع شعر و شنگری و نوجویی با فشاری کردند؛ طور مثال شایق جمال، با وصف آنکه اشعاری در مدح نادر سروده است؛ مگر سنگرد فاع از شعر اجتماعی رار ها نکرد و به پشتیبانی «سبک جدید» در برابر مدح پر دازی بر آمد چنانکه در سروده یی از او چنین میخوانیم:

تا کی ابدل و صف زلف خو برویان میکنی

فکر مردم را چرا آخر پریشان میکنی

چند بامه نسبت رخسار جا نان میکنی

از چه با خنجر برابر نیز مرغان میکنی

تا بکی تعریف آن لب های خندان میکنی

تا کجا توصیف گل های گلستان میکنی

منع اخوان از نفاق و جهل مضمون خوش است

خامه است تا صبح چو باشد حرب دشمن کش است...

مدح ابنا ی زمان را از طمع کردن غوط است

مرجع حمد و ثنا مخصوص ذات کبر است

فکر بهبود وطن کار زکو شغل بجا است

سعی در کار زرقی فرض بر ما و شماست

هر قدر بامعنی بیگانه طبیعت آشناست

یا به انداز مضامین خامهات معجز نماست

در طریق شاعری سبک جدید آغاز کن

چشم اخوان وطن از خواب غفلت باز کن (۱)

اکثر شعرای آن روز بر اتفاق قبایل مختلف باشند افغانستان تأکید کرده اند زیرا آنان شورش حبیب الله کلکانی را معلول بی اتفاقی ملت میدانستند و این اتحاد زیر درفش فرمانروایی نادر می بایست صورت بگیرد. بدیهیست که چنین برداشتی از حادثه مذکور کاملاً غیر علمی و غیر واقعی بود و صرف به سود سلطنت نادر نقش تبلیغی داشت.

محمدانور بسمل که از مشروطه خواهان بود نیز در شعر «اتفاق» همان برداشت مروج را منعکس می سازد. (۲) وی نویسد، که تا چنان تباهی تکرار نشود مردم باید به صورت یکپارچه از حکومت نادر پشتیبانی کنند. چنین دعوتی از شاعر رزمنده بی ماتند بسمل ناخوشایند بود.

نکته دیگر در شعر شایق جمال که نقل شد منع شعرای زمان است از مدح سرایی و این خطری بود که در آن سالها شعر را تهدید میکرد. مدیحه پردازی در سالهای اخیر سلطنت امیرامان الله دوباره سر برآورده بود و بیشتر اشعار وصف مبالغه آمیز شخصیت امیر را منعکس می ساخت. با استقرار نادر بنا بر خود خواهی او و دشمنی اش با بیداری و آگاهی توده های مردم مدیحه پردازی از پشتیبانی مقامات رسمی نیز برخوردار گردید و حریف خطرناکی برای شعر هدفمند اجتماعی شد.

۱- غلام حضرت شایق «اندر زبانه خویش»، کابل، شماره ۲، سال اول (۱۵ جوزا ۱۳۱۰ - ۵ جون

۱۹۳۱) ص ۵.

۲- بسمل «اتفاق» کابل، شماره اول سال اول، (۵ جوزا ۱۳۱۰ - ۵ جون ۱۹۳۱) ص ۳۵.

نکته سوم در شعر شایق طرح مسأله «سبك جديد» است شعر «سبك جديد» به تعبیر شایق شعر است که وسیله بیداری مردم برای کار و ترقی و آبادی کشور قرار گیرد. اما این اصطلاح به زودی گستره فراختری مییابد و از اصطلاح «شعر فنی» دورتر می‌رود. به بیان فشرده در شعر بکه زیر عنوان «سبك جديد» در سالهای پستر رشد کرد دید طبقاتی شاعر و نویسنده مشخص تر انعکاس می‌یابد مثلاً به جای آرمان طبقه بورژوازی ملی آهسته آهسته آرمان زحمتکشان در آن جای تجلی پیدا می‌کند. این چرخش عمده در سیر ادبیات است که آثار ادبی نیمه اول سده بیستم را از آثار ادبی نیمه دوم آن جدایی سازد. بحث بر شعر «سبك جديد» را میگذاریم به آینده. در اینجا جهت روش‌تر شدن مسأله تنها بهره‌ی از یکی از اشعار آن روز نوید را نقل میکنیم که در آن خواست‌های صفوف وسیع‌تر مردم تصویر شده و دشمنی با فیودالیزم در پهلوی دشمنی با استعمار و فرهنگ استعماری انعکاس یافته است:

... ملت ما چاه از پیر و جوان	نیست بر يك راه و يك مسلك روان
تا طرفدار فیودالیم ما	بی ره و بیکار و بیحالییم ما
هر یکی خان و امیر خود سریم	هر یکی دارای تیغ و خنجریم
ما همی خوانیم قانون و نظام	مست و مخموریم بی ساقی و جام...
در جهالت گشته در لای علم	خوش بود صد بار زین هستی عدم
گر چنین خصلت بود با ما مدام	کار ما ختم است باقی والسلام
این سخن‌ها از برای عبرت است	نه ز روی کین و بعض و نفرت است
هست حرف پن رکیک و نیشدار	همچو طاووسی بود در چلندار
مینماید گرچه چون جنگ و جدل	ظاهرش ز هر است در باطن عسل
راست گفتن دایما ما را شعار	رو به رو گوئیم همه آینه وار

حرف من از درد و از سوز دل است قلب من مایل به این آب گل است ...
 نیستم من محو کردار فرنگ نیست در آینه ام يك ذره رنگ
 ملت من نیست در چشم زبون من به عشق خاک خود دارم جنون
 ليك مدموم است نزد من ثنا شخص مداح است پر مکر و دغا
 مادحین ممدوح را احق کنند کار را بی نوری رونق کنند
 قصه و افسانه و احباب خوش میبرد اطفال را در خواب خوش
 مقصد، هست بیداری نه خواب با نشد کرده ام زین روعتاب (۱)

انجمن ادبی کابل نبرد گاه طرفداران ترقی و ارتجاع بود و اعضای آن نیز درد و صف بر ابر هم قرار داشتند. نیروی ترقی با پشتیبانی روشنفکرانی از خارج انجمن با فشاری پیروز ماند و آن میگرد تا بازگشت به ارزش های ادبی قرون وسطی به ساری ننشاند و واقعگرایی در مرز ادبیات زبون نشود روند تاریخ پشتیبان آنان بود مگر يك نکته قابل یاد آور است که این مرز بندی در داخل انجمن بدان مایه مشخص و قاطع نبود شعرایی سنگر شان را هوض می کردند و شعرایی به این یا آن صف تازه وارد می شدند. در پهلوی میر محمد علی آزاد، هاشم شایق، سردار محمد عزیز قتیل و دیگران که در حصار ارزش های شعر کلاسیک اسیر بودند، محمد سرور صبا، محمد حیدر نیسان، شایق جمال و نوید بیشتر بر شعر به اصطلاح سبك جدید تأکید میورزیدند. قاری عبد الله و مستغنی هم مدیحه سرا بودند و هم تقاضاهای اجتماعی را در شعر بیان میکردند.

محمد سرور صبا که نتوانست از مدیحه سرایی به تمامی برکنار بماند در موضع شعور سالتمند با فشاری شایسته کرد و در میان آغازگران شعر سبك جدید

۱- نوید، «انتباه» کابل، شماره ۶، سال ۲، (اول قوس ۱۳۱۱-۱۲۳ نوامبر ۱۹۳۲) ص ۲۰.

جایی برای خودش باز نمود. وی در ترکیب بند زبان حال شهید، شعر معروف
محمود طرزی را که بیت فرجهش چنین بود :

شهیدان ظلم فر نگیم ما به خون وطن لاله رنگیم ما
به بهترین وجه پاسخ گفت. این شعر بیان حکایتیست از زبان خردمندی که
روزی از اندوه زیاده راه صحرا پیش میگیرد و در مرغزاری به پیرمردی رو بر
و میشود پیرمرد او را به باغی میبرد که گورستان اجداد وی است و مرد
خردمند ضمن گردش با پیرمرد این مطالب را بر لوح مزاری میخواند :

در آن دم که از جور دهر کهن

اجانب در آمد به خاک وطن

ز دست ستمبرور دشمنان

به خون غوطه زد طفل و پیر و جوان

پسری پدر شد پدر بسی پسر

زمین سو گوار آسمان نوحه گر

چو عهد خزان گلشن افسرده شد

گلستان شاداب پژمرده شد

ز بس در وطن ظلم شد آشکار

بر آشفته یکدم صفار و کسار

به جان عدو آتش افروختند

تن شوم شانرا چو نی سوختند

تنی چند کاینجا به خاک اندریم

از آن مردمان وطنپروریم

به عشق وطن نقد دل باختیم

فدای وطن خویش را ساختیم

تپیدیم چون لاله در خون خویش

دل داغدار و تن ریش ریش

چو شد خاک از خون مالاله زار

شد از غصه قلب شفق پر شرار

و طن پروران جوانیم ما

شهید کف دشمنانیم ما

گدشتیم در عشق کشور ز مال

ز فرزندان دلبد و اهل و عیال

به تن جامه رزم آراستیم

ظفر از خدای جهان خواستیم

به دشمن نمودیم جنگ و ستیز

به بازوی عزم و به شمشیر تیز

که تا دشمنان را زبون ساختیم

ازین ملک مینو برون ساختیم

جوانان میدان جنگیم ما

شهید ره نام و ننگیم ما ... (۱)

این شعر که در باره شهدای جنگ استقلال سروده شده مشحون از کینه با استعمار است شعر محمود طرزی بر خلاف پندار بعضی محققان در باره شهدای افغانستان در پیکار با استعمار انگلیس سروده نشده بل که در نبرد آزاد یخواهانۀ خلق بلغاریا علیه امپراتوری اشغالگر عثمانی شکایت نامه ترکهای بیست که توسط قشون آزاد یخواه بلغاریا کشته شده اند از این نگاه شعر محمود طرزی دفاع از تجاوزکار است و اما

صبا در پاسخ خویش به محمود طرزی لقرش او را اصلاح می‌کنند و گذشته از آن بر ضرورت مبرم مبارزه با استعمار حتی در شرایطی که کشور به استقلال سیاسی خویش نایل آمده است تأکید مینماید.

موضوع مبارزه با استعمار در شرایطی که نادر به صورت صریح باز یچه آن بود و هم در زمان پادشاهی پسرش ظاهر در ادبیات ما چه در آن سالها و چه در سالهای بعد چون مشعلی بوده است که شعرای آگاه و وطن پرست آنرا فروزان نگاهداشته و دست به دست تا امروز آورده اند.

بدینصورت از سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸-۱۹۲۹ م) به بعد رشد بی محل مد یچه پردازی به مقابله سخت نوجویی و هدفمندی ادبیات رو به رو می‌شود. این نبرد اساساً دو قلمرو شعر در میگیرد و تقریباً تا مدت ده سال ادامه مییابد. شعرای ترقی پسند پیشستان در مبارزه استواری نشان میدهند و با انعکاس دادن خواستهای طبقات و اقشار گسترده قزمردم پیروزی رسالتی ادبیات را بر مد یچه پردازی و تقلید مسلم می‌سازند.

در باز پسین سالهای دوره مورد مطالعه ما راه یافتن خواست و نیاز مردم مستمکش در ادبیات با روی ادبیات را سبب شد و جنبش داستان و نمایشنامه نویسی به راه افتاد که از نگاه موضوعات، شیوه بیان و گزینش و قوسیم کرد کفرها آغاز فصل نوی را در ادبیات اعلام مینمود.



نتیجه

آغاز سده بیستم در سیر تاریخی ادبیات دری نقطه عطفیست که دوره روشنگری را از ادبیات قرون وسطی جدا میکند. دوره جدید بدون شك بیشتر با نحوه اندیشندگی ارتباط دارد که از زمینه سیاسی و اقتصادی خاصی برخاسته است. مراد نحوه اندیشندگی بورژوازیست که رویش مناسبات سرمایه داری در بطن جامعه افغانی انگیزه آن است؛ مگر این پرخش در مسیر افکار و با تلاش از زشهای فکری خاص به سوی تسلط بر قلمرو آراء اجتماعی که با تلاش طبقه خاص به سوی گرسی قدرت موازی بود بر معا پیر ادبی نیز تا آنجا که پیوستگی داشت، مؤثر واقع شد. هدف ادبیات اجتماعی گردید و ادبیات در نبرد زندگی یاری بخش مردم شناخته شد. پیوسته با هدف تازه، محدودیت موضوعات که در ادبیات قرون وسطی از سلطات بود نیز شکست. واقعیت های اجتماعی دسته بندی شاعرانه و غیر شاعرانه را نفی کرد و هر چه انسان را نگران میداشت یا نشاء طمندی ساخت حق ورود در مرز شعر یافت و بنا بر آن موضوع آثار ادبی نظریه شکل آن بیشتر به مانند گردید و قالب های کلاسیک شعر دیگر حصارهای آهنین نبود. خواسته و نا خواسته شکست بر میداشت و نسیم نوآوری و نوجویی

را راه می‌داد. شعر و ادبیات از انحصار برآمد و هر کسی بدون از یاد کردن
چند هزار بیت به آزمایش دست زد و شعر گفت و در صف شعر استاد مخصوصاً
که زبان شعر ساده شد و دسترس بدان ذکای ممتاز و آموزش و ممارست
فوق العاده نمیخواست.

مگر این گزیر به سوی افق‌های نو آنقدر بی تأمل و توجه به قانومندی تکامل
هنر شاعری صورت گرفت که ارزش‌های نجیب شعر در گیسو دار نوآور-
یها فراموش شد. تصویر سازی و استعاره تشبیه و بیان کنایی و سخن گفتن از
زبان سیماها و مهمتر از همه جستجوی راه حل مسایل مبهم اجتماعی فراموش
گردید. و شعر تا حد نظم پایین آمد. پاره‌یی از اشعار دودۀ اول قرن بیستم
از این شماراند.

با آنهمه این جنبش یک اصل مهم را تأثیر می‌کرد و آن اینکه هنر و ادبیات
از واقعیت اجتماعی مایه بگیرد برای دگرگون سازی یا نیروبخشی واقعیت
اجتماعی به کار برود.

نیاز زمان و تأثیر ادبیات ملت‌های دیگر مخصوصاً ادبیات فرانسه از طریق
ترجمه‌های ترکی و ادبیات ترك اشکال نوادبی را به شعر رساند. شعر منشور و
داستان در ادبیات دری جوانه زد که هر دو شکل مذکور تا پایان این دوره راه
کمال پوید.

ده سال اصلاحات از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ اقشار مختلف بورژوازی و طبقات و اقشار
نزدیک به آن را بیدار کرد و خواسته‌ها با تنوع بیشتر و ابعاد بیشتر در ادبیات منعکس
گردید. مگر حالت سیاسی که از ۱۹۲۹ به بعد پدیدار گردید، بر آن ضرورت
تأکید می‌ورزید که ادبیات باید از بیابان داغ يك نبرد تقریباً ده پانزده ساله
عبور کنند. بدین معنی که سیاست اختناق دوره نادرشاه و آغاز پادشاهی

ظاهر شاه دوباره ادبیات را به سوی چهار دیواری دربار، به سوی انحصار و به سوی ارزش های کهنه می کشید و مفاہیم تازه سر بر آورده را سر کوب میکرد. مگر شکست نصیب ارزش های کهنه و تاریخ زده گردید و مدیحه پر دازی در مرز ادبیات خاکستر نشین شد. در مقابل، جنبش عظیم قصه نویسی با نگرش کما بیش ریاستیک آغاز گردید و نما یشتامه نویسی نو آغاز پر سوزناژ های جدیدی از طبقات و اقشار مختلف اجتماعی بر صحنه فرستاد و فورم شعر شکست و «شعر نو» به مفهومی که در نیمه دوم قرن بیستم تا مگذاری شد طلوع کرد.

از «ادبیات فنی» تا شعر «سبک جدید» و از آن تا «شعر نو» نقش پای ادبیات را میبینیم که از آستانه کـاخها به سوی کلبه ها راه پیموده است. منتهی آنچه را که این تحقیق مختصر در مقطع زمانی نیم قرن نشان میدهد بخشی از این راه روشن است نه همه آن.

و اما قابل توجه است که تا همین نیم راه به وضاحت دیده می شود که هر چه ادبیات از ما از محدوده خفقان آور در بارها فاصله گرفته و به آرمان مردم نزدیکتر شده است، با مضامین تازه، قالب های تازه، سیما های تازه و سایل تصویر و تجسم تازه و حتی واژه ها و عبارتهای تازه غنی تر و پر بارتر شده و با چنان هویت جدید از خطوط وسط سده بیستم به نیمه دوم آن گذشته است.



فهرست مآخذ

الف) مآخذ به زبانهای دری و عربی :

- ۱- آزاد افغانستان . پشاور . سال اول، شماره ۲۱.
- ۲- آهنگ ، محمد کاظم . سیر ژورنالیزم در افغانستان . کابل دولتی مطبعه ، ۱۳۴۹ ش .
- ۳- ارمانجن ، ع . « قربانی بیگناه » . کابل ، ۶ : ۹ (۱۳۱۸ ش) .
- ۴- « از قصاید معروف ... » . کابل ، ۹ : ۳ (اول حوت ۱۳۱۲ ش) .
- ۵- افغانستان . انجمن آریانا دایرة المعارف کابل : (۱۳۳۴) .
- ۶- افغانی ، سید جمال الدین . تتمته ایان فی تاریخ الافغان . مصر (۱۹۰۱) .
- ۷- افغانی . « يك نمونه نو از كلام افغانی تخلص » . سراج الاخبار ۱۱ و ۱۸ : ۷ (۲۵ جلدی ۱۲۹۶ ش) .
- ۸- انتظار ، محمد هاشم . « شرح حال . لافندر » . آریانا ، ۱ : ۱۳۰ .
- ۹- « انجمن ادبی در کابل » . سالنامه کابل ، ۱۳۱۱ ش .
- ۱۰- « انقلاب » . حبیب الاسلام ، ۱ : ۱ (۹ حوت ۱۳۰۷ ش) .

- ۱۱- « برف و سرما ... ». کابل ، ۹ : ۴ (اول حوت ۱۳۱۳ ش).
- ۱۲- بسمل ، محمدنا نور . « اتفاق » کابل ، ۱ : ۱۵ (جوزا ۱۳۱۰ ش ۴).
- ۱۳- بلاقی داس . تواریخ جلسه شاهنشاهی . میود پرس ، ۱۸۷۸ م .
- ۱۴- « بوسه مادر » سراج الاخبار ، ۴ : ۱ (۳۰ عقرب ۱۲۹۰ ش) .
- ۱۵- « به سلسله مسابقه » . آینه عرفان . شماره های ۹-۱۰-۱۱ و ۱۲ سال ۲ (قوس ، جدی ، دلو و حوت ۱۳۱۱ ش) .
- ۱۶- بیدل ، عبدالقادر . کلیات . جلد اول (غزلیات) . کابل : (۱۳۴۱).
- ۱۷- بینوا ، عبدالروف . « شمس النهار نخستین روزنامه در افغانستان » . آریانا ، ۴ : ۹ (۱۳۳۰ ش) .
- ۱۸- پروانه ، محمدشفیع . « از شعرای فراموش شده میرزا محمد جان خان » آریانا ، ۹ : ۷ (اول میزان ۱۳۲۸ ش) .
- ۱۹- تاج التواریخ . بمبئی ۱۳۲۲ هـ .
- ۲۰- تحفه شاهنشهی . نسخه خطی آرشیف ملی افغانستان (شماره معین ندارد) .
- ۲۱- « ترجمه شعر یکی از ظریف طبعمان جرمنی » . سراج الاخبار ، ۲ : ۱ (۳۱ میزان ۱۲۹۰ ش) .
- ۲۲- تیگو . ک . ل . پارسی سرایان کشمیر ، ۱۳۴۲ .
- ۲۳- جویا ، سرور . « کابل دارای انجمن شد » اتفاق اسلام . شماره ۲۷- ۱۵ سرطان ۱۳۱۰ ش .
- ۲۴- حبیب ، دوکتور اسدالله . « ادبیات معاصر دری » ادب . ۴ : ۲۴ (جدی و حوت ۱۳۵۵ ش) .
- ۲۵- حبیب ، دوکتور اسدالله . « تأثیر افکار سید جمال الدین افغانی بر

ادبیات معاصر دری « عرفان : فوق العاده روز معلم (۳۱ ثور ۱۳۶۵ ش) .

۲۶ - حبیبی عبدالحی . « دیوان اشعار اعلیحضرت تیمورشاه » کابل ۳۰

: ۸ (۱۳۱۸ ش) .

۲۷ - حسن ، م . « آه روز گارسیا » امان افغان ، ۴۵ : ۵ (۱۹ حوت

: ۱۳۰۳ ش) .

۲۸ - حسن ، م . « احساس اندوهناک » امان افغان ، ۷ : ۶ (۲۳ ثور

: ۱۳۰۴ ش) .

۲۹ - حسن ، م . « شعرمنثور » امان افغان ، ۱ : ۶ (۱۱ جوزا ۱۳۰۴ ش) .

۳۰ - حفیظ الله . « من و او » کابل ، ۷ : ۲ (اول جدی ۱۳۱۱ ش) .

۳۱ - خافی ، یعقوب علی . پادشاهان متأخر افغانستان . کابل دولتی مطبعه

میزان ، ۱۳۳۶ ش .

۳۲ - خسته ، خال محمد . « افغان » عرفان ، ۸ : ۲۰ (عقرب ۱۳۳۵) .

۳۳ - خسته ، خال محمد . یادی از رفتگان .

۳۴ - خسته ، دل ، محمد شریف . « انسان وطن خود را دوست دارد » .

امان افغان ، ۳۶ : ۵ (۲۸ دلو ۱۳۰۳ ش) .

۳۵ - خسته دل ، محمد شریف . « غزل » . امان افغان ، ۳۶ : ۵ (۲۸ دلو

: ۱۳۰۳ ش) .

۳۶ - داوی ، عبدالهادی . « باز وطن » . کابل ، ۲ : ۲ (اول اسد

: ۱۳۱۱ ش) .

۳۷ - داوی ، عبدالهادی . « بد نبود » . سراج الاخبار ، ۱ : ۷ (۲۴ اسد

: ۱۲۹۶ ش) .

۳۸ - داوی . عبدالهادی . « بلبل گرفتار » . سراج الاخبار ، ۱۲ : ۶ (۵

دلو ۱۲۹۵ ش) .

۳۹- داوی ، عبدالهادی . دفترچه های خطی اشعار . مربوط کتابخانه شخص شاعر .

۴۰- داوی ، عبدالهادی . زیستنامه - از ولادت تا پنجاه سالگی . نسخه خطی مربوط کتابخانه شخص داوی .

۴۱- داوی ، عبدالهادی . «عمر ... وقت» . سراج الاخبار ، ۱۶ : ۶ (۵ حمل ۱۲۹۶ ش) .

۴۲- درانی ، شهزاده احمد علی . «صبح در پغمان» . کابل ، ۳ : ۲ (۱ سنبله ۱۳۱۱ ش) .

۴۳- درانی ، شهزاده احمد علی . «ماه در پغمان» . کابل ، ۲ : ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ ش) .

۴۴- دودیانوس ، هوگ ژان . ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰ . به ترجمه شاه علی اکبر شهرستانی . ادب . شماره های ۳ و ۴ سال ۱۳۵۳ ش .

۴۵- راتب ، احمد . «روزگار بیمروت پدرت بسوزد» . امان افغان ، ۵ : ۳۸ (۵ حوت ۱۳۰۳ ش) .

۴۶- راتب ، احمد . «روزگار هم ملتفت نمیشود» . امان افغان ، ۶ : ۶ (۱۹ ثور ۱۳۰۴ ش) .

۴۷- راشدی ، سید حسام الدین . تذکرة الشعراء کشمیر ، ۱۹۶۷ .

۴۸- رشتیا ، سید قاسم . افغانستان در قرن ۱۹ . کابل ، مطبعة عمومی ، ۱۳۲۹ ش .

۴۹- رشتیا ، سید قاسم . «برف میبارد» - کابل ، ۱۱ : ۸ (دلو ۱۳۱۷ ش) .

۵۰- رستاقی ، عبدالحکیم . چراغ انجمن .

۵۱- رشتیا سید قاسم . افغانستان در قرن ۱۹ . مطبعة عمومی کابل

۱۳۲۹ .

۵۲- زمير ، پاينده محمد وسيد يوسف علمي . تاريخ معارف افغانستان ، کابل ۱۳۳۹ ش .

۵۳- ژوبل ، محمد حيدر . نگاهي به ادبيات معاصر افغانستان . کابل ، ۱۳۳۷ ش .

۵۴- ژوبل ، محمد حيدر . تاريخ ادبيات افغانستان . کابل ، ۱۳۳۶ ش .

۵۵- سامي ، شمس الدين . قاموس الاعلام . استانبول ، ۱۳۰۶ ش .

۵۶- شايق ، غلام حضرت . «اندرز به خويش» . کابل ، ۱: ۲ (۱۵ جوزا ۱۳۱۰ ش) .

۵۷- شايق ، غلام حضرت . «غزل به لهجه ملي» . سراج الاخبار ، ۷: ۲۰ ، (۵ جوزا ۱۲۹۶ ش) .

۵۸- شايق ، غلام حضرت . «لوحه وفا» . امان افغان . شماره هاي ۵۱ و ۵۲- سال ۹ (۲۵ عقرب ۱۳۰۷) .

۵۹- شايق ، هاشم . «مصاحبه بود مسابقه شد» . آيينه عرفان . شماره

هاي ۶-۷-۸ سال ۲ (سنبه ميزان و عقرب سال ۱۳۱۱ ش) .

۶۰- شاه شجاع . ديوان . مطبع اسلاميه ، لاهور .

۶۱- صدقي ، محمد عثمان . سير ادب در افغانستان ، کابل ، حمل ، ۱۳۴۰ ش .

۶۲- طرزي ، محمود . «آغاز سال ششم» . سراج الاخبار ، ۱: ۶ (۲۴ اسد ۱۲۹۵ ش) .

۶۳- طرزي ، محمود . «ادبيات ملي» . سراج الاخبار ، ۲۲: ۶ (۳۱

جوزا-۱۲۹۶ ش) .

۶۴- طرزي ، محمود . «اتحاد» . سراج الاخبار ، ۱۳: ۱ (۱۵ حمل

۱۲۹۱ ش) .

٦٥ - طرزی، محمود. «ادبیات ملی». سراج الاخبار، ٨: ٧ (٩ قوس ١٢٩٦ ش).

٦٦ - طرزی، محمود. «بگلدشت و رفت». سراج الاخبار، ٤: ١ (٣٠ عقب ١٢٩٠ ش).

٦٧ - طرزی، محمود. «بهار و عشق». سراج الاخبار، ٢١: ١ (٨ اسد ١٢٩١ ش).

٦٨ - طرزی، محمود. «پراگنده». کابل، ١٣٣٣ هـ.

٦٩ - طرزی، محمود. «تنهایی». سراج الاخبار، ١٦: (١ جلدی ١٢٩٠ ش).

٧٠ - طرزی، محمود «حسب حال با بین شعر طرز جدید و شعر طرز عتیق» سراج الاخبار ١٧: ١ (١١ جوزا ١٢٩١ ش).

٧١ - طرزی، محمود روضه حکم. کابل، ١٣٣١ هـ.

٧٢ - طرزی، محمود. «سلسله مشاهیر افغانستان - علاوه معلومات بر

ترجمه احواله سید جمال الدین افغانی» سراج الاخبار، ٥: ٦ (١٢٩٥ ش).

٧٣ - طرزی، محمود «سیاحت نامه لاپونیا» سراج الاخبار. از شماره

١٤ تا ٢٠ سال ٦ (٥ حوت ١٢٩٥ تا ٢ جوزای ١٢٩٦ ش).

٧٤ - طرزی، محمود. سیاحت در سه قطعه روی زمین. کابل، ١٣٣٣ هـ.

٧٥ - طرزی، محمود «شبنم» سراج الاخبار ١٣: ١ (١٥ حمل ١٢٩١ ش).

٧٦ - طرزی، محمود. «شعر - موسیقی» سراج الاخبار، ١٢: ١

(١ حمل ١٢٩١ ش).

٧٧ - طرزی، محمود. محمود نامه (ادب در فن). کابل، ١٣٣٣ هـ.

٧٨ - طرزی، محمود «مقاله افتتاحیه سال پنجم سراج الاخبار افغانستان»

سراج الاخبار، ١: ٥ (٤ سنبله ١٢٩٤ ش).

۷۹ - طرزی ، محمود : « مکتب » سراج الاخبار ، ۱۹ : ۵ (۱۳ جوزا

۱۲۹۵ ش) .

۸۰ - عزیزى ، میرسیف الدین . نصایح الصبیان . کابل ، ۱۳۰۳ هـ .

۸۱ - غ . « تنهایی و مهتاب » انیس . ۲۰ : (۷ دلو ۱۳۰۶ ش) .

۸۲ - غبار ، م . « من و ماه » کابل ، ۲ : ۲ (۱ سنبله ۱۳۱۴ ش) .

۸۳ - غبار ، میرغلام محمد . افغانستان در مسیر تاریخ . کابل ، ۱۳۴۶ .

۸۴ - غلام سرور . « چراشفاق اینقدر خونین است » امان افغان ، ۸ : ۶

(۳۰ ثور ۱۳۰۴ ش) .

۸۵ - غلامی کوهستانی . جنگنامه . مطبعة دولتی ، میزان ، ۱۳۳۶ .

۸۶ - فخر زمانی قزوین ، میرزا محمد نبی . تذکره میخانه . تهران ، ۱۳۴۰

۸۷ - فردوسی . شاهنامه ، جلد ششم . مسکو ، ۱۹۶۷ .

۸۸ - کریمی ، احمد الله . « نهر » کابل ، ۸۳ : ۷ (دلو ۱۳۱۶ ش) .

۸۹ - کشمیری ، حمید . اکبرنامه . کابل ، ۱۳۳۰ .

۹۰ - کهزاد و دیگران تاریخ ادبیات افغانستان برای صنفوف ۱۲ لیسه

ها کابل ، ۱۳۳۳

۹۱ - کوهی . « دختر روستایی » انیس . ۱۵ : (۱۳۰۶ ش) .

۹۲ - کهگدای ، حافظ نور محمد . « عاجز افغان یا افغان عاجز » کابل

(۱۳۱۳ ش)

۹۳ - کهگدای ، حافظ نور محمد . « اسناد و یادداشت های تاریخی » آریانا

۱-۱۱-۱۲ : ۱ (۱۳۲۲ ش) .

۹۴ - گویا ، محمد سرور . « آثار نزد یکان » کابل ، ۱۱ : ۳ -

۹۵ - گویا ، محمد سرور . « دیوان میر هوتک افغان » کابل ، ۱ : ۳ .

۹۶- لودین، عبدالرحمان. «کارستان علم و فن» سراج الاخبار، ۶:۵ (۲۱ میزان ۱۲۹۵ ش).

۹۷- مایاکوفسکی. «چگونه میتوان شعر ساخت» زمان ویژه هنرهای کتاب دوم، زیر نظر مصطفی رحیمی.

۹۸- «مجازات اشرار»، امان افغان، ۶:۹ (۶ جوزا- ۴.۱۳ ش).

۹۹- محمدزایی، مرتضی احمد. «جشن استقلال افغانستان در بولویا» ترجمه نبی امان افغان، ۸:۴۷ (۹ حوت ۱۳۰۶ ش).

۱۰۰- مستغنی، عبدالعلی. قصاید کابل مطبوعه دفاع، ۱۳۴۲ ش.

۱۰۱- مستغنی، عبدالعلی. گلزار اشعار. کابل مطبوعه دفاع، ۱۳۵۳ ش.

۱۰۲- مستغنی، عبدالعلی. «گلزار مستغنی» امان افغان. شماره های

۱۸، ۱۹ و ۲۰ سال ۴ (۱۳۰۲ ش).

۱۰۳- «منتخاب نفیسه» کابل، ۲:۲ (اول اسد ۱۳۱۱ شم).

۱۰۴- میرزا یعقوب علی. پادشاهان متأخر افغانستان. کابل، ۱۳۳۲

۱۰۵- مهرین شوشتری، عباس. تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران. ایران، ۱۳۵۲.

۱۰۶- نصر آبادی، میرزا محمد طاهر. تذکره نصر آبادی تهران، ۱۳۱۷.

۱۰۷- «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» طلوع افغان، ۱۸ سرطان ۱۳۰۲ ش.

۱۰۸- نوید، غلام احمد. «انتباه» کابل، ۲:۶ (۱ قوس ۱۳۱۱ ش).

۱۰۹- نیر، محمد انور. «تجارت افغانستان در قرن ۱۹» آریانا، ۲:۲۵ (حمل و ثور ۱۳۴۶ ش).

۱۱۰- وسام. محمد رسول. «مادر تیره روز». کابل، ۹:۱ (حمل ۱۳۱۸ ش).

۱۱۱- وکیلی فوفلزایی، عزیزالدین. تیمورشاه درانی. کابل، ۱۳۳۳ هـ

۱۱۲- هدایت، رضاقلی. ریاض العارفین.

ب) مأخذ به زبان‌های اروپایی

روسی :

۱- ادبیات شرق در سده‌های میانه، جلد دوم، پوهنتون مسکو: ۱۹۷۱.

۲- پاباخواجه یف. تاریخ اقتصادی و اجتماعی افغانستان در پایان قرن ۱۹. تاشکند: ۱۹۷۵.

۳- براگینسکی: ای. س. درباره‌ی مسایل دوره‌بندی تاریخ ادبیات فارسی،

از مقاله‌های هیئت نماینده گان اتحاد شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین‌المللی خاورشناسان. مسکو: ۱۹۶۰.

۴- گراسیموا، گک، گیرس. ادبیات افغانستان. مسکو: ۱۹۶۳.

۵- مسایل دوره‌بندی تاریخ ادبیات مردمان شرق. مسکو: ۱۹۶۷.

۶- مسایل تیوریک ادبیات شرق. مسکو: ۱۹۶۹.

انگلیسی :

۱- ریباتالی سٹیوارت. آنش در افغانستان (۱۹۱۴-۱۹۲۹). نیویارک:

۱۹۷۳.

۲- فیشر. افغانستان و موضوع آسیای مرکزی. لندن: ۱۸۷۸.

۳- گراسمک، جورج. افغانستان بایک مطالعة جدید اناربر: ۱۹۶۹.

۴- لویی-دوپره. افغانستان پوهنتون پرستن. نیوجرسی: ۱۹۷۳.

۵- موهن‌لان. حیات امیر دوست محمد. لندن: ۱۸۴۶.

۶- هماتن. تاریخ افغانستان. لندن: ۱۹۱۶.

درستنامه

نادرست	درست	صفحه	سطر
آغا	آغاز	۴	۸
مخد	محمد	۱۴	۱۰
()	(۲)	۱۴	۱۰
ملک لشعراى	ملک الشعرای	۱۴	۱۸
هار آنها	هارا آنها	۱۷	۲۱
ملک لشعر	ملک الشعرای	۱۹	۱
ارشدد	ارشدد	۲۰	۱
آزاد میخو اها نه	آزاد میخو اها نه	۲۵	۱۱
(ز)	(و)	۳۶	۱۶
غزنی	غزبی را	۵۸	۴
به تحرك	به تحر یک	۵۸	۳
پیشین	پشین	۶۷	۲۰
بأسیس	تأسیس	۷۷	۲۱
افتراح	اقتراح	۱۲۵	۱۹
افتراح	اقتراح	۱۲۶	۴۱

(یکم)



سطر	صفحه	درست	با درست
۵	۳۹	بدنبود	به نبود
۲۰	۱۹	گبن	گبین
۱۳	۱۰۴	فضای	ضای
۴	۱۰۴	شعر	شعو
۲۰	۱۱۴	ا-ی-ن-ه	ا-ی-ن-۵۵
۵	۱۵۶	مجلد	مچله
۵	۱۵۶	.	(۶)
۱	۱۶۸	گل گلزار	گلزار
۵	۱۷۵	بورژوازی ملی	بورژواری لی



چاپ اول
تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه
مطبعہ وزارت تحصیلات عالی و مسلکی ج. د. ا.